

منظر مهر (مبانی تربیت در نهج البلاغه)

مصطفی دلشاد تهرانی

پیشگفتار

جایگاه نهج البلاغه

نهج البلاغه ، بی تردید پس از قرآن کریم گرانقدرترین و ارزشمندترین میراث فرهنگی اسلام است . این کتاب مجموعه ای است به ابعاد وجودی یک انسان کامل ، زیرا نازلات و صادرات وجودی است که والاترین وجود پس از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است .

نهج البلاغه ، شفای دردهای روحی بشر و راز هدایت اجتماعی و سیاسی است . این کتاب ، منشور انسان سازی ، و دریچه ای به نور، و راهی از ملک تا ملکوت است .

نهج البلاغه ، مکتوب مبارزه با بیدادگری و زراندوزی و بت پروری است ؛ و راه برپایی حدود الهی و افق ارزشهای آرمانی است .

نهج البلاغه ، صحیفه ساختن فرد و جامعه ، و آموزگار کفر ستیزی و فقر ستیزی است ؛ و نه تنها راه روشن بلاغت (نهج البلاغه) که راه روشن هدایت است .

نهج البلاغه ، پرکننده خلاءهای عمیق فکری ، اجتماعی و سیاسی ، و پاسخگوی مسائل و مشکلات گوناگون مسلمانان و جوامع بشری در همه زمانها و در تمام مکانهاست .

نهج البلاغه ، دریای معرفت بی انتها و نور هدایت بدون خاموشی است ؛ و دستورالعملی برای سیادت این جهانی و سعادت آن جهانی است . امام خمینی (ره) در توصیف جایگاه این کتاب شریف فرموده است :

"کتاب نهج البلاغه که نازله روح اوست ، برای تعلیم و تربیت ما خفتگان در بستر منیت و در حجاب خود و خودخواهی ، خود معجونی است برای شفا و مرهمی است برای دردهای فردی و اجتماعی و مجموعه ای است دارای ابعادی به اندازه ابعاد یک انسان و یک جامعه انسانی از زمان صدور آن تا هر چه تاریخ به پیش رود و هر چه جامعه ها به وجود آید و ملتها متحقق شوند و هر قدر متفکران و فیلسوفان و محققان بیایند و در آن غور کنند و غرق شوند." (1)

مؤلف نهج البلاغه

مؤلف نهج البلاغه ابوالحسن محمد بن حسين موسوی معروف به "سید رضی" و "شریف رضی" است. وی در سال 359 هجری، دیده به جهان گشود و در سال 406 هجری، دیده از جهان فرو بست. سید رضی هم از جانب پدر و هم از جانب مادر نسبی بس شریف داشت. از سوی پدر با پنج واسطه به امام هفتم موسی بن جعفر علیه السلام و از سوی مادر با شش واسطه به امام چهارم حضرت علی بن الحسین علیه السلام می رسید. ⁽²⁾ از این رو بهاءالدوله دیلمی او را به "ذی الحسین" و "شریف رضی" ملقب نمود. ⁽³⁾

سید رضی از اوان کودکی همراه برادرش سید مرتضی به تحصیل علوم مقدماتی پرداخت و هوش سرشار و استعداد کم نظیر خود را در عرصه های مختلف ظاهر ساخت. بیش از ده سال از سن شریف رضی نگذشته بود که به سرودن شعر پرداخت و چنان قریحه ای از خود نشان داد که سابقه نداشت. هنوز بیستمین بهار زندگی را پشت سر گذاشته بود که در تمام معارف و علوم اسلامی سرآمد همگان گشت، و در سرودن شعر به مقامی دست یافت که هیچ کس بدان مرتبه راه نیافت.

سید رضی در عزت نفس و بلندنظری، سخاوت و بخشندگی، پابندی به امور شرعی، پرهیز از تملق و چاپلوسی، پارسایی و پروا پیشگی در روزگار خود مانند نداشت. روح آزادگی در شریف رضی چنان جلوه داشت که با ابو اسحاق صابی ⁽⁴⁾ غیر مسلمان رابطه ای صمیمی داشت و میان آن دو مراودات و مراسلات علمی و ادبی برقرار بود؛ و چون او درگذشت، سید رضی در قصیده ای عالی و بسیار حزن انگیز او را مرثیه گفت. ⁽⁵⁾ برخی از این مرثیه سرایی

برآشفتند و سید رضی را سرزنش کردند که شخصی چون او، از دودمان پیامبر، کسی چون ابواسحاق صابی کافر را مرثیه می گوید و از فقدان او چنین می نالد! و سید رضی پاسخ داد که من فضل و کمال او را ستوده ام، نه جسم و بدن او را. (6)

ثعالبی ادیب معاصر با سید رضی، در گذشته به سال 429 هجری، درباره او چنین می نویسد:

"او اینک نابغه دوران، و نجیب ترین بزرگان عراق، و در عین شرافت نسب و افتخار حسب، مزین به ادبی نمایان و فضلی تابان و بهره ای وافر از تمام خوبیها و نیکوییهاست. از این گذشته او سرآمد شاعرانی است که از دودمان ابوطالب برخاسته اند، چه گذشتگان و چه معاصران. و اگر بگویم او سرآمد شاعران قریش است، گزافه نگفته ام که گواه صادق آن اشعار اوست که این ادعا را می توان با مراجعه بدانها دریافت؛ اشعاری عالی و استوار، خالی از سستی و عوار، که در عین روانی و سلاست، محکم است و با متانت، دارای معانی نغز و بلند، و چونان میوه رسیده و باطراوت. (7)"

سید رضی با وجود گرفتاریهای بسیار سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و علمی رغم مشاغل مهم و حساس و وقت گیری همچون تقابث طالبیان و امارت حج و نظارت دیوان مظالم، (8) در عمر چهل و هفت ساله خویش آثاری بس مهم بر جای گذاشته است که هر یک در نوع خود ممتاز و حائز اهمیتی بسیار است که البته برخی از آنها به جای مانده و بسیاری از آنها از میان رفته است و جز نام و نشانی از آنها باقی نمانده است. در بین آثار شریف رضی نهج البلاغه مهمترین و برجسته ترین آنهاست که هیچ کتابی پس از قرآن کریم به والایی و شیوایی،

و گرانمایگی و جاودانگی آن نمی رسد و سید رضی آن را در سال 400 هجری
، شش سال پیش از وفاتش تالیف کرده است .

چرایی و چگونگی تالیف نهج البلاغه

نهج البلاغه عنوانی است که سید رضی برای منتخبی از خطبه ها و مواعظ، نامه ها و عهدنامه ها، کلمات کوتاه و قصار امیر مؤمنان علی علیه السلام برگزیده است ،⁽⁹⁾ و این کتاب در فرهنگ اسلامی مانند آفتاب نیمروز می درخشد، و صدفی مشحون به گوهرهایی از حکمت‌های عالی است .⁽¹⁰⁾ برای آشنا شدن با چرایی و چگونگی تالیف این اثر جاودان لازم است به انگیزه تالیف ، تبویب ، کمیت ، وجه تسمیه و وجه شاخص تالیف اشاره شود که در ذیل بدان می پردازیم .

انگیزه تالیف نهج البلاغه اینکه چه عاملی سبب شد شریف رضی به تالیف نهج البلاغه برانگیخته شود و چنین اثری به وجود آید از امور مهم در شناخت این کتاب بی نظیر است . شریف رضی خود در مقدمه ای که بر نهج البلاغه آورده ، انگیزه جمع آوری و تالیف خویش را چنین بیان کرده است :

"در آغاز جوانی و طراوت زندگانی به تالیف کتابی در خصایص و ویژگیهای ائمه علیهم السلام دست زدم که مشتمل بر خبرهای جالب و سخنان برجسته آنان بود. انگیزه این عمل را در آغاز آن کتاب یادآور شده ام و آن را آغاز سخن قرار داده ام .⁽¹¹⁾

پس از گردآوری خصایص امیر مؤمنان علیه السلام موانع ایام و گرفتاریهای روزگار مرا از تمام کردن باقی کتاب باز داشت . آن کتاب را به بابها و فصلهای مختلف تقسیم کرده بودم و در پایان آن فصلی بود که سخنان کوتاه امام علیه السلام در زمینه مواعظ و حکم و امثال و آداب نقل شده از او را - به جز خطبه های بلند و نامه های مفصل - در آن فصل آورده بودم . گروهی از دوستان ، این فصل را

پسندیدند و از نکات بی نظیر آن دچار شگفتی شدند و از من خواستند کتابی تالیف کنم که سخنان برگزیده امام در همه رشته ها و شاخه های گفتارش ، از خطبه های آن حضرت گرفته تا نامه ها و مواعظ و ادبش را در بر داشته باشد، زیرا می دانستند این کتاب ، در بر دارنده شگفتیهای بلاغت و نمونه های ارزنده فصاحت و گوهرهای ادبیات عربی و نکات درخشان از سخنان دینی و دنیوی خواهد بود که در هیچ کتابی جمع آوری نشده و در هیچ نوشته ای تمام جوانب آن گردآوری نگشته است ، زیرا تنها امیر مؤمنان علیه السلام است که سرچشمه و آبشخور فصاحت و منشاء و آفریدگار بلاغت است ؛ گوهرهای نهفته اش به وسیله او آشکار گردیده و آیین و آدابش از او گرفته شده است . تمام خطیبان و سخنوران به او اقتدا کرده و همه واعظان بلیغ از سخن او استمداد جسته اند. با وجود این ، او همیشه پیشرو است و آنان دنباله رو، او مقدم است و آنان مؤخر، زیرا سخنان آن حضرت رنگ الهی و عطر سخنان پیامبر را به همراه دارد.

از این رو خواسته آنان را اجابت کردم و این کار بزرگ را آغاز نمودم ، در حالی که یقین داشتم سود و نفع معنوی آن بسیار است و به زودی همه جا را تحت سیطره خود قرار خواهد داد و اجر آن ذخیره آخرت خواهد بود؛ و بدین وسیله خواستم علاوه بر فضایل بی شمار دیگر، بزرگی قدر و شخصیت امیر مؤمنان علیه السلام را در فضیلت سخنوری نیز آشکار سازم ، زیرا او تنها فردی است که از میان تمام گذشتگان که سخنی از ایشان به جا مانده ، به آخرین مرحله فصاحت و بلاغت رسیده است . اما سخنان آن حضرت اقیانوسی است بی کرانه و انبوه گوهرهایی که هرگز درخشش آن کاستی نگیرد." ⁽¹²⁾

شریف رضی با چنین انگیزه و جهتگیری دست به کار شد و به گزینش و باب بندی گوهرهای کلام امیر مؤمنان علیه السلام پرداخت .

تبویب نهج البلاغه

سید رضی سخنان امیر مؤمنان علیه السلام را از میان کتابهای گوناگون استخراج کرده و با سبکی دلپذیر و مطلوب تنظیم نموده است. خود درباره نحوه باب بندی و تقسیم بندی مطالب آن چنین نوشته است:

"دیدم سخنان آن حضرت بر گرد سه محور می گردد، نخست: خطبه ها و فرمانها، دوم: نامه ها و پیغامها، و سوم: کلمات حکمت آمیز و موعظه ها. پس به توفیق الهی ابتدا خطبه های شگفت، و سپس نامه های زیبا و سرانجام حکمتها و کلمات جالب را انتخاب کردم، و هر یک را در باب مستقل قرار دادم... و هر گاه سخنی از آن حضرت در مورد بحث و مناظره یا پاسخ سؤال و یا منظوری دیگر بود که به آن دست یافتم ولی جزء هیچ یک از این سه بخش نبود، آن را در مناسبترین و نزدیکترین باب قرار دادم. چه بسا قسمتهایی نامتناسب در این برگزیده سخنان آمده باشد، زیرا کم در این کتاب نکته های شگفت و قطعه های درخشان را برگزیده ام و قصد هماهنگی و نظم تاریخی پیوستگی میان سخنان نبوده است." (13)

بدین ترتیب سید رضی از سخنان امیر مؤمنان علیه السلام گزینشی زیبا و هنرمندانه صورت داد و با تبویبی جالب و مفید آنها را مرتب نمود.

کمیت نهج البلاغه

شريف رضى در اين گزينش شگفت از كلام امير بيان على عليه السلام، تعداد 241 خطبه و كلام ، 79 نامه و مکتوب و 489 حکمت و موعظه را برگزيده است ،⁽¹⁴⁾ و چنانکه خود اشاره کرده ، آنچه در اين مجموعه گرد آورده است ، منتخب و گزيده اى از سخنان و مکتوبات امير مؤمنان عليه السلام است ، نه همه آنچه از آن حضرت در کتابها موجود است . وى در مقدمه نهج البلاغه چنين توضيح داده است :

"ادعا نمى کنم که من به همه جوانب سخنان امام عليه السلام احاطه پيدا کرده ، به طورى که هيچ يک از سخنان آن حضرت را از دست نداده باشم ، بلکه بعيد نمى دانم که آنچه نيافته ام بيش از آن باشد که يافته ام و آنچه در اختيارم قرار گرفته است کمتر از آن چيزى باشد که به دستم نيامده است ."⁽¹⁵⁾

يعقوبى ، مورخ برجسته ، درگذشته به سال 284 هجرى ، اظهار کرده که مردم چهارصد خطبه از خطبه هاى آن حضرت را به خاطر سپرده اند و اين خطبه ها در ميان مردمان متداول است و از آنها در خطبه هاى خویش بهره مى گيرند.⁽¹⁶⁾

همچنين مسعودى ، مورخ نامدار، درگذشته به سال 346 هجرى ، نوشته است که آنچه مردمان از خطبه هاى آن حضرت به خاطر سپرده اند چهار صد و هشتاد و چند خطبه است که بالبدیهه ايراد مى کرد و مردم آن را حفظ مى کردند و مى نوشتند و از هم مى گرفتند.⁽¹⁷⁾

اين تعداد خطبه ها که خطبه هاى مشهور و متداول بوده است ، تقريباً دو برابر آن چيزى است که شريف رضى گزينش کرده است ؛ و البته بى گمان خطبه

ها و سخنان و نوشته ها و حکمتها و موعظه های امام علیه السلام بسیار بیش از اینها بوده است و با توجه به کتابهای مستدرکی که بعدها به ویژه در حال حاضر تالیف شده و آنچه شریف رضی گرد آورده و آنچه را گرد نیاورده است در آن مجموعه ها جمع کرده اند،⁽¹⁸⁾ می توان حدس زد که شریف رضی تقریباً یک دوازدهم از مجموعه سخنان و نوشته ها و کلمات قصار امام علیه السلام را گرد آورده و در تالیف بی نظیر خود ارائه کرده است .

وجه تسمیه و وجه شاخص تالیف

شریف رضی تالیف گرانقدر خود را نهج البلاغه یعنی راه روشن بلاغت نام گذاشته و در وجه تسمیه آن چنین نوشته است :

"پس از تمام شدن کتاب ، چنین دیدم که نامش را نهج البلاغه بگذارم ، زیرا این کتاب درهای بلاغت و سخنوری را به روی بیننده خود می گشاید و خواسته هایش را به او نزدیک می سازد. هم دانشمند و دانشجو را بدان نیاز است ، و هم مطلوب سخنور و پارسا در آن هست ." (19)

شریف رضی نامی را برای این کتاب جاودان برگزید که مناسبترین عنوان بود. شیخ محمد عبده در مقدمه ای که بر شرح خود بر نهج البلاغه آورده ، در این باره چنین نوشته است :

"این کتاب جلیل مجموعه ای است از سخنان سید و مولای ما امیر مؤ منان علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که سید شریف رضی (ره) از سخنان متفرق آن حضرت گزینش و گردآوری کرده و نام آن را نهج البلاغه نهاده است ؛ و من اسمی مناسبتر و شایسته تر از این اسم که دلالت بر معنای آن بکند، سراغ ندارم و بیشتر از آنچه این اسم بر آن دلالت دارد، نمی توانم آن را توصیف نمایم ." (20)

عنوانی که شریف رضی برای تالیف خویش برگزید، بیانگر وجهی از کلمات امیر بیان علی علیه السلام بود که او را شیفته و فریفته خود ساخته بود و این وجه نهج البلاغه ، وجهی است که به سبب فصاحت والا و بلاغت اعلای کلام ، آن را تا عمق جان هر کس نفوذ می دهد و حکمتها و معرفتهای بی مانندش را ابلاغ می نماید. استاد شهید، مرتضی مطهری در این باره می نویسد :

"سید رضی شیفته سخنان علی علیه السلام بوده است . او مردی ادیب و شاعر و سخن شناس بود... سید رضی به خاطر همین شیفتگی که به ادب عموماً و به کلمات علی علیه السلام خصوصاً داشته است ، بیشتر از زاویه فصاحت و بلاغت و ادب به سخنان مولی می نگریسته است و به همین جهت در انتخاب آنها این خصوصیت را در نظر گرفته است ، یعنی آن قسمتها بیشتر نظرش را جلب می کرده است که از جنبه بلاغت برجستگی خاص داشته است ؛ و از این رو نام مجموعه منتخب خویش را نهج البلاغه نهاده است . " ⁽²¹⁾

کتابی شگفت

بدین ترتیب کتابی ظهور یافت که جلوه ای است از جلوه های وجود علی علیه السلام نسخه یگانه هستی و مظهر همه کمالات الهی . نهج البلاغه کتابی است که در آن والاترین اندیشه ها و معرفتها، و نیکوترین سیرتها و سلوکها جلوه یافته و انسانها را راه نموده و بر کسی پوشیده نیست که امیر مؤمنان علیه السلام پیشوای فصیحان و سرور بلیغ سخن گویان است و اینکه سخن او والاترین سخن پس از کلام خداوند و پیامبر اکرم است ، ⁽²²⁾ چنانکه درباره سخن آن حضرت گفته اند :
نهج البلاغه پایین تر از سخن خداوند و بالاتر از گفتار همه مخلوقات است . ⁽²³⁾
علامه سبط ابن جوزی ، در گذشته به سال 654 هجری ، درباره کلام امیر مؤمنان علیه السلام و شگفتی آفرینی آن می نویسد :

"علی علیه السلام به بیانی سخن گفته که سرشار از عصمت است . او با میزان حکمت سخن رانده ، سخنی که خداوند بر آن مهابت و شکوه افکنده است . این کلمات به گوش هر کس رسد، او را به شگفتی و حیرت وا می دارد. خداوند در سخن گفتن بدو نعمتی ارزانی داشته که توانسته است حلاوت و ملاحات را یکجا گرد آورد، و سحر بیان و زیبایی فصاحت را با هم درآمیزد. نه می توان از آن کلمه ای اسقاط نمود، و نه با حجت و دلیلی با آن مسابقت داد. سخنگویان را به عجز و ناتوانی کشانده و گوی سبقت از همگان ربوده است . کلمات او الفاضلی است که نورانیت نبوت بر آن تابیده و آنچه از وی صادر شده عقلها و فهمها را متحیر و شگفت زده ساخته است ."⁽²⁴⁾

نهج البلاغه از وجوه گوناگون کتابی شگفت است : الفاظ، جملات ، بافت سخن ، هندسه بیان ، موسیقی کلام ، قوت و استحکام ، لطافت و سحر آن ،

معانی و معارف والا، تاءثیرگذاری بر دلها و نفوذ در جانها، و محدود نبودن به یک زمینه به یک زمینه خاص. استاد شهید، مرتضی مطهری در این باره می نویسد:

از امتیازات برجسته سخنان امیرالمؤمنین که به نام نهج البلاغه امروز در دست ما است، این است که محدود به زمینه ای خاص نیست. علی علیه السلام به تعبیر خودش تنها در یک میدان اسب نتاخته است، در میدانهای گوناگون که احيانا بعضی با بعضی متضاد است تکاور بیان را به جولان درآورده است. نهج البلاغه شاهکار است، اما نه تنها در یک زمینه، مثلا: موعظه، یا حماسه، یا فرضا عشق و عزل، یا مدح و هجا و غیره، بلکه در زمینه های گوناگون.

اینکه سخن شاهکار باشد ولی در یک زمینه، البته زیاد نیست و انگشت شمار است، ولی به هر حال هست. اینکه در زمینه های گوناگون باشد ولی در حد معمولی نه شاهکار، فراوان است، ولی اینکه سخنی شاهکار باشد و در عین حال محدود به زمینه ای خاص نباشد، از مختصات نهج البلاغه است. بگذاریم از قرآن کریم که داستانی دیگر است؛ کدام شاهکار را می توان پیدا کرد که به اندازه نهج البلاغه متنوع باشد؟

سخن نماینده روح است. سخن هر کس به همان دنیایی تعلق دارد که روح گوینده اش به آنجا تعلق دارد. طبعا سخنی که به چندین دنیا تعلق دارد نشانه روحیه ای است که در انحصار یک دنیای به خصوص نیست. و چون روح علی علیه السلام محدود به دنیایی خاص نیست، در همه دنیاها و جهانها حضور دارد و به اصطلاح عرفا انسان کامل و کون جامع و جامع همه حضرات و دارنده همه مراتب است، سخنش نیز به دنیایی خاص محدود نیست از امتیازات سخن علی. این است که به اصطلاح شایع عصر ما چند بعدی است، نه یک بعدی.

خاصیت همه جانبه بودن سخن علی و روح علی مطلبی نیست که تازه کشف شده باشد، مطلبی است که حداقل از هزار سال پیش اعجابها را برمی انگیزده است سید رضی که به هزار سال پیش تعلق دارد، متوجه این نکته و شیفته آن است، می گوید :

از عجایب علی علیه السلام که منحصر به خود اوست و احدی با او در این جهت شریک نیست، این است که وقتی انسان در آن گونه سخنانش که در زهد و موعظه و تنبه است تامل می کند، و موقتا از یاد می برد که گوینده این سخن، خود، شخصیت اجتماعی عظیمی داشته و فرمانش همه جا نافذ و مالک الرقاب عصر خویش بوده است، شک نمی کند که این سخن از آن کسی است که جز زهد و کناره گیری چیزی را نمی شناسد و کاری جز عبادت و ذکر ندارد، گوشه خانه یا دامنه کوهی را برای انزوا اختیار کرده، جز صدای خود چیزی نمی شنود و جز شخص خود کسی را نمی بیند و از اجتماع و هیاهوی آن بی خبر است. کسی باور نمی کند که سخنانی که در زهد و تنبه و موعظه تا این حد موج دارد و اوج گرفته است، از آن کسی است که در میدان جنگ تا قلب لشکر فرو می رود، شمشیرش در اهتزاز است و آماده ربودن سر دشمن است، دلیران را به خاک می افکند و از دم تیغش خون می چکد، و در همین حال این شخص زاهدترین زهاد و عابدترین عباد است. ⁽²⁵⁾

سید رضی آن گاه می گوید: من این مطلب را فراوان با دوستان در میان می گذارم و اعجاب آنها را بدین وسیله برمی انگیزم. ⁽²⁶⁾

شیخ محمد عبده نیز تحت تاءثیر همین جنبه نهج البلاغه قرار گرفته است، تغییر پرده ها در نهج البلاغه و سیر دادن خواننده به عوالم گوناگون بیش از هر

چیز دیگر مورد توجه و اعجاب او قرار گرفته است ، چنانکه خود او در مقدمه شرح نهج البلاغه اش اظهار می دارد.

از همه اینها گذشته نکته جالب دیگر این است که علی علیه السلام با اینکه همه درباره معنویات سخن رانده است ، فصاحت را به اوج کمال رسانیده است . علی از می و معشوق و یا مفاخرت و امثال اینها که میدانهای باز برای سخن هستند، بحث نکرده است . به علاوه او سخن را برای سخن و اظهار هنر سخنوری ایراد نکرده است . سخن برای او وسیله بوده نه هدف . او نمی خواسته است به این وسیله یک اثر هنری و یک شاهکار ادبی از خود باقی بگذارد. بالاتر اینکه سخنش کلیت دارد، محدود به زمان و مکان و افرادی معین نیست . مخاطب او انسان است و به همین جهت نه مرز می شناسد و نه زمان . همه اینها میدان را از نظر شخص سخنور محدود و خود او را مقید می سازد.

عمده جهت در اعجاز لفظی قرآن کریم این است که با اینکه یکسره موضوعات و مطالبش با موضوعات سخنان متداول عصر خود مغایر است و سرفصل ادبیات جدیدی است و با جهان و دنیایی دیگر سر و کار دارد، زیبایی و فصاحتش در حد اعجاز است . نهج البلاغه در این جهت نیز مانند سایر جهات متاثر از قرآن و در حقیقت فرزند قرآن است .⁽²⁷⁾

نهج البلاغه چشمه ای است از خورشید حقیقت که رایحه وحی الهی و شمیم کلام نبوی از آن استشمام می شود. کتابی که دربرگیرنده حکمتهای متعالی ، قوانین راستین سیاسی ، مواظظ نورانی ، سلوک الهی ، نظام تربیتی ، آیین حکومتداری ، سنتهای تاریخی و عرفان حقیقی است .

روشهای مرور و مطالعه نهج البلاغه

به منظور مرور و مطالعه نهج البلاغه و سیر در معارف والای آن می توان به

یکی از سه روش زیر یا ترکیبی از آنها عمل کرد :

1. روش ترتیبی

2. روش تجزیه ای

3. روش موضوعی

روش ترتیبی

هدف از این روش مرور و غوری است به ترتیب از ابتدای نهج البلاغه تا انتهای آن و بررسی ترتیبی خطبه ها و سخنان ، نامه ها و مکتوبات ، حکمتها و کلمات قصار آن حضرت ، چنانکه شارحان بزرگ نهج البلاغه بدین روش نهج البلاغه را شرح کرده اند، چونان : ظهیرالدین ابوالحسن علی بن زید بیهقی معروف به فرید خراسان ، در گذشته به سال 565 هجری ، در معارج نهج البلاغه ؛ قطب الدین ابوالحسن سعید بن هبة الله بن حسن راوندی معروف به قطب راوندی ، در گذشته به سال 573 هجری ، در منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه ؛ ابوالحسن محمد بن حسین بیهقی نیشابوری معروف به قطب الدین کیزری ، از عالمان بزرگ شیعه قرن ششم ، در حدائق الحقائق فی شرح نهج البلاغه ؛ علی بن ناصر سرخسی ، از عالمان بزرگ قرن ششم ، در اعلام نهج البلاغه ؛ عزالدین عبدالحمید بن هبة الله ابن ابی الحدید معتزلی ، در گذشته به سال 656 هجری ، در شرح نهج البلاغه ؛ کمال الدین میثم بن بحرانی ، در گذشته به سال 679 هجری ، در شرح نهج البلاغه ؛ مولی فتح الله کاشانی به سال 988 هجری ، در تنبیه الغافلین و تذکرة العارفین ، میر حبیب الله بن محمد خویی ، در گذشته به سال 1324 هجری ، در منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه .

این شارحان بزرگ و گرانقدر هر یک با توجه به بینش و گرایش خود از منظری به نهج البلاغه نگریسته اند و هر یک به شرح و تفسیر وجوهی از این مجموعه پرداخته اند و با توجه به نوع دیدگاه خود برخی از جنبه ها را گسترده تر مطرح نموده اند.

سخنان امیر مؤمنان علی علیه السلام دارای وجوه گوناگون و جلوه‌ها و جاذبه‌های مختلف است و برای درک مفیدتر و همه‌جانبه آن بهتر است آن سخنان از زوایای مختلف و جهات گوناگون مورد بحث و بررسی قرار گیرد، از جمله :

1. از جنبه لغت و ادب و بلاغت

2. از جنبه شائن صدور

3. از جنبه تاریخی

4. از جنبه اجتماعی و سیاسی

5. از جنبه حقوقی

6. از جنبه اعتقادی

7. از جنبه فلسفی و عرفانی

8. از جنبه تربیتی و تعلیمی

9. از جنبه روانشناسی فردی و اجتماعی

10. از جنبه اقتصادی و مالی

11. از جنبه حکومتی و مدیریتی

12. از جنبه فقهی

13. از جنبه تفسیری

14. از جنبه اخلاقی

و از جوانب دیگر که هر بخش از کلام امام علیه السلام دارای جنبه‌هایی از موارد ذکر شده و ذکر نشده است .

روش تجزیه ای

در این روش بخشی یا جزئی از نهج البلاغه یا برخی خطبه ها و سخنان ، یا نامه ها و مکتوبات ، یا حکمتها و کلمات قصار گزینش می شوند و مورد بررسی و شرح قرار می گیرند. این روش همانند روش تربیتی است ، با این تفاوت که بخشی یا جزئی مورد بررسی و شرح واقع می شود. طبیعی است که آن بخش یا جزء را می توان از جنبه ها و جهات مختلف مورد تاءمل و دقت قرار داد و از آن درس آموخت و بدان هدایت یافت . مزیت عمده این روش آن است که می توان خطبه ، نامه ، یا حکمت مورد نیاز را مطالعه و غور کرد زمانی طولانی برای مرور نیاز نیست ، در حالی که مرور و مطالعه تربیتی زمان بسیار می طلبد.

روش موضوعی

در این روش ، موضوعی خاص مورد نظر قرار می گیرد و به نهج البلاغه عرضه می شود و کلیه مطالبی که مستقیم یا غیر مستقیم موضوع مورد نظر را تبیین می نماید، بررسی می شود و دسته بندی می گردد و جمع بندی آن مطالب ارائه می شود. بدین ترتیب می توان مباحث مختلف تربیتی ، اعتقادی ، اجتماعی ، سیاسی ، اقتصادی و... را مورد بررسی قرار داد. از مزایای این روش آن است که کمتر دچار پراکندگی موضوعی می شود و می توان به جمع بندی در موضوعی خاص دست یافت و جوانب مختلف یک موضوع را مورد بررسی قرار داد و تبیینی نسبتاً کامل درباره یک موضوع انجام داد. با این روش می توان به نظریات و دیدگاههای امام علی علیه السلام - تجسم اسلام ناب و جامع - درباره موضوعی خاص پی برد و با روش و سیره آن حضرت در موضوعات مورد نظر آشنا شد. در این روش سخنان و مواضع امام (ره) - که از موارد گوناگون استخراج می شود - یکدیگر را معنا و تفسیر می کنند و جهت صحیح را در برداشت از نهج البلاغه نشان می دهند، زیرا نهج البلاغه ، مجموعه ای یکپارچه و پیکری واحد است که سراسر آن هماهنگ ، و ابتدا و انتهای آن یکسان است ؛ به بیان ابن ابی الحدید معتزلی : "اگر کسی با تامل و دقت در نهج البلاغه بیندیشد، همه آن را آبی زلال از یک سرچشمه ، برخوردار از یک روح و جوهر، و دارای یک طرز و سبک می یابد، عیناً مانند جسمی ساده و بسیط که هیچ جزء آن در ماهیت با دیگر اجزاء اختلافی ندارد؛ همانند قرآن کریم که اول آن چون وسط آن ، و وسط آن مانند آخر آن است ، و همه سوره

ها و کل آیات آن در سرچشمه و روش و طریقه و فن و سیاق و بافت ، مانند هم و یکسان و یکپارچه اند." (28)

این ویژگی بی نظیر و شگفت نهج البلاغه ، زمینه لازم را برای مراجعه موضوعی و مطرح کردن درد و مشکل و گرفتن درمان و راه حل ، آماده ساخته است .

البته در روش موضوعی از آثار انجام یافته به دو روش دیگر بی نیاز نیستیم و آنها به عنوان ابزارهای کمکی این روش را یاری می دهند.

دیباچه

ساختار بحث منظر مهر عنوانی است برای آشنایی با مباحث نظری تربیت در نهج البلاغه که بخشی از مجموعه مطالب تربیتی نهج البلاغه⁽²⁹⁾ است. با عنایت به تعریف تربیت که عبارت است از رفع موانع و ایجاد مقتضیات برای آنکه استعداد های انسان در جهت کمال مطلق شکوفا شود،⁽³⁰⁾ بالطبع برای گام زدن در مسیر تربیت، شناخت موضوع تربیت، یعنی انسان، اهداف تربیت انسان، راه تربیت و بستر مناسب آن، و عوامل دخیل و تاءثیرگذار در تربیت انسان، از ضروری ترین امور است و بدون چنین شناختی کار تربیت سامانی درست نمی یابد و از این روست که این مباحث نقش مبانی را در امر تربیت ایفا می کند و با تغییر این مبانی دریافتها و اصول و روشهای تربیتی همه تغییر می یابد، یعنی نوع شناخت انسان در امور انسانی و تربیتی به همه چیز رنگ می زند و هر گونه که انسان را بشناسیم بر آن اساس به انسان و مقولات انسانی روی می کنیم و بر مبنای شناخت خود از انسان نظام پردازی می نماییم. همچنین اهداف تربیت باید متناسب با انسان و مراتب او باشد و طبیعی است که هر برنامه ریزی و عمل و اقدام تربیتی هماهنگ و در جهت اهداف تعیین شده خود ضرورت می پذیرد. و نیز راه تربیت، باید متناسب با انسان و واقعیات و حقیقت انسان باشد تا راهی رفتنی و قابل پیمودن باشد؛ و در این مسیر بدون شناخت عوامل دخیل و تاءثیرگذار نمی توان به نیکی راه پیمود و به سمت اهداف مطلوب طی طریق نمود. بنابراین مباحث حاضر شامل حلقه های زیر است:

شناخت انسان

اهداف انسان

شناخت فطرت

عوامل مؤثر در تربیت

جایگاه ، اهمیت و ضرورت مبانی در تربیت مهمترین مبنا و اساس در تربیت انسان و تکامل و شدن او در جهت مطلوب ، معرفت و شناخت است و این امر از امتیازات انسان است ، چنانکه امیر مؤمنان علی علیه السلام در توصیف انسان چنین فرموده است :

ثُمَّ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ فَمَثَلَتْ إِنْسَانًا ذَا أَدْهَانَ يُجِيلُهَا، وَفِكْرٍ يَتَصَرَّفُ بِهَا، وَجَوَارِحٍ يَخْتَدِمُهَا، وَأَدْوَاتٍ يُقَلِّبُهَا، وَمَعْرِفَةٍ يَفْرُقُ بِهَا بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ وَالْأَذْوَابِ وَالْمَشَامِ وَالْأَلْوَانَ وَالْأَلَاءِ جَنَاسٍ .⁽³¹⁾

پس ، از دم خود در آن دمید تا به صورت انسانی گردید : خداوند ذهنها، که آن ذهنها را به کار گیرد، و اندیشه ای که تصرف او را پذیرد. با دست و پای در خدمت او و اعضای در اختیار و قدرت او. با دانشی که بدان حق را از باطل جدا کردن داند، و مزه ها و بویها و رنگها و دیگر چیزها را شناختن تواند.

انسان به میزان معرفت و شناخت خود در مراتب کمال بالا می رود، و شناخت و معرفت ملاک و معیار هر برنامه و هر حرکت و عمل است و هیچ اقدامی فارغ از شناختن صحیح راه به جایی نمی برد. امام علی علیه السلام در سفارشی گرانقدر به کمیل بن زیاد فرموده است :

يا كميل! ما من حركة الا و اءنت محتاج فيها الى معرفة .⁽³²⁾

ای کمیل ، هیچ حرکتی و کاری نیست ، جز آنکه در آن به شناخت و معرفت نیازمندی .

بیشتر امور و کارهایی که به نتیجه مطلوب نمی رسد، همانهاست که مبتنی بر شناخت درست نبوده است و در واقع پایگاهی کور دارد. از این روست که در بیانات امیر مؤمنان علی علیه السلام فقدان شناخت و بصیرت، کوری حقیقی و اساس انحراف آدمی است و هیچ چیز مانند آن انسان را آسیب پذیر نمی سازد:

فقد البصر اءهون من فقدان البصيرة .⁽³³⁾

فقدان چشم سر آسانتر است از فقدان چشم دل .

شناخت و معرفت در هر برنامه و عمل و اقدامی تأثیری اساسی دارد و در حقیقت، شناخت نقطه شروع و مبنای درست حکومت کردن است، چنانکه از امیر مؤمنان علی علیه السلام وارد شده است:

"من جهل موضع قدمه زل ."⁽³⁴⁾

هر که از جای پای خود بی خبر باشد، خواهد لغزید.

شناخت و معرفت در امور انسانی و به ویژه در آنچه به تربیت آدمی ارتباط می یابد، از حیاتی ترین و اصلی ترین کارهاست و لازم است به گونه ای جدی مورد توجه قرار گیرد، چنانکه در خطبه ها و نوشته ها و حکمتهای علوی به طور عمیق و گسترده و همه جانبه وارد شده است. امام علی علیه السلام راه تربیت آدمی و راز خودسازی را بر شناخت و معرفت همه جانبه و عمیق متوقف دانسته و در نامه تربیتی خویش به حضرت مجتبی علیه السلام چنین فرموده است:

اَحْيِ قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ، وَ اَمِّتْهُ بِالزَّهَادَةِ، وَ قَوِّهِ بِالْيَقِينِ، وَ نَوِّرْهُ بِالْحِكْمَةِ وَ ذَلِّلْهُ بِذِكْرِ الْمَوْتِ، وَ قَرِّرْهُ بِالْفَنَاءِ، وَ بَصِّرْهُ فَجَائِعِ الدُّنْيَا، وَ حَذِّرْهُ صَوْلَةَ الدَّهْرِ، وَ فُحْشَ تَقَلُّبِ اللَّيَالِيِ وَالْاَيَّامِ، وَ اَعْرِضْ عَلَيْهِ اَخْبَارَ الْمَاضِيْنَ ...⁽³⁵⁾

قلبت را به اندرز زنده دار، و سرکشی آن را به پارسایی بمیران، و دلت را به یقین نیرو بخش، و به حکمت روشن گردان، و با یاد مرگ خوارش ساز، و به

اقرار به نیست شدنش وادار ساز، و به سختیهای دنیا بینایش گردان ، و از صولت روزگار و دگرگونی آشکار شب و روزش بترسان ، و خبرهای گذشتگان را به او عرضه دار.

وَ إِنَّمَا قَلْبُ الْحَدَثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ، مَا أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَتْهُ، فَبَادَرْتُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُوَ قَلْبُكَ، وَيَشْتَغَلَ لُبُّكَ . (36)

و قلب جوان همچون زمین ناکشته است ؛ هر چه در آن افکنند، بپذیرد. پس به ادب آموختنت پرداختم ، پیش از آنکه دلت سخت شود، و خردت هوایی دیگر گیرد.

وَرَأَيْتُ - حَيْثُ عَنَانِي مِنْ أَمْرِكَ مَا يَعْنِي الْوَالِدَ الشَّفِيقَ، وَ أَجْمَعْتُ عَلَيْهِ مِنْ أَدَبِكَ - أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ وَ أَعْنَتْ مُقْبِلُ الْعُمْرِ، وَ مُقْتَبِلُ الدَّهْرِ، ذُو نِيَّةٍ سَلِيمَةٍ، وَ نَفْسٍ صَافِيَةٍ . (37)

و چون به کار تو چونان پدری مهربان عنایت داشتیم و بر ادب آموختنت همت گماشتم ، چنان دیدم که این عنایت در عنفوان جوانی ات به کار رود و در بهار زندگانی ات که نیتی پاک داری و نهادی دور از آلودگی .

وَ أَعْلَمُ أَنَّكَ إِنَّمَا خُلِقْتَ لِلْآخِرَةِ لَا لِلدُّنْيَا، . (38)

و بدان که تو برای آن جهان آفریده شده ای نه برای این جهان .

این نمونه ها و موارد بسیار دیگر از این دست در بیانات امیر مؤمنان علی علیه السلام که به جایگاه انسان ، اهداف و راه تربیت ، و دیگر مباحث مبانی تربیت توجه دارد، نشانگر آن است که رویکرد به مبانی تربیت در نظام تربیتی جایگاهی والا و اصیل دارد و فارغ از آن نمی توان راه به مقصد برد.

منظر مهر : مبانی تربیت

شناخت انسان

شناخت انسان در نظام تربیت ، بحثی مبنایی است ، زیرا موضوع تربیت ، انسان است و بدون دریافتی درست از انسان و جامعیتش ، و نیز بدون شناخت استعدادهای شگفت انسان و مراتب وجودش ، نمی توان به برنامه ای درست و جامع دست یافت و تربیتی بسامان را پایه گذاشت .

اهمیت و جایگاه شناخت انسان

شناخت انسان دریچه ورود به تربیت و راهگشای آن ، و تعیین کننده ترین مبحث نظری در تربیت است . نوع شناخت انسان ، نوع نظام تربیتی را معین می کند و هر گونه که انسان شناخته شود، بر اساس همان شناخت ، رفتارها و اقدامات و برنامه های تربیتی شکل می گیرد. گرایشها، ارزشها و روشهای تربیتی همه بر مبنای نوع نگرش به انسان و چگونگی دریافت او سامان می یابد. در منظر امیرمؤمنان علی علیه السلام شناخت انسان و استعدادها و جایگاه او چنان مهم تلقی شده است که آن حضرت فرموده است :

العالم من عرف قدره ، و كفى بالمرء جهلا اءلا يعرف قدره .⁽³⁹⁾

دانا کسی است که قدر خود را بشناسد؛ و در نادانی انسان همین بس که شناخت خود و ارزشها و استعدادهای خود برترین شناختهاست و هیچ چیز مانند آن کفایت کننده آدمی نیست . امیرمؤمنان علی علیه السلام در وصیتنامه تربیتی خود به امام مجتبی علیه السلام چنین آورده است :

و من اقتصر علی قدره کان اءبقی له .⁽⁴⁰⁾

هر که قدر خود بداند حرمتش باقی ماند.

تا انسان به خود نیاید و قدر خود را در نیابد و از بیگانگی با خود دست برد ندارد، نمی تواند وجود خود را که گرانبهاترین موجود و والاترین گوهر هستی است ، در جهت تربیت حقیقی به کار اندازد و استعدادهای شگفت خود را شکوفا نماید. امیرمؤمنان علی علیه السلام دستیابی به شناخت خود را بالاترین توفیق آدمی معرفی کرده و فرموده است :

نال الفوز الاءکبر من ظفر بمعرفة النفس .⁽⁴¹⁾

آن که به شناخت خود دست یافت ، به بزرگترین نیکبختی و کامیابی رسید.
هیچ شناختی به سودمندی شناخت نفس نیست ، چنانکه امیر بیان ، علی
علیه السلام در توصیف آن فرموده است :
" معرفة النفس اءنفع المعارف . " (42)

شناختن نفس ، سودمندترین شناختهاست .
برترین شناختها شناخت خود است و بی گمان ضروری ترین معرفتها همین
است و هیچ چیز چون آن یاور آدمی در سیر تربیتی و حرکت کمالی نیست . به
بیان امیر مؤمنان علیه السلام :

کفی بالمرء معرفة اءن يعرف نفسه . (43)

در معرفت انسان همین بس که او خود را بشناسد.
شناخت انسان به ارزشهای وجودی خود و استعدادهای درونی خویش و
تواناییها و امکانات نفس و مراتب وجود و نیز شناخت آفات نفس و عیوب
خویش ، بهترین بستر برای اصلاح و تربیت است و تا این معرفت حاصل نشود،
سیر درست تربیت فراهم نمی گردد؛ و این معرفتی نیکو است ، چنانکه امیر مؤ
منان علیه السلام فرموده است :

معرفة المرء بعیوبه اءنفع المعارف . (44)

سودمندترین شناخت آن است که آدمی عیوب خود را بشناسد.
چنین مجموعه شناختی برترین شناخت را برای آدمی حاصل می نماید، تا
راه تربیت را که از خود او می گذرد، به درستی تشخیص دهد و این راه را به
نیکویی طی نماید و استعدادهای خود را در جهت کمال مطلق شکوفا سازد. از
این روست که معرفت نفس و شناخت خود برترین معرفت و والاترین حکمت
است ، چنانکه در بیان نورانی امیر مؤمنان علی علیه السلام وارد شده است :

اءفضل المعرفة ، معرفة الانسان نفسه .⁽⁴⁵⁾

برترین معرفت ، شناخت آدمی است خویشتن را.

اءفضل الحكمة ، معرفة الانسان نفسه .⁽⁴⁶⁾

برترین حکمت ، شناخت آدمی است خویشتن را.

این شناخت والا و گرانقدر، خود بهترین راه به سوی شناخت حق است . به

بیان پیشوای موحدان ، علی علیه السلام :

"من عرف نفسه فقد عرف ربه ."⁽⁴⁷⁾

هر که خود را بشناسد، پروردگار خود را شناخته است .

پس به حق باید این شناخت را غایت معرفت و نهایت حکمت دانست ، زیرا

همه شناختها در گرو آن است و راه والاترین معرفتها از آن می گذرد. سخنان

امیر بیان ، علی علیه السلام در این باره صریح و گویا است :

"غایه المعرفة ان يعرف المرء نفسه ."⁽⁴⁸⁾

هدف نهایی معرفت ، آن است که آدمی خود را بشناسد.

من عرف نفسه فقد انتهى الی غایه کل معرفة و علم .⁽⁴⁹⁾

هر که خود را بشناسد، به نتیجه و غایت هر شناخت و دانشی دست یافته

است .

بنابراین جایگاه شناخت انسان در تربیت جایگاهی کلیدی و ارزش آن در

ساختن فرد و جامعه و سیر ربوبی آدمی از هر شناخت دیگر بالاتر است .

شرط اول برای ساختن نفس و تهذیب و تکمیل آن ، شناختن آن است ،

چون تا انسان ارزشهای وجودی نفس خویش و موهبتهای عالی و استعدادهای

درونی آن را نشناسد، سعی در تربیت و تقویت و فعلیت بخشیدن به آنها نمی

کند، و برای بهره برداری از آنها کوششی به خرج نمی دهد، زیرا که کوشش

شخص درباره هر چیز بسته به اندازه شناختی است که از آن چیز و ارزشهای آن دارد. چه بسیار مواهب و قدرتها و استعدادها است که در دسترس قرار نمی گیرد و از آنها سودی حاصل نمی شود، بدان جهت که شناخته نشده، کشف نگشته است، و در گوشه ها مجهول مانده، خرد خرد از میان رفته است.

و معرفت نفس یا خودشناسی را مراحل و مراتبی است: پس از آنکه آدمی نفس خود را به صورت علمی و نظری شناخت، لازم است که از طریق تجربی و عملی نیز به شناختن آن پردازد، سپس از تواناییهای نفس بر هر کار و توانمندیهای آن برای روبه رو شدن با واقعیات آگاه شود. و این شناخت شناختی بسیار پرفایده و بزرگ است، زیرا به آدمی مدد می رساند تا کمبودهای مربوط به نفس خود را به اندازه ای که ممکن است جبران کند. و اهمیت این کار بر هیچ هوشمند بصیری پوشیده نیست. و اگر کننده کار نسبت به استعدادها و نیروهای خود برای پرداختن به آن کار آگاه نباشد، آن کار به صورتی که شایسته است انجام نخواهد شد. به همین جهت است که امام علی علیه السلام گفته است:

"هَلِكْ اَمْرٌ لَمْ يَعْرِفْ قَدْرَهُ." ⁽⁵⁰⁾ کسی که ارزش خود را نشناخت، تباه گشت.

و خودشناسی را - علاوه بر آنچه یاد شد - فوایدی است ارزشمند و حیاتی و تکاملی، هم فردی و هم اجتماعی، که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

1- شناخت عیوب نفس .

یکی از پیامدهای شناخت نفس ، شناخت عیوب آن است ؛ و این نخستین گام برای اصلاح و تهذیب نفس است .

2- شناخت تواناییها و امکانات نفس .

چنانکه اشاره کردیم ، اهمیت این شناخت در قضایای شخصی و اجتماعی پوشیده نیست ، و نادانی نسبت به نفس و نیروها و قابلیت‌های آن مایه زیان و زیانکاری بسیاری از مردمان است ، بدان جهت که چون از مایه و پایه خویش ، و حدود کارایی خود ناآگاهند، پا از گلیم خویش درازتر می کنند و در دسر خود و دیگران را فراهم می آورند، یا برای رسیدن به کمال و مرتبه ای که می توانند رسید نمی کوشند.

چون مردم از مایه نفسی و ارزش روحی و قدرتهای باطنی خود آگاه نباشند، در پی بسیاری از چیزها و مرتبه ها نمی روند و از رسیدن به آنها باز می مانند. در صورتی که اگر از راه خودشناسی ، از آن مایه و قدرت و قابلیت آگاه گردند، چه بسا به تلاش برخیزند و بدان مراتب و کمالات - یا مقداری از آن که باز هم مهم است - برسند.

3- معرفت فضایل نفس .

اگر این شناخت - یعنی شناخت فضایل انسانی و حقایق حیاتی و معراجهای اخلاقی حاصل آید، آدمی را به آن وامی دارد تا برای کسب فضایل تلاش کند، و نفس خود را از پایگاه جانوری و ویژگیهای آن به پایگاه انسانی و ویژگیهای آن برساند.

4- شناخت دیگر مردمان و مراتب ایشان .

هر کس حقیقت نفس انسانی را بشناسد، افراد انسان و ارزشها و خصوصیات و کمالات و نقصهای ایشان را نیز خواهد شناخت و چنین شناختی و معرفتی موجب آن می شود که شخص به انسان و ارزشهای انسانی احترام گزارد، و در راه هموعان خود بکوشد، و از کمال افراد کامل بهره گیرد، و در زدودن نقص کسانی که ناقصند تلاش کند، و نسبت به دیگران ایثار و از خود گذشتگی داشته باشد. و برعکس، در صورتی که شخص ارزش نفس خود را - از آن جهت که انسان است نداند - ارزش دیگران و بنا بر آن ارزش انسان و انسانیت را نخواهد دانست. هر چیز در چشم او بی ارزش و بی اهمیت جلوه گر می شود، و زندگی را بدون هدف تصور می کند، و ارزش هستی و موهبتهای هستی در نظر او ناچیز می نماید. و چنان خواهد بود که امام علی علیه السلام گفته است :

"من جهل قدره، جهل کل قدر." (51)

هر که قدر خود نداند، هیچ قدری را نخواهد دانست .

و همچنین جاهل بودن نسبت به قدرها و ارزشها مبداء پیدایش فلسفه های ملحدانه و بدبینانه است . بنابراین، شناخت نفس انسانی با مواهب آن و شئونی که وابسته به آن است، وسیله ای است برای بزرگداشت انسان و ارزش نهادن به انسانها و به اجتماعات انسانی، و توده های مردمی، و موجب نیرومندی است برای نفی بدبینی و پوچگرایی .

5- شناخت خدای متعال .

از بزرگترین و مهمترین سودمندیهای خودشناسی آن است که نیکوترین وسیله و کاملترین سبب برای شناخت خدای متعال است ؛ و این شناخت از دو راه حاصل می شود :

الف - از آنجا که نفس پدیده ای عینی و کامل است ، آگاهی پیدا کردن نسبت به آن ، به این اعتبار که موجودی دارنده عجایب و مواهب است ، شناختن آفریننده و به وجود آورنده این موجود عجیب و بدیع را ایجاب می کند، به ویژه اگر این آگاهی نسبت به بزرگترین صفات و مواهب موجود در نفس انسانی - انسان جانشین خدا در زمین - و آیات و نشانه های غریب و بزرگی باشد که در سر باطنی او نهفته است .

ب - چون نفس انسانی ، جوهری الهی ، و نفعه ای ربانی است و از عالم امر و ابداع است ، و همچون آینه ای است که صفات رحمانی در آن متجلی می شود، معلوم است که اگر آدمی نفس خود را بدین صورت بشناسد، راههای سیر باطنی و دانش واقعی در برابر او آشکار می شود، و از خیالات و پندارهایی که مردمان - و حتی بسیاری از دانشمندان و متفکران - آنها را علم و دانش می پندارند، رهایی پیدا می کند، و به مرتبه راستین علم و شناخت می رسد، و خدای متعال را می شناسد، و حقایق جهانی و عینهای هستی را می بیند، و پرده از پیش چشمان او کنار می رود.⁽⁵²⁾

در این میان ، مهمترین و اساسی ترین شناخت ، شناخت حقیقت انسان است که انسانیت انسان و همه شرافت و کرامت او بدان است .

حقیقت انسان

انسان واجد حقیقتی است ملکوتی و موهبتی شگفت از استعدادهای بی نهایت که می تواند با تربیت خود را شکوفا نماید و والاترین جلوه حق گردد.

توشمشیری ز کام خود برون آ / برون آ از نیام خود برون آ
 نقاب از مکنات خویش برگیر / مه و خورشید و انجم را به برگیر
 شب خود روشن از نور یقین کن / بد بیضاء برون از آستین کن (53)
 کسی کو دیده را بر دل گشود است / شراری کشت و پروینی درود است
 شراری جسته ای گیر از درونم / که من مانند رومی (54) گرم خونم
 و گر نه آتش از تهذیب نوگیر / برون خود بیفروز اندرون میسر (55)

رمز جاودانگی و بی نهایت طلبی و بی مرزی آدمی و برتری او بر همه موجودات و آفرینش همه چیز برای او، (56) به سبب حقیقت اوست . امیر مؤ

منان علی علیه السلام درباره انسان و مراتب و وجود جامع او چنین فرموده است :

ثُمَّ جَمَعَ سُبْحَانَهُ مِنْ حَزَنِ الْأَرْضِ وَ سَهْلَهَا، وَ عَذِيبَهَا وَ سَبِخَهَا، تُرْبَهُ سَنَهَا
 بِالْمَاءِ حَتَّى خَلَصَتْ، وَ لَا طَهَا بِالْبَلَّةِ حَتَّى لَزُبَتْ، فَجَبَلَ مِنْهَا صُورَةَ ذَاتِ أَعْخُنَاءِ وَ
 وَصُولِ وَ أَعْضَاءِ وَ فُضُولِ. أَعْجَمَدَهَا حَتَّى اسْتَمَسَكَتْ، وَ أَعْصَلَدَهَا حَتَّى
 صَلَّصَلَتْ، لَوْقَتْ مَعْدُودٍ، وَ أَعْجَلَ مَعْلُومٍ. ثُمَّ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ فَمَثَلَتْ إِنْسَانًا ذَا
 أَدْهَانَ يُجِيلُهَا، وَ فِكْرٍ يَنْصَرِّفُ بِهَا، وَ جَوَارِحٍ يَخْتَدِمُهَا، وَ أَعْدَوَاتٍ يُقَلِّبُهَا، وَ مَعْرِفَةٍ
 يَفْرُقُ بِهَا بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ وَ الْأَذْوَاقِ وَ الْمَسَامِّ وَ الْأَلْوَانِ وَ الْأَعْجُنَاسِ، مَعْجُونًا بِطِينِهِ
 الْأَلْوَانِ الْمُخْتَلِفَةِ، وَ الْأَشْبَاهِ الْمُؤْتَلِفَةِ، وَ الْأَضْدَادِ الْمُتَعَادِيَةِ وَ الْأَخْلَاطِ الْمُتَبَايِنَةِ، مِنْ
 الْحَرِّ وَ الْبَرْدِ، وَ الْبَلَّةِ وَ الْجُمُودِ، وَ الْمَسَاءَةِ وَ السُّرُورِ وَ اسْتِنَاءِ ذِي اللَّهِ سُبْحَانَهُ الْمَلَائِكَةِ

وَدَيْعَتُهُ لَدَيْهِمْ وَعَهْدَ وَصِيَّتِهِ إِلَيْهِمْ، فِي الْأَدْعَانِ بِالسُّجُودِ لَهُ وَالْخُشُوعِ لِتَكْرِمَتِهِ.
فَقَالَ سُبْحَانَهُ: (اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ) ⁽⁵⁷⁾ اعْتَرَتْهُ الْحَمِيَّةُ وَغَلَبَتْ عَلَيْهِ
الشَّقْوَةُ وَتَعَزَّزَ بِخَلْقِهِ النَّارِ، وَاسْتَوْهَنَ خَلْقَ الصَّلْصَالِ. ⁽⁵⁸⁾

پس پاک خدای با عظمت ، از زمین گونه گونه طبیعت خاکی فراهم کرد، از زمین نرم و ناهموار و از شیرین آن از نمکزار. بر آن خاک ، آب ریخت تا پاک شد، و با تری محبتش بیامیخت تا چسبناک شد. پس صورتی از آن پدید آورد، با اندامهای بایسته ، و عضوهای جدا و به یکدیگر پیوسته . آن را بخشکانید تا یک لخت شد و زمانی اش بداشت تا سخت شد، چنانکه اگر بادی بدان می وزید بانگش به گوش می رسید. پس ، از دم خود در آن دمید تا به صورت انسانی گردید : خداوند ذهنها، که آن ذهنها را به کار گیرد، و اندیشه ای که تصرف او را پذیرد.

با دست و پایی در خدمت او و اعضایی در اختیار و قدرت او. با دانشی که بدان حق را از باطل جدا کردن داند، و مزه ها و بویها و رنگها و دیگر چیزها را شناختن تواند. با طبیعت های متضاد و سرکش و سرشتهای با هم خوش ، گرم با سرد در آمیخته و تری بر خشکی ریخته - و حیرت همه را برانگیخته . پس ، از فرشتگان خواست تا آنچه در عهده دارند ادا کنند و عهدی را که پذیرفته اند وفا کنند. سجده او را از بن دندان بپذیرند، خود را خوار و او را بزرگ گیرند؛ و فرمود : "آدم را سجده کنید ای فرشتگان ! فرشتگان به سجده افتادند جز شیطان" که دیده معرفتش از رشک تیره شد و بدبختی بر او چیره ، خلقت آتش را ارجمند شمرد و بزرگ مقدار و آفریده از خاک را پست و خوار.

انسان موجودی است واجد همه استعدادها که می تواند معلّم به همه اسمای حسنای الهی و صفات علیای ربوبی شود، ⁽⁵⁹⁾ و این انسان شایستگی آن را دارد

که مسجود فرشتگان قرار گیرد، زیرا دایره وجود او از همه موجودات گسترده تر و استعدادهایش از همه برتر است .

الحذر ای مؤمنان کاین درشماست / در شما بس عالم بی منتهاست

جمله هفتاد و دو ملت در تو است / وه کسه آن روزی بر آرد از توست (60)

انسان استعداد همه گونه شدن را دارد، و چگونه شدنش به خواست و تربیت اوست . انسان آفریده شده است تا جلوه گر حق باشد و خلیفه خدا در زمین باشد، (61) و اسمای حسناى الهی را در خود ظاهر نماید و به این سبب است که همه چیز برای او آفریده شده است و خداوند همه چیز را مسخر او قرار داده است .

و سخر لکم ما فی السماوات و ما فی الارض جمیعاً منه . (62)

و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است همه را که از سوی اوست برای شما رام ساخت .

انسان باید از غفلت نسبت به حقیقت خود برون آید و بدین مرتبه شگفت وجود خود توجه نماید و استعدادهای خویش را در جهت خلیفه الهی شکوفا سازد.

لب بیند وغورد ریایی نگر / بحر احق کرد محکوم بش (63)

این شائن آدمی است که او را مسجود فرشتگان ساخت و فرمان خداوند بر سجده به آدم علیه السلام جاری شد و فقط ابلیس از این فرمان سر باز زد و به آدم علیه السلام که به سبب حقیقتش - یعنی مرتبه خلیفه الهی و معلم بودن به همه اسمای الهی - شایسته سجده بود، سر فرود نیاورد.

چون کسه آدم را خداوند مجید / در زمین بهر خلافت آفرید
 حکم فرمان آید از رب ودود / تا ملایک جمله آرنش سجد
 از پس فرمان ملایک اجمعین / سر نهادند از اطاعت بر زمین
 کی خدا محکوم فرمان توایم / آنچه گویی آن کنیم آن توایم
 گشته جمله پس به فرمان جلیل / خدمت اولاد آدم را کفیل
 زان میان شیطان که خاکش بر دهن / گفت ناید سجده آدم ز من
 من از آن خاکی نسب بالاترم / او ز خاک پست و من از آدم
 من همه نور و ضیاء آن تیره رو / پس چرا من سجده آرم نزد او
 من ز نار نار نورانی بود / او ز خاک و خاک ظلمانی بود
 خاک بر فرق وی و بر نور او / ای نفوس بر او و چشم کور او
 نی ز آتش هر چه زاید خوش بود / دود دوده آتشش بسود
 گر نبودی دیده آن کور کور / دیدی از آدم همه اشراق نور
 گر نبودی کور دیدی جان او / جان ظلمت سوز نور افشان او
 جان آن دیدی که نور مطلق است / زاده قدس است و پرورد حقی است
 جسم خاکی نیست آدم ای پسر / جان قدسی آدم است و بوالبشر
 نیست آدم غیر جان در پیکرش / نیست غیر از جامه ای اندر برش
 چون بیندازد ز خود آن جامه دور / گردد از نورش خجل تابنده هور
 جان اگر از چهره بردارد حجاب / در حجاب آرد رخ خویش آفتاب
 جان اگر بی پرده در گلخن رود / گلخن آن دم رشک صد گلشن شود
 گر کند جان جلوه در کون و مکان / بر وی آید تنگ پنهان جهان
 اندر این نه قبه او را جای نیست / عرصه گردون ورا گنجای نیست
 جان اگر یک بانگ بر ابلق زند / بر فراز نه فلک بیدق زند

بسال و پسر بگشاید از سیمغ جان / آشیان گیسرد به قاف لامکان
لامکانی برتر از فهم شما / برتر از افلاک و از وهم شما
لامکانی اندر آن کون و مکان / هم شده پیدا و هم گشته نهان
هر چه گویم شرح جان را ای عمو / چون به خویش آیم خجل باشم ازو
دیده شیطان بسی بی نور بود / لاجرم از دیدن جان کور بود
کور بود و جان آدم را ندید / پس ز امر اسجدوا گردن کشید (64)

امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره این شاعر انسان که اصل گوهر آدمی است و شیطان بر آن دیده پوشید و خود را به خواری کشید، و زان پس همه تلاشش در این جهت است که این حقیقت جلوه نیابد و آدمی به لباس تربیت حقیقی ملبس نشود، فرموده است :

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَبَسَ الْعِزَّ وَالْكَبْرِيَاءَ، وَ اخْتَارَهُمَا لِنَفْسِهِ دُونَ خَلْقِهِ، وَ جَعَلَهُمَا حِمِيًّا وَ حَرَمًا عَلَى غَيْرِهِ، وَ اصْطَفَاهُمَا لِجَلَالِهِ، وَ جَعَلَ اللَّعْنَةَ عَلَى مَنْ نَازَعَهُ فِيهِمَا مِنْ عِبَادِهِ. ثُمَّ اخْتَبَرَ بِذَلِكَ مَلَائِكَتَهُ الْمُقَرَّبِينَ، لِيَمَيِّزَ الْمُتَوَاضِعِينَ مِنْهُمْ مِنَ الْمُسْتَكْبِرِينَ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ وَ هُوَ الْعَالِمُ بِمُضْمَرَاتِ الْقُلُوبِ وَ مَحْجُوبَاتِ الْغُيُوبِ : (إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ، فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ، فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ إِذْ جُمِعُوا إِلَّا إِبْلِيسَ) (65) اعترضته الحمية فافتخر على آدم بخلقه، وَ تَعَصَّبَ عَلَيْهِ لِأَصْلِهِ فَعَدُوُّ اللَّهِ إِمَامُ الْمُتَعَصِّبِينَ وَ سَلَفُ الْمُسْتَكْبِرِينَ، الَّذِي وَضَعَ أَسَاسَ الْعَصْبِيَّةِ، وَ نَازَعَ اللَّهَ رِذَاءَ الْجَبْرِيَّةِ، وَادَّرَعَ لِبَاسَ التَّعَزُّزِ، وَ خَلَعَ قِنَاعَ التَّذَلُّلِ. إِيَّا تَرُونَ كَيْفَ صَغَرَهُ اللَّهُ بِتَكْبَرِهِ، وَ وَضَعَهُ بِتَرْفُّعِهِ، فَجَعَلَهُ فِي الدُّنْيَا مَذْهُورًا، وَ أَعَدَّ لَهُ فِي الْآخِرَةِ سَعِيرًا؟! وَ لَوْ أَرَادَ سُبْحَانَهُ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ مِنْ نُورٍ يَخْطَفُ الْبَصَارَ ضِيَاؤُهُ، وَ يَبْهَرُ الْعُقُولَ رِوَاؤُهُ، وَ طِيبُ يَأْخُذُ الْإِنْفَاسَ عَرْفُهُ، لَفَعَلَ،

وَلَوْ فَعَلَ لَظَلَّتْ لَهُ أَلَاءُ عُنَاقٍ خَاضِعَةً، وَ لَخَفَّتِ الْبُلُوى فِيهِ عَلَى الْمَلَائِكَةِ. وَ لَكِنَّ
اللَّهَ - سُبْحَانَهُ - يَبْتَلِي خَلْقَهُ بَعْضُ مَا يَجْهَلُونَ أءَصْلَهُ تَمَيِّزًا بِالِاخْتِبَارِ لَهُمْ، وَ نَفِيًا
لِلِاسْتِكْبَارِ عَنْهُمْ، وَ إِبْعَادًا لِلْخِيَلَاءِ مِنْهُمْ. (66)

سپاس خدای را که لباس عزت و بزرگی در پوشید و آن دو را برای خود
گزید، و بر دیگر آفریدگان ممنوع گردانید. آن را خاص خود فرمود و بر دیگران
حرام نمود. آن لباس را برگزید چون بزرگی او را می سزید. و آن کس را از
بندگان لعنت کرد که آرزوی عزت و بزرگی را در پرورد.

پس فرشتگان مقرب خود را بدان بیازمود، و بدین آزمایش فروتنان را از
گردنکشان جدا فرمود. پس خدای سبحان که داناست بدانچه نهان است در
دل‌های همگان و در پرده های غیب پنهان ، گفت : "همانا می آفرینم آدمی از
گل ، پس چون آن را آراست و درست کردم ، و از روح خود در آن دمیدم ،
بیفتید برای او سجده کنان . پس سجده کردند فرشتگان همگی ، جز شیطان ."
که رشک او را فرا گرفت و به آفرینش خویش بر آدم نازید و به اصل خود (که
آتش است) بر او تعصب ورزید. پس دشمن خدا - شیطان - پیشوای متعصبان
است ، و پیشرو مستکبران ، پایه عصبیت را نهاد، و بر سر لباس کبرایی با خدا
در افتاد. رخت عزت را در بر کرد، و لباس خواری را از تن بر آورد. نمی بیند
چگونه خدایش به خاطر بزرگمنشی کوچکش ساخت ، و به سبب بلند پروازی
به فرودش انداخت . در دنیا او را براند، و برای وی در آخرت آتش افروخته
آماده گرداند؛ و اگر خدا می خواست آدم را از نوری بیافریند که فروغ آن دیده
ها را بریاید، و زیبایی آن بر خردها غالب آید، با بویی خوش چنانکه نفسها را
تازه نماید، چنین می کرد؛ و اگر چنین می کرد، گردنها برابر او خم بود و کار
آزمایش بر فرشتگان آسان هم ، لیکن خدای سبحان آفریدگان خود را به پاره

ای از آنچه اصل آن را نمی دانند تا می آزمایید تا فرمانبردار از نافرمان پدید آید
و تا بزرگمنشی را از آنان بزداید، و تکبر را از ایشان دور نماید.

انسان به حقیقتش والاترین گوهر هستی است و هر انسانی این استعداد را
دارد که همه اسمای حسناى الهی را در خود جلوه گر سازد، چنانکه در دیوان
امام علی علیه السلام آمده است :

اءتزعم اءنک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاءکبر

و اءنت الکتاب المبین الذی باءحرفه یظهر المضمیر ⁽⁶⁷⁾

آیا گمان می کنی که تو جسمی خرد و کوچکی ؟ در حالی که در تو جهان
بزرگ نهفته است ،

و تو آن کتاب آشکار خداوندی که با حروفش پنهانها آشکار می شود.

تربیت حقیقی ، تربیتی است که انسان را بدین سوی رهنمون شود و زمینه
شکوفایی استعدادهای انسان را در جهت کمال مطلق فراهم نماید.

اهداف تربیت

با توجه به حقیقت انسان این پرسش مطرح است که چنین موجودی به کدام سمت باید برود تا تربیتی متناسب حقیقتش برای او حاصل شود و اهداف تربیت انسان چگونه اهدافی باید باشد. بی گمان تعیین اهداف تربیت و حفظ آن اهداف در مسیر تربیت از اساسی ترین مسائل یک نظام تربیتی است ، زیرا همه ساختار یک نظام تربیت با توجه به اهداف آن شکل می گیرد و سامان می یابد و فراموشی هدف موجب فراموشی راه تربیت می شود و باید پیوستگی ساختار تربیت با اهداف آن مدام لحاظ شود و به هیچ وجه در این پیوستگی خلل راه نیابد. البته سازمان اهداف تربیت باید به گونه ای باشد که هم به حقیقت انسان توجه نماید و هم به واقعیتهای وجود انسان ؛ و در آن مراتب مختلف وجود آدمی و وجوه گوناگون انسان و گرایشها و نیازهای مختلف آدمی مورد توجه قرار گیرد. با عنایت به چنین امری است که در نظام تربیتی مورد بحث غایتی برای تربیت آدمی مطرح است و در جهت سیر به سوی آن ، اهداف کلی و برای تحقق اهداف کلی ، اهدافی جزئی سامان یافته است . هدف غایی تربیت اتصاف به همه اسما و صفات الهی و رسیدن به مقام خلیفه الهی است و برای سیر به سوی چنین مرتبه ای لازم است اهدافی کلی سامان یابد، یعنی اصلاح رابطه انسان با خدا، اصلاح رابطه انسان با خودش ، اصلاح رابطه انسان با طبیعت و اصلاح رابطه انسان با تاریخ ؛ و به منظور تحقق این اصلاحات کلی ، اهدافی جزئی در نظر گرفته شود که آداب و احکام نظام دین تحقق بخش آن است و میان این اهداف جزئی و اهداف کلی و هدف غایی رابطه ای طولی برقرار است و هر گامی در تحقق اهداف جزئی ، حرکتی در دستیابی به اهداف کلی و فراهم

شدن زمینه جلوه یافتن هدف غایی است . بدین ترتیب انگیزه و شوق سیر به سوی غایت تربیت ایجاد می شود و این امکان برای همه انسانها فراهم می گردد که بتوانند در مسیر تربیت حقیقی گام بردارند و استعدادهای بی حد خود را در جهت کمال مطلق شکوفا کنند؛ و نیز همه چیز در این جهت رنگ تربیتی به خود می گیرد. مباحث نهج البلاغه در این باره متنوع و گسترده است و مباحثی از اهداف تربیت هنگام بحث از بعثت پیامبران و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مطرح شده و مباحثی از آن در سفارشهای تربیتی امام علی عَلَيْهِ السَّلَام و جهت دادهای آن حضرت به مردمان و مشخص کردن کمالات انسان .

وارستگی و بندگی امیر مؤمنان

علی علیه السلام در خطبه ای که به بیان غایت بعثت پرداخته چنین فرموده است :
فبعث الله محمدا صلی الله علیه و آله بالحق لیخرج عباده من عبادة الاوثان الی عبادته ، و
من طاعة الشیطان الی طاعته . (68)

پس خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را به حق برانگیخت تا بندگانش را از پرستش بتان
برون آرد، و به عبادت او وادارد، و از پیروی شیطان برهاند، و به اطاعت خدا
کشاند.

مقصد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این بوده است که عبودیت و اطاعت حق را فراهم
سازد و انسانهایی تربیت نماید که همه وجودشان در عبودیت حق قرار گیرد و
بالطبع به ربوبیت برسند و جلوه حق شوند و خلیفه خدا. غایت تربیت متناسب با
مرتبۀ حقیقت انسان یعنی مرتبۀ خلیفه الهی و اتصاف به همه اسمای حسنای
الهی و کمالات علیای ربوبی است . این غایتی است که نباید مورد غفلت قرار
گیرد و به فراموشی سپرده شود. انسان به میزانی که از بندگی بتها - بتهای عینی
و ذهنی و بیرونی و درونی - بیرون می رود و بندگی خدا را در وجوه مختلف
زندگی خود جلوه گر می سازد، به مراتبی از ربوبیت واصل می شود و کمالات
انسانی او جلوه می کند. انسان با آزاد شدن از بندگی غیر خدا، به انسانیت می
رسد و تربیت حقیقی در این بستر شکل می گیرد. امام علی علیه السلام در نامه تربیتی
خود به امام مجتبی علیه السلام بدو چنین سفارش کرده است :

و لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حرا. (69)

بنده دیگری مباش که خداوند آزادت آفریده است .

عمده تلاش انبیای الهی این بوده است که انسان را به آزادی برسانند و انسانها را از بندگی غیر خدا، از جهالت و ضلالت، از خواری و ذلت، از اسارت حیوانیت برهانند و به زندگی انسانی و بصیرت و هدایت و بندگی خدا برسانند. امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره اهداف خود چنین فرموده است:

و لقد اءحسنت جوارکم ، و اءحطت بجهدی من ورائکم . و اءعتقتکم من ربق الذل ، و خلق الضیم .⁽⁷⁰⁾

با شما به نیکویی به سر بردم ، و به قدر طاقت از هر سو نگهداریتان کردم ، و از بندهای خواری و یوغ زبونی آزادتان ساختم ، و از زنجیرهای ستم و بیداد رهایتان نمودم .

حکمت آموزی ، خردورزی ، لطافت وجودی امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین فرموده است:

طیب دوار بطبه ، قداءحکم مراهمه ، و اءحمی مواسمه ، یضع ذلک حیث الحاجه الیه ، من قلوب عمی ، و آذان صم ، و اءلسنه بکم ؛ متتبع بدوائه مواضع الغفله ، و مواطن الحیره ؛ لم یستضیئوا بءضواء الحکمة ؛ و لم یقدحوا بزناد العلوم الثاقبه ؛ فهم فی ذلک کالانعام السائمه ، و الصخور القاسیه .⁽⁷¹⁾

طیبی که بر سر بیماران گردان است ، و مرهم او بیماری را بهترین درمان و (آنجا که دارو سودی ندهد) داغ او سوزان . آن را به هنگام حاجت بر دلهایی نهد که (از دیدن حقیقت) نابیناست ، و گوشهایی که ناشنواست و زبانهایی که ناگویاست . با داروی خود دلهایی را جوید که در غفلت است و (از هجوم شبهت) در حیرت : کسانی که از چراغ دانش بهره ای نیندوختند، و آتشزنه علوم

را برای روشنی جان نیفروختند. پس آنان چون چارپایانند که سرگرم چرایند،
یا خرسنگهای سخت که گیاهی نرویانند.

پیامبر اکرم ﷺ آمده است تا چراغ حکمت را در جان انسانها برافروزد و
آنان را به حکمت نظری و حکمت عملی، به ایمان و عمل صالح ملبس سازد و
وجودشان را نورانی نماید. خدای متعال پیامبرانش را پی در پی فرستاد تا این
راه را بر مردمان بگشایند و آنان را به سوی تربیتی حقیقی راه نماید. به بیان
امیرمؤمنان علی علیه السلام :

و اصطفی سبحانه من ولده انبیاء اخذ علی الوحی میثاقهم ، و علی تبلیغ
الرساله امانتهم ، لما بدل اكثر خلقه عهد الله اليهم فجعلوا حقه ، و اتخذوا الانداد
معه ، و اجتالهم الشیاطین عن معرفته ، و اقتطعتهم عن عبادته . فبعث فیهم رسله
، و واتر اليهم انبیاءه ، لیستادوهم میثاق فطرته ، و یذکروهم منسی نعمه ، و
یحتجوا علیهم بالتبلیغ ، و یشیروا لهم دفائن العقول ، و یروهم آیات المقدره .⁽⁷²⁾

خدای سبحان از فرزندان آدم علیه السلام پیامبرانی برگزید، و هر یک به زبان وحی
پیمان او را شنید، که امانت او نگاه دارد و حکم خدا را به دیگران برساند، و این
هنگامی بود که بیشتر آفریدگان از فطرت خویش بگردیدند و طومار عهد در
نوردیدند، حق او را نشناختند و برابر او خدایانی ساختند. شیطانها آنان را از
خداشناسی به گمراهی کشیدند، و پیوندشان را با پرستش خدا بریدند. پس هر
چند گاه پیامبرانی فرستاد و به وسیله آنان به بندگان هشدار داد تا حق میثاق
فطرت بگزارند، و نعمت فراموش کرده او را به یاد آرند. یا حجت و تبلیغ،
چراغ معرفتشان را بیفروزند تا به آیتهای خدا چشم دوزند.

اگر انسان به معرفت برسد و بصیرت یابد و حق پیمان فطرت بگذارد و خرد نورانی خود را به کار گیرد، جز خدا را بندگی نخواهد کرد و جز به کمالات انسانی تن نخواهد داد.

آدم از بیستی بهتری بندگی آدم کسبرد گسوهری داشت ولسی نذر قبا و جسم کسرد
یعنی در خوبی غلامی ز سگان خوارتر است من ندیدم که سگی پیش سگی سرخم کرد (73)

انسان گرانبهاترین گوهر وجود را داراست و نباید آن را به خواری کشاند، بلکه باید آن را به بار بنشاند و استعدادهای شگفت خود را در جهت کمال مطلق شکوفا سازد و چنان شود که امیر مؤمنان علی علیه السلام در توصیفش بیان کرده است :

قد احیا عقله ، و اءمات نفسه ، حتی دق جلیله ، و لطف غلیظه ، و برق له لامع کثیر البرق ، فاءبان له الطریق ، و سلک به السبیل ، و تدافعتہ الابواب الی باب السلامه ، و دار الاقامه ، و ثبتت رجلاه بطماءینیه بدنه فی قرار الامن و الراحة ، بما استعمل قلبه ، و اءرضی ربه . (74)

همانا خرد خود را زنده گرداند، و نفس خویش را میراند، چندان که درشت او نزار شد و ستبری اش زار. نوری سخت رخشان برای او بدرخشید و راه را برای او روشن گردانید، و او را در راه درست راند، از دری به دری برد تا به در سلامت کشاند و خانه اقامت، و دو پای او در قرارگاه ایمنی و آسایش استوار گردید به آرامشی که در بدنش پدیدار گردید، بدانچه دل خود را در آن به کار برد، و پروردگار خویش را راضی گرداند.

انسان تربیت یافته انسانی است با عقل احیا شده، انسانی عقلانی، مظهر عقل؛ که آنچه انسان را به عاقبت نیک و بهشت موعود واصل می کند، عقل است. تربیت باید در این سمت و سو باشد و خرد مردمان را زنده گرداند و نفسانیتها را

بمیراند، چنانکه سختیها و درشتیهای وجود به لطافت و رحمت تبدیل گردد. تربیتی که غلظت‌های وجود را افزون می‌سازد، خشونت آدمی را دامن می‌زند، خلاف حقیقت آدمی گام برمی‌دارد. تا انسان از غلظت‌های وجود و گران بارهای دنیا پاک و سبک نشود، نمی‌تواند به سوی مقصد تربیت سیر نماید. چه زیبا فرا خوانده است، امیر مؤمنان علی علیه السلام: فان الغایه اءمامکم ، و ان وراءکم الساعه تحدوکم . تخففوا تلحقوا. (75)

منزلگاه آخرین پیشاپیش شماست ، و مرگ سرودخوانان در پس . سبکبار باشید تا زودتر برسید.

آخرت گرایی با جهتگیری آخرتی در همه امور است که استعداد‌های نورانی انسان شکوفا می‌شود و راه را درست و به سلامت طی می‌کند و به سلامت نفس و نزهت وجود و رضایت حق دست می‌یابد. این مقصد چنان جایگاهی در تربیت انسان دارد که پیشوای موحدان ، علی علیه السلام درباره اش چنین فرموده است :

ما المجاهد الشهيد فی سبیل الله باءعظم اءجرا ممن قدر فعف ، لكاد العفیف اءن یكون ملكا من الملائكه . (76)

مزد جهادگر کشته در راه خدا، بیشتر نیست از انسان پارسا که (معصیت کردن) تواند، لیکن پارسا ماند، و چنان است که گویی پارسا فرشته ای است از فرشته ها.

انسان قوس صعودی را در تربیت طی می‌کند و باید این قوس را در جهت حقیقت ملکوتی خود طی می‌نماید. امام علی علیه السلام در نامه تربیتی خود به فرزندش امام مجتبی علیه السلام فرموده است :

و اعلم انک انما خلقت للآخرة لا للدنيا. (77)

بدان که تو برای آن جهان آفریده شده ای نه برای این جهان .

این جهان مدرسه تربیت و شدن انسان است تا با همه امورش رابطه ای
آخرتی برقرار نماید و مقصدش آن جهان باشد. امیرمؤمنان علی علیه السلام همگان را
بدین مقصد فرا خوانده و فرموده است :

فکونوا من ابناء الآخرة ، و لا تكونوا من ابناء الدنيا، فان کل ولد سیلح
بأمة يوم القيامة . (78)

از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا مباشید، که روز رستاخیز هر
فرزند به مادر خود پیوندد.

هر چه مقصود آدمی قرار گیرد، انسان بدان میل می کند و بدان متصف می
شود و امام علیه السلام از مردمان می خواهد که آخرت را مقصود گیرند، و "ام" خود
قرار دهند و دنیا را "ام" نگیرند.

"ام" (مادر) را از آن روی "ام" خوانده اند که مقصود طفل است ، قصد
اوست ، (79) و هر کس هر چه را "ام" بگیرد، خلق و خوی آن را به جان می
گیرد و صورتی از آن می شود. چنین است که امام علی علیه السلام مردمان را به
مقصودی والا در تربیت فرا خوانده و اینکه با هر امری از امور این عالم نسبتی
آخرتی برقرار نمایند و فرزند آخرت باشند.

پرواپیشگی و پرهیزگاری پیشوای متقیان ، علی علیه السلام در خطبه ای تربیتی
بدین سمت و سو فرا خوانده و چنین فرموده است :

فاتقوا الله عباد الله ، و بادروا آجالکم باعمالکم ، و ابتاعوا ما بقی لکم بما
یزول عنکم ، و ترحلوا فقد جد بکم ، و استعدوا للموت فقد اظلمکم ، و کونوا

قوما صیح بهم فانتبهوا، و علموا ان الدنيا ليست لهم بدار فاستبدلوا؛ فان الله سبحانه لم يخلقكم عبثا، و لم يترككم سدى ، و ما بين احدكم و بين الجنة اءو النار الا الموت اءن ينزل به . و ان غايه تنقصها اللحظه ، و تهدمها الساعه ، لجديره بقصر المده . و ان غائبا يحدوه الجديان : الليل و النهار، لحرى بسرعه الاويه . و ان قادما يقدم بالفوز اءو الشقوه لمستحق لافضل العده . فتزودوا فى الدنيا، من الدنيا، ما تحزرون به اءنفسكم غدا. فاتقى عبد ربه ، نصح نفسه ، و قدم توبته ، و غلب شهوته ، فان اءجله مستور عنه ، و اءمله خادع له ، و الشيطان موكل به ، يزين له المعصيه ليركبها، و يمنيہ التوبه ليسوفها، اذا هجمت منيه عليه اءغفل ما يكون عنها. فيالها حسره على كل ذى غفله اءن يكون عمره عليه حجه ، و اءن توديه اءيامه الى الشقوه ! نسال الله سبحانه اءن يجعلنا و اياكم ممن لا تبطره نعمه ، و لا تقصر به عن طاعه ربه غايه ، و لا تحل به بعد الموت ندامه و لا كآبه . (80)

بندگان خدا! از خدا پروا گيريد، و با عملهاى نيك بر اجلهاى خود پيشى گيريد و (در تجار نگاه دنيا) با آنچه از دست شما مى رود كالايى بخرید که برای شما باقى بماند. بار برينديد که (شما را در اين خانه نمى گذارند و) پى در پى به رفتن از آن وا مى دارند. آماده مرگ باشيد - که آينده است - و سايه خود بر شما افکنده است . چون مردمى باشيد که بانگ بر آنان زدند و بيدار گشتند، دنيا را ناپايدار ديدند و از سر آن گذشتند؛ آخرت جاويدان را گرفتند و جهان فانى را هشتند. چه خدای سبحان شما را به بازيچه نياوريد، و به خود وانگذاشت . ميان شما تا بهشت يا دوزخ (فاصله اندكى است) جز رسيدن مرگ نيست . مدت زمانى که چشم بر هم زدنى کوتاهش سازد، و آمدن ساعت مرگ بيخ و بن آن را براندازد. چه کوتاه مدتى است ؛ و غاييى (مرگ) که گذشت شب و روز آن را

می خواند، سزاوار است شتابان باز آید، و پیکی را که مژده رستگاری یا پیام نگو نبختی و خواری همراه دارد، نیک پذیره شدن شاید. پس در زندگی این جهانی چندان توشه بردارید که نفس (شخصیت حقیقی که بر اثر علم و عمل تکوین می یابد) خود را فردا بدان نگاه دارید. پس ، بنده باید پروای پروردگار دارد، و خیرخواه خود باشد و پیش از رسیدن مرگ توبه آرد. بر شهوت چیره شود - و رهایش نگذارد - چه مرگ بر او پوشیده نیست و آرزوی دراز را فریبده ؛ و شیطان بر او نگهبان - و هر لحظه گمراهی اش را خواهان . گناه را در دیده او می آراید، تا خویش را بدان بیالاید، که : بکن و از آن توبه نما! و اگر امروز نشد فردا! تا آنکه مرگ او سر بر آرد، و او در غفلت خود را از اندیشه آن فارغ دارد. دریغا و پشیمانی! بر آن در غفلت به سر برده روزگار تباه ، و عمر وی بر این تباهی و غفلت گواه . از خدای سبحان خواهانیم که ما و شما را از کسانی بدارد که نعمت ، آنان را به راه سرکشی در نیارد، و هیچ چیز از طاعت پروردگارشان مشغول ندارد، و پس از مرگ اندوه و پشیمانی به آنان روی نیارد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام پروا پیشگی - در همه امور - را از اهداف مهم تربیت آدمی دانسته و سخت بر آن تاکید نموده است . آن حضرت در ضمن خطبه ای چنین فرموده است :

اءوصیکم عباد الله بتقوی الله و طاعته ، فانها النجاه غدا و المنجاه اءبدا. ⁽⁸¹⁾
بندگان خدا! شما را به پروای الهی و فرمانبرداری او سفارش می کنم ، که نجات فردا در آن است ، و مایه رهایی جاودان است .

هیچ چیز چون پرواپیشگی نگهدار آدمی و راهبر او به سوی تعالی نیست ،
به طوری که امیر مؤمنان علی علیه السلام آن را در راءس نظام تربیتی معرفی کرده و
فرموده است :

"التقی ریس الاخلاق ."⁽⁸²⁾

پرواپیشگی سر خلقهاست .

آنچه آدمیان را به کمال مطلوبشان می رساند، در سایه پرواپیشگی و
پرهیزگاری به دست می آید و هیچ چیز مانند آن یاری رساننده مردمان در
شکوفایی استعدادهایشان در جهت کمال مطلق نیست . پیشوای پرهیزگاران ،
علی علیه السلام در ضمن خطبه ای درباره این حقیقت چنین فرموده است :

و اءوصاکم بالتقوی ، و جعلها منتهی رضاه ، و حاجته من خلقه .⁽⁸³⁾

خداوند به پرهیزگاری تان سفارش کرده ، و آن را نهایت خشنودی خود و
خواستش از بندگان قرار داده .

محکمترین دستاویز تربیتی برای سیر به سوی غایت تربیت ، پرواپیشگی
است ، چنانکه امیر مؤمنان علی علیه السلام آن را این گونه معرفی کرده است :

فاعتصموا بتقوی الله ، فان لها وثیقا عروته ، و معقلا منیعا ذروته .⁽⁸⁴⁾

به تقوای الهی چنگ در زنید که ریسمانی است با دستاویز استوار؛ و پناه
جایی ، ستیغ آن بلند و نگاهدار.

آنچه آدمی را در عرصه های گوناگون فردی ، خانوادگی ، اجتماعی ،
سیاسی و اقتصادی چون دژی استوار، نگاه می دارد و زمینه وصول به غایت
تربیت را فراهم می نماید، پرواپیشگی است ، به بیان پیشوای پرهیزگاران ، علی
علیه السلام :

عباد الله! اءوصيكم بتقوى الله ، فانها خلق الله عليكم ، و الموجهه على الله
حقكم و اءن تستعينوا عليها بالله ، و تستعينوا بها على الله : فان التقوى فى اليوم
الحرز و الجنة ، و فى غد الطريق الى الجنة .⁽⁸⁵⁾

بندگان خدا! شما را سفارش مى كنم به پرهيزگارى و تقواى الهى كه
پرهيزگارى حق خداست بر شما، و موجب حق شما شود بر خدا؛ و اينكه از
خدا يارى خواهيد در پرهيزگارى ، و از پرهيزگارى يارى بجوييد در گزاردن
حق حضرت بارى ، كه پرهيزگارى امروز سپر و پناهگاه است ، و فردا بهشت را
راه است .

پروايشگى كليد تمام درهاى نيكبختى آدمى است ؛ زيرا انسان را به پرواى
الهى وامى دارد كه بدان به درستي در پندار و گفتار و كردار دست مى يابد و از
هر انحرافى دور مى ماند و در همه امور به عدالت سير مى كند و اين بهترين
هدف در زندگى آدمى است . از اين رو پروايشگى كليد گشايش درهاى
رحمت و بركت الهى به روى آدميان است . پروايشگى زمينه كسب كمالات و
موجب نجات انسان است از هر آنچه مايه هلاكت اوست ؛ و از اين رو بهترين
ذخيره رستاخيز است . پروايشگى سبب آزادى از انواع بردگيها و اسارتهاى
دنيايى است ، زيرا انسان را از سلطه پليديها آزاد مى سازد و از تسلط صفات
شيطانى نجات مى دهد. بنا بر اين با پروايشگى است كه جوينده كمالات حقيقى
به مقصد خويش مى رسد.⁽⁸⁶⁾

امام على عليه السلام پروايشگى را به عنوان بهترين مقصد تربيت چنين توصيف مى
كند :

فان تقوى الله مفتاح سداد، و ذخيره معاد، و عتق من كل ملكه ، و نجاه من
كل هلكه . بها ينجح الطالب ، و ينجو الهارب ، و تنال الرغائب .⁽⁸⁷⁾

همانا تقوای الهی کلید درستکاری و رستگاری و اندوخته روز بازپسین و آزادی از هر بندگی و رهایی از هر تباهی است. بدان حاجت خواهنده روا است، بدان گریزنده در امان، و خواسته ها در دسترس خواهان.

پرهیزکاری مرکبی است که بدان می توان راه حق را به سلامت طی کرد. به بیان امیرمؤمنان علی علیه السلام تقوا صاحب خود را به سلامت به سعادت ابدی می رساند، همانند مرکبی رام که سوار خود را به مقصد می رساند. ⁽⁸⁸⁾

اءلا و ان التقوی مطایا ذلل حمل علیها اءهلها و اءعطوا اءزمتها فاءوردتهم الجنة . ⁽⁸⁹⁾

هان ای مردم! پرهیزکاری مرکبهایی را مانند رام، سواران بر آنها عنان به دست و آرام. می رانند تا سواران خود را به بهشت درآرند.

امیرمؤمنان علی علیه السلام بیش از هر چیز به تقوا و ترس از خدا سفارش کرده است که غایت تربیت بدین توشه به دست آید. آن حضرت در ضمن خطبه ای چنین فرموده است:

اءوصیکم عباد الله بتقوی الله التی هی الزاد و بها المعاد : زاد مبلغ ، و معاذ منجح . ⁽⁹⁰⁾

بندگان خدا! شما را وصیت می کنم به تقوا، و ترس از خدا، که توشه راه است؛ و در معاد - شما را - پناه است. توشه ای که به منزل می رساند، و پناهگاهی که ایمن گرداند.

روایت شده است که امیرمؤمنان علی علیه السلام هنگام بازگشت از صفین به کوفه چون به گورستان بیرون کوفه رسید، بر سر آن گورها ایستاد و سخنانی فرمود. ⁽⁹¹⁾

شریف رضی این سخن امام علیه السلام را که بهترین توشه تربیتی را معرفی کرده چنین آورده است:

یا اهل الدیار الموحشه ، و المحال المقفره ، القبور المظلمه ؛ یا اهل التربه ، یا اهل الغریه ، یا اهل الوحده ، یا اهل الوحشه ، اءتم لنا فرط سابق ، و نحن لكم تبع لاحق . اءما الدور فقد سكنت ، و اءما الازواج فقد نکحت ، و اءما الاموال فقد قسمت . هذا خبر ما عندنا، فما خبر ما عندكم . (ثم التفت الى اصحابه فقال :) اءما لو اءذن لهم فى الكلام لاءخبروكم اءن خیر الزاد التقوى .⁽⁹²⁾

ای آرمیدگان خانه های هراسناک ، و محلهای تهی و گورهای تاریک ؛ و ای غنودگان در خاک ! ای بی کسان ، ای تنها خفتگان ! ای وحشت زدگان ! شما پیش از ما رفتید و ما در پی شمایم و به شما رسندگان . اما، خانه ها، در آنها آرمیدند؛ اما همسران ، دیگرانی را به همسری گزیدند؛ اما مالها، بخش گردیدند. خبر ما جز این نیست ، خبری که نزد شماست چیست ؟ (سپس به یاران خود نگریست و فرمود :) اگر آنان را رخصت می دادند که سخن گویند، شما را خبر می دادند که بهترین توشه ها پرهیزکاری است .

آنان که بدین بهترین توشه تربیتی دست یابند، درهای وصول به مقاصد تربیت حقیقی به رویشان گشوده شود، چنانکه پیشوای پرهیزکاران ، علی ع در توصیفشان فرموده است :

فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ، مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ، وَ مَلْبَسُهُمُ الْاِقْتِصَادُ، وَ مَشِيئُهُمُ التَّوَّاضِعُ، غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، وَ وَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ، نَزَلَتْ أَعْنُفُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَأَلَّتِي نَزَلَتْ فِي الرَّخَاءِ، وَ لَوْ لَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ لَهُمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَعْجَاسِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ، وَ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ، عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَعْنُفِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ، فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ، وَ هُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا

فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ، قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ، وَ شُرُورُهُمْ مَاءٌ مُؤَنَةٌ، وَ اءَجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ، وَ حَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ، وَ اءَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ . (93)

پرهیزکاران خداوندان فضیلتند در این جهان : گفتارشان صواب است و میانه روی شان شعار، و فروتنند در رفتار و گفتار. دیده هایشان را از آنچه خدا بر آن حرام کرده پوشیده اند، و گوشه‌ایشان را به دانشی که آنان را سودمند است بداشته و آن را نیوشیده . در سختی چنان به سر می برند که گویی که به آسایش اندرند. و اگر نه این است که زندگی شان را مدتی است که باید گذارند، جانهایشان یک چشم به هم زدن در کالبد نمی ماند، از شوق رسیدن به پاداش - آن جهان - یا از بیم ماندن و گناه کردن - در این جهان - . آفریدگار در اندیشه آنان بزرگ بود، پس هر چه جز اوست در دیده هایشان خرد نمود. بهشت برای آنان چنان است که گویی آن را دیده اند و در آسایش آن به سر می برند، و دوزخ چنان که آن را دیده اند، و در عذابش اندرند. دل‌هایشان اندوهگین است و مردم از گزندشان ایمن . تن هایشان نزار، نیازهایشان اندک ، و پارسا به جان و تن .

صَبْرُوا اءِیَّامًا قَصِیْرَةً اءَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِیْلَةً، تِجَارَةٌ مُرْبِحَةٌ یَسَّرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ، اءَرَادَتْهُمْ الدُّنْیَا فَلَمْ یُرِیْدُوْهَا، وَ اءَسْرَتْهُمْ فَفَدَّوْا اءَنْفُسَهُمْ مِنْهَا. اءَمَّا اللَّیْلَ فَصَافُونَ اءَقْدَامَهُمْ تَالِیْنَ لِءَجْزَاءِ الْقُرْآنِ، یُرْتَلُوْنَهَا تَرْتِیْلًا، یُحْزَنُونَ بِه اءَنْفُسُهُمْ، وَ یَسْتَتِیْرُونَ بِه دَوَاءَ دَائِهِمْ، فَاِذَا مَرُّوا بِآیَةِ فِیْهَا تَشْوِیْقٌ رَكَنُوا اِلَيْهَا طَمَعًا، وَ تَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ اِلَيْهَا شَوْقًا، وَ ظَنُّوا اَنَّهَا نُصَبَ اءَعْيُنِهِمْ، وَ اِذَا مَرُّوا بِآیَةِ فِیْهَا تَخْوِیْفٌ اءَصْغَوْا اِلَيْهَا مَسَامِیْحَ قُلُوبِهِمْ، وَ ظَنُّوا اَنَّ زَفِیْرَ جَهَنَّمَ وَ شَهِیْقَهَا فِی اءُصُولِ آذَانِهِمْ، فَهُمْ حَانُونَ عَلٰی اءَوْسَاطِهِمْ، مُفْتَرِشُونَ لِجِبَاهِهِمْ وَ اءَكْفُهُمْ وَ رُكْبِهِمْ وَ اءَطْرَافِ اءَقْدَامِهِمْ، یَطْلُبُونَ اِلٰی اللّٰهِ تَعَالٰی فِی فِکَکِ رِقَابِهِمْ. وَ اءَمَّا النَّهَارَ فَحُلَمَاءُ عُلَمَاءُ اءَبْرَارٌ اءَنْقِیَاءُ، قَدْ

بِرَاهِمُ الْخَوْفِ بَرَى الْقِدَاحِ، يَنْظُرُ إِلَيْهِمُ النَّاطِرُ فَيَحْسِبُهُمْ مَرَضَى وَمَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَضٍ، وَيَقُولُ لَقَدْ خَوْلَطُوا وَلَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ، لَا يَرْضَوْنَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ، وَلَا يَسْتَكْتَرُونَ الْكَثِيرَ، فَهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ مُتَّهَمُونَ، وَمِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ، إِذَا زُكِّيَ أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ، فَيَقُولُ: أَيْنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي، وَرَبِّي أَعْلَمُ بِي مِنْ نَفْسِي؛ اللَّهُمَّ لَا تَوَاحِدْنِي بِمَا يَقُولُونَ، وَاجْعَلْنِي أَوْفَلَ مِمَّا يَطُنُونَ، وَاعْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ. (94)

روزی چند را با شکیبایی به سر بردند که آسایشی دراز مدت را برایشان به دنبال آورد؛ تجارتي سودمند بود که پروردگارشان برای آنان فراهم کرد. دنیا آنان را خواست و آنان دنیا را نطلبیدند، اسیرشان کرد و به بهای جان، خود را از بند آن خریدند. اما شب هنگام! رست برپایند، و قرآن را جزء جزء با تامل و درنگ بر زبان دارند، و با خواندن آن اندوهبارند، و در آن اندوه داری درد خود را به دست می آرند. و اگر به آیه ای گذشتند که تشویقی در آن است، به طمع بیمارمند و جانهایشان چنان از شوق برآید که گویی دیده هایشان بدان نگران است، و اگر آیه ای را خواندند که در آن بیم دانی است، گوش دلهای خویش بدان نهند، آن سان که پنداری بانگ بر آمدن و فرو شدن آتش دوزخ را می شنوند. با رکوع پشتهای خود را خمانیده اند و با سجود پیشانیها و پنجه ها و زانوها و کناره های پا را بر زمین گسترانیده، از خدا می خواهند گردنهایشان را بگشاید - و از آتش رهایشان نماید. و اما در روز، دانشمندانند خویشتندار، نیکوکارانند پرهیزکار، ترس آنان را چون تیر پیراسته تراشیده کرده است و نزار. چون کسی بدانها نگرد، پندارد بیمارند، اما آنان را بیماری نیست، و گوید خردهایشان آشفته است - اما آن پریشانی را سببی دیگر است. موجب آشفتهگی شان کاری است بزرگ. از کردار اندک خود خرسندی ندارند، و

طاعت‌های فراوان را بسیار شمارند. پس آنان خود را متهم شمارند و از کرده های خویش بیم دارند. اگر یکی از ایشان را بستایند، از آنچه - درباره او - گویند بترسد، و گوید: من خود را از دیگران بهتر می شناسم و خدای من مرا از خودم بهتر می شناسد. بار خدایا! مرا مگر بدانچه بر زبان می آرند، و بهتر از آنم کن که می پندارند، و بر من بیخشی آن را که نمی دانند.

فَمِنْ عِلْمِهِمْ : اِنَّكَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينِهِ ، وَ حَزْمًا فِي لِينِهِ وَ اِيْمَانًا فِي يَقِيْنِهِ ، وَ حِرْصًا فِي عِلْمِهِ ، وَ عِلْمًا فِي حِلْمِهِ ، وَ قَصْدًا فِي غِنْيِهِ ، وَ خُشُوْعًا فِي عِبَادَةِ ، وَ تَجَمُّلاً فِي فَاقَةِ ، وَ صَبْرًا فِي شِدَّةِ ، وَ طَلْبًا فِي حَلَالِ ، وَ نَشَاطًا فِي هُدًى ، وَ تَحَرُّجًا عَنْ طَمَعٍ ، يَعْمَلُ الْاَعْمَالَ الصَّالِحَةَ وَ هُوَ عَلَيَّ وَجَلٍ ، يُمَسِّي وَ هَمُّهُ الشُّكْرُ ، وَ يُصْبِحُ وَ هَمُّهُ الذِّكْرُ ، يَبِيْتُ حَذْرًا ، وَ يُصْبِحُ فَرِحًا : حَذْرًا لَمَّا حُدِّرَ مِنَ الْغَفْلَةِ ، وَ فَرِحًا بِمَا اَصَابَ مِنَ الْفَضْلِ وَ الرَّحْمَةِ ، اِنْ اسْتَصَعَبَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِيمَا تَكَرَّرَ لَمْ يُعْطِهَا سُوْلَهَا فِيمَا تُحِبُّ ، قُرَّةَ عَيْنِهِ فِيمَا لَا يَزُولُ ، وَ زَهَادَتَهُ فِيمَا لَا يَبْقَى ، يَمْزُجُ الْحِلْمَ بِالْعِلْمِ ، وَ الْقَوْلَ بِالْعَمَلِ . تَرَاهُ قَرِيْبًا اِمْلَهُ ، قَلِيْلًا زَلَّهُ ، خَاشِعًا قَلْبُهُ ، قَانِعَةً نَفْسُهُ ، مَزُوْرًا اِكْلَهُ ، سَهْلًا اَمْرُهُ ، حَرِيْزًا دِيْنَهُ ، مَبِيْتَةً شَهْوَتُهُ ، مَكْظُوْمًا غِيْظُهُ ، الْخَيْرُ مِنْهُ مَاءٌ مُوْلٌ ، وَ الشَّرُّ مِنْهُ مَاءٌ مُوْنٌ ، اِنْ كَانَ فِي الْغَافِلِيْنَ كَتَبَ فِي الذَّاكِرِيْنَ ، وَ اِنْ كَانَ فِي الذَّاكِرِيْنَ لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغَافِلِيْنَ ، يَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ ، وَ يُعْطِي مَنْ حَرَمَهُ ، وَ يَصِلُ مَنْ قَطَعَهُ ، بَعِيْدًا فُحْشُهُ ، لَيْنًا قَوْلُهُ ، غَايِبًا مُنْكَرُهُ ، حَاضِرًا مَعْرُوْفُهُ ، مُقْبِلًا خَيْرُهُ ، مُدْبِرًا شَرُّهُ ، فِي الزَّلَازِلِ وَ قُوْرٍ ، وَ فِي الْمَكَارِهِ صَبُوْرٍ ، وَ فِي الرَّخَاءِ شُكُوْرٍ ، لَا يَحِيْفُ عَلَيَّ مَنْ يُبْغِضُ ، وَ لَا يَأْتُمُّ فَيَمْنُ يُحِبُّ ، يَعْتَرِفُ بِالْحَقِّ قَبْلَ اَنْ يُشْهَدَ عَلَيْهِ ، لَا يُضِيْعُ مَا اسْتُحْفِظَ ، وَ لَا يَنْسَى مَا ذُكِّرَ ، وَ لَا يُنَابِزُ بِالْاَلْقَابِ ، وَ لَا يُضَارُّ بِالْجَارِ ، وَ لَا يَشْمَتُ بِالْمَصَائِبِ ، وَ لَا يَدْخُلُ فِي الْبَاطِلِ وَ لَا يَخْرُجُ مِنَ الْحَقِّ . اِنْ صَمَتَ لَمْ يَغْمَهُ صَمْتُهُ ، وَ اِنْ ضَحِكَ لَمْ يَغْلُ صَوْتُهُ ، وَ اِنْ بُغِيَ عَلَيْهِ صَبَرَ حَتَّى يَكُوْنَ اللهُ هُوَ الَّذِي يَنْتَقِمُ

لَهُ، نَفْسُهُ مِنْهُ فِي عَنَاءٍ، وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ، اءَتُعَبُّ نَفْسُهُ لِآخِرَتِهِ، وَاءِرَاحَ النَّاسِ
مِنْ نَفْسِهِ، بَعْدَهُ عَمَّنْ تَبَاعَدَ عَنْهُ زُهْدٌ وَنَزَاهَةٌ، وَدُنُوهُ مِمَّنْ دَنَا مِنْهُ لِينٌ وَرَحْمَةٌ،
لَيْسَ تَبَاعُدُهُ بِكِبَرٍ وَاعْظَمَةٍ، وَلَا دُنُوهُ بِمَكْرٍ وَخَدِيعَةٍ. (95)

و از نشانه های هر یک از آنان این است که در کار نیرومندش بینی و پایدار،
نرمخوی هشیار، و در ایمان استوار، و در طلب دانش حریص و با داشتن علم
بردبار، و در توانگری میانه روش بینی، و در عبادت فروتن، و به درویشی
نکوحالی نمودن، و در سختی شکیبایی کردن، و جستجو کردن آنچه رواست،
و شاد بودن به رفتن راه است، و دوری گزیدن از طمع - که خوارکننده
انسانهاست. کارهای نیک می کند و در هراس است، روز را به شب می رساند
و در بند سپاس است. بامداد می کند ذکرگویان، شب را به سر می برد ترسان،
و روز می کند شادمان. ترسان از غفلتی که ورزیده و شادمان از بخشش و
آمرزشی که بدو رسیده. اگر نفس او در آنچه بر آن دشوار است فرمان وی نبرد،
او نیز در آنچه نفس او دوست دارد، اطاعتش نکند. روشنی دیده اش در چیزی
است که ماندگار است و ناخواهان چیزی است که ناپایدار است.

بردباری را با دانش در می آمیزد و گفتار را با کردار. او را بینی که آرزویش
اندک است و لغزشهایش کم، دلش آرمیده است و جانش خرسند و ناخواهان،
خوراکش اندک است و کارش آسان، دینش استوار - و مصون از دستبرد
شیطان. شهوتش مرده، خشمش فرو خورده، نیکی از او بیوسان (96) و همگان
از گزندش در امان. اگر در جمع بیخبران است - به زبان خاموش و دل او به
یاد خداست - پس او را در شمار ذکرگویان آرند، و اگر در جمع یادآوران
باشد، از بیخبرانش به حساب نیارند. بر آن که بر او ستم کند بیخشاید، و بر آن
که وی را محروم سازد عطا فرماید، و با آن که از او ببرد پیوند نماید. از گفتن

سخن زشت دور بود. گفتار او نرم است و هموار، از وی کار زشت نبینند، و کار نیکویش آشکار. نیکی او همه را رسیده، و بدی وی را کس ندیده. به هنگام دشواریها بردبار است و در ناخوشایندها پایدار، و در خوشی ها سپاسگزار. بر آن که دشمن دارد ستم نکند، و درباره آن که دوست دارد گناه نوزد. پیش از آنکه بر او گواهی دهند حق را بپذیرد. آنچه را بدو سپارند تباه نکند و نگهبانی آن را به عهده گیرد. آنچه را به یاد او آرند از یاد نبرد، و مردمان را با لقبهای زشت یاد نکند، و همسایگان را آزار ندهد، و به مصیبتهای دیگران شاد نشود. و در کار بیهوده در نیاید و از - راه حق بیرون نرود. اگر خاموشی بُود خاموشی اندوهگینش ننماید، و اگر بخندد آواز او بر نیاید. و اگر بر وی ستم کنند شکیبایی پیش گیرد، تا خدا انتقام او را گیرد. نفس او از او در زحمت است و مردم از وی در راحت. خود را برای آخرتش به رنج انداخته، و مردمان را از - گزند - خویش آسوده ساخته. از آن که دوری کند به خاطر بی رغبتی به دنیاست و پرهیزکاری، و بدان که نزدیک شود از روی نرمی است و آمرزگاری. نه دوری گزیدنش از روی خویشستن بینی است و بزرگی فروختن، و نه نزدیکی وی به مکر است و فریفتن.

بنابراین پرواپیشگی و پرهیزکاری که از مهمترین و اصلی ترین اهداف تربیتی است، خود منشاء وصول به بسیاری از مقاصد است که در تربیت فطری دنبال می شود و فضایل و کمالات اساسی را در انسان جلوه می دهد و مناسبات و روابط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را به سامانی مطلوب می رساند.

البته تمام اهداف تربیتی به فطرت آدمی محقق می شود و آنچه زمینه سیر به سوی حقیقت انسان را فراهم می سازد فطرت اوست.

شناخت فطرت خدای متعال همه موجودات را به آفرینشی مخصوص داشته
است که به سبب آن آفرینش به سوی مطلوب خویش سیر کنند و به کمال
حقیقی خود برسند.

"فطر الخلائق بقدرته". (97)

به قدرتش خلائق را بیافرید و مفسور به فطرتی ساخت .

مفهوم فطرت

واژه فطرت از ماده "فطر" به معنای شکافتن و شکاف ،⁽⁹⁸⁾ و اصل واژه "فَطْر" به معنای شکاف طولی است .⁽⁹⁹⁾ استعمالهای گوناگون این واژه همه از همین معنا گرفته شده است ، چنانکه گویند : "فَطْر نَاب البعير" یعنی دندان نیش شتر بیرون زد؛ و "تَفَطْرَت و انْفَطْر الارض بالنبات" یعنی زمین شکافت و گیاه را رویانید؛ و "تَفَطْر و انْفَطْر القضيْب" یعنی شاخه شکافته شد (که برگ از آن سرزند)؛ و "فَطْر" و "فَطْر" و "فَطْر" گیاه نوک زده از زمین را گویند.⁽¹⁰⁰⁾ بنابراین "فَطْر" شق و پاره کردن است و از همین اصل به معنای ابداع و آفرینش ابتدایی و بدون سابقه و خلقت آمده است ،⁽¹⁰¹⁾ زیرا در خلقت گویا پرده عدم و حجاب غیبت دریده می شود؛ و از همین رو "افطار صائم" به کار می رود، گویا هیئت اتصال امساک پاره می شود.⁽¹⁰²⁾ "فَطْر الله الخلق" همان ایجاد و آفریدن و ابداع آن است بر طبیعت و شکلی که آماده فعلی و کاری باشد،⁽¹⁰³⁾ چنانکه امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره آفرینش مورچه فرموده است :

اءلا ينظرون الى صغير ما خلق ، كيف اءحكم خلقه ، و اءتقن تركيبه ، و فلق له السمع و البصر، و سوّى له العظم و البشر! انظروا الى النملة فى صغر جثتها، و لطافه هيئتها، لا تكاد تنال بلحظ البصر، و لا بمستدرک الفكر، كيف دبّت على ارضها، و صبت على رزقها، تنقل الحبه الى جحرها، و تعدها فى مستقرها. تجمع فى حرها لبردها، و فى وردها لصدرها؛ مكفول برزقها، مرزوقه بوقفها؛ لا يغفلها المنان ، و لا يحرمها الديان ، و لو فى الصفاء اليابس ، و الحجر الجامس ! و لو فكرت فى مجارى اءكلها، فى علوها و سفلها، و ما فى الجوف من شراسيف بطنها، و ما فى الرءس من عينها و اءذنها، لفضيت من خلقها عجباً، و لقيت من

وصفها تعباً! فتعالی الذی اقامها علی قوائمها، و بناها علی دعائمها! لم یشرکه فی فطرتها فاطر، و لم یعنه علی خلقها قادر. (104)

آیا به خردترین چیزی که آفریده نمی نگرند، که چه سان آفرینش او را استوار داشته و ترکیب آن را برقرار؟ آن را شنوایی و بینایی بخشیده و برایش استخوان و پوست آفریده. بنگرید به مورچه و خردی جثه آن، و لطافتش، در برون و نهان. چنان است که به گوشه چشمش نتوان دید، و با اندیشیدن به چگونگی خلقتش نتوان رسید. چگونه بر زمین جنبد و به روزی خود خنبد. (105) دانه را به لانه خود برد، و در قرارگاه خویش آماده اش می کند. در گرما برای سرمای خود فراهم آرد، و به هنگام درون رفتن، برون شدن را فرایاد دارد. رزق او پذیرفته گردیده و روزی اش در خور وی رسیده. نعمت دهنده او را وانگذارد، و پاداش دهنده محرومش ندارد، هر چند بر خشک سنگی باشد صاف و تابان، یا بر سنگی فسرده در بیابان. و اگر بنگری در گذرگاههای خوراک او که چسان از بالا و زیر پیوسته است به هم، و آنچه درون اوست از غضروفهای آویخته به دنده تا شکم، و آنچه در سر اوست از چشم و گوش هم، از آفرینش او جز شگفتی نتوانی، و در وصف او به رنج درمانی. پس، بزرگ است خدایی که او را بر دست و پاهایش برپا داشت و بر ستونهای بدنش نگاه داشت. در آفرینش آن آفریننده ای با او انباز نبود، و در خلقت آن توانایی، وی را کارساز نه.

با توجه به معنای یاد شده، "فطرت" نیز به معنای آفرینش و خلقت است، اما آفرینش و خلقتی خاص، زیرا "فطرت" بر وزن "فعلة" آمده است و واژه چون بر وزن "فعلة" قرار گیرد، معنای هیئت و حالت انجام شدن فعل را می گیرد. (106) بنابراین، "فطرت" به مفهوم نوعی خاص از آفرینش است؛

آفرینشی که آدمی را به سوی کمال مطلق می کشاند و به سمت حقیقت وجودی
اش می خواند. (107)

حقیقت فطرت

همه مردمان مفطور به فطرتی اند که حقیقت آن فطرت ، عشق به کمال مطلق است ، ⁽¹⁰⁸⁾ یعنی عشق به کمال بی نقص و جمال بی عیب ؛ ⁽¹⁰⁹⁾ و تمام فطرتها اعم از انبیا و اولیا، و مؤمنان و کافران ، و اشقیاء و سعدا همه در این جهت مساوی اند و هیچ تفاوتی ندارند. ⁽¹¹⁰⁾

امیرمؤمنان علی علیه السلام در این باره فرموده است :

اللهم داعی المدحوات ، و دائم المسموکات ، و جابل القلوب علی فطرتها : شقیها و سعیدها. ⁽¹¹¹⁾

بار خدایا! ای گستراننده هر گسترده ، و ای برافرازننده آسمانهای بالا برده ؛ ای آفریننده دلها، بر وفق فطرت ، بدبخت بود یا نیکبخت .

سرشت همه مردمان به گونه ای آفریده شده که عاشق و طالب کمال مطلق است و همه تلاش آدمی در این جهت است . امام خمینی (ره) در این باره چنین می نویسد :

"بدان که خدای تبارک و تعالی گرچه بر ماده هایی که قابلیت داشتند، همان را که در خور استعداد و لیاقتشان بود، بدون اینکه - العیاذ بالله - بخلی بورزد افاضه فرمود، ولی در عین حال فطرت همه را، چه سعید و چه شقی ، و چه خوب و چه بد، بر فطرت الله قرار داد و در سرشت همه انسانها عشق به کمال مطلق را سرشت ؛ و از آن رو همه نفوس بشری را از خرد و کلان علاقه مند ساخت که دارای کمالی بدون نقص و خیری بدون شر و نوری بدون ظلمت و علمی بدون جهل و قدرتی بدون عجز باشند. و خلاصه مطلب آنکه فطرت آدمی عاشق کمال مطلق است. " ⁽¹¹²⁾

این حقیقت منشاء تمام حرکات و سکانات و زحمات آدمیان است و همین حقیقت محرک تمام اعمال نوع انسان است ، و آنچه موجب اختلاف مردمان است ، تشخیص کمال و مصداق کمال مطلق است و هر کس معشوق و محبوب خود را در چیزی می یابد و همه همت خود را متوجه او می نماید، ولی چون انسان به فطرت خود رجوع نماید، در می یابد که حقیقت وجودش خواهان کمالی است که نقصی نداشته باشد و عاشق جمالی است که عیبی نداشته باشد، یعنی معشوق همگان کمال مطلق است .⁽¹¹³⁾ امام خمینی (ره) در این باره می نویسد :

"باید دانست که عشق به کمال مطلق ، که از آن منشعب شود عشق به علم مطلق و قدرت مطلقه و حیات مطلقه و اراده مطلقه و غیر ذلک از اوصاف جمال و جلال ، در فطرت تمام عائله بشر است ، و هیچ طایفه ای از طایفه دیگر، در اصل این فطرت ممتاز نیستند، گرچه در مدارج و مراتب فرق داشته باشند. لکن به واسطه احتجاب به طبیعت و کثرت ، و قلت حجب ، و زیادی و کمی اشتغال به کثرت ، و دلبستگی به دنیا و شعب کثیره آن ، در تشخیص کمال مطلق ، مردم متفرق و مختلف شدند. و آنچه که اختلاف محیطها و عادات و مذاهب و عقاید و امثال آن ، در سلسله بشر تاثیر نموده (است)، نه در اصل آن . مثلا آن فیلسوف عظیم الشان که عشق به فنون فلسفه دارد و همه عمر خود را در فنون کثیره و ابواب و شعب مقننه آن صرف می کند، با آن سلطان و پادشاه که به سعه نطق سلطنت خود می کوشد و در راه آن رنجها می برد و عشق به نفوذ قدرت و سلطنت خود دارد، و آن تاجر که عشق به جمع مال و ثروت و منال دارد، در اصل عشق به کمال فرق ندارند، لکن هر یک تشخیص کمال را در آن منظور خود دارند. و این اختلاف و تشخیص از احتجاب فطرت است ، زیرا که این

خطا در مصداق محبوب است ، و این از عادات و اطوار مختلفه و تربیتها و عقاید متشکته پیدا شده است ، و هیچ یک از آنها آنچه را که دلباخته اویند و دنبال آن می روند و نقد عمر در راه آن صرف می کنند، محبوب آنها نیست ، زیرا که هر یک از این امور، محدود و ناقص است و محبوب فطرت ، مطلق و تام است ؛ و از این جهت است که آتش عشق آنها به رسیدن به آنچه به آن متعلقند فرو نشینند.

چنانچه اگر سلطنت یک مملکت را به یکی دهند که عشق به سلطنت داشت و گمان می کرد به رسیدن به آن ، مطلوب حاصل است و آرزویی دیگر در کار نیست ، چون به آن محبوب خیالی مجازی رسید، سلطنت مملکت دیگر طلب کند و چنگال عشقش به مطلوبی دیگر بند شود. و اگر آن مملکت را بگیرد، به ممالک دیگر طمع کند. و اگر تمام بسیط ارض در تحت سلطنت و قدرت او آید، و احتمال دهد که در کرات دیگر، ممالکی هست از اینجا وسیعتر و بالاتر، آرزوی وصول به آن کند. و اگر جمیع مُلک را در تحت سیطره خود در آورد، و از عالم ملکوت خبری بشنود - ولو مومن به آن نباشد - آرزو کند که کاش این خبرها که می دهند و این سلطنتها و قدرتها که می گویند راست بود و من به آنها می رسیدم !

پس معلوم شد که عشق ، متعلق به سلطنت محدوده نیست ، بلکه عشق سلطنت مطلقه در نهاد انسان است ، و از محدودیت متنفر و گریزان است و خود نمی داند. و پرواضح است که سلطنت مطلقه از سنخ سلطنتهای دنیاوی مجازی ، بلکه اخروی محدود نیست ، بلکه سلطنت الهیه ، سلطنت مطلقه (است)، و انسان طالب سلطنت الهیه و علم و قدرت الهی است ، و پدیدآورنده خود را خریدار است ، ⁽¹¹⁴⁾ و دل هر ذره را که بشکافند آفتاب جمال حقیقت را در میانش بینند.

(115)

پس جمیع شرور - که در این عالم از این انسان بیچاره صادر شود - از احتجاب فطرت ، بلکه از فطرت محجوبه است ، و خود فطرت به واسطه اعتناق و اکتناف آن به حجابها، شریّت بالعرض پیدا کرده و شریر شده است بعد از آنکه خیر، بلکه خیر بوده است .

و اگر این حجابهای ظلمانی ، بلکه نورانی از رخسار شریف فطرت برداشته شود، و فطرت الله به همان طور کمه به ید قدرت الهی تخمیر شده مخلصی به روحانیت خود باشد، آن وقت عشق به کمال مطلق بی حجاب و اشتباه در او هویدا شود، و محبوبهای مجازی و بتهای خانه دل را در هم شکنند، و خودی و خودخواهی و هر چه هست زیر پا نهد، و دستاویز دلبری شود که تمام دلها - خواهی نخواهی - به آن متوجه است . و تمام فطرت ها - دانسته یا ندانسته - طلبکار اویند. و صاحب چنین فطرت ، هر چه از او صادر شود، در راه حق و حقیقت است ، و همه در راه وصول به خیر مطلق و جمال جمیل مطلق است ، و خود این فطرت مبداء و منشاء خیرات و سعادات است و خود خیر، بلکه خیر است . " (116)

پس حقیقت فطرت عشق به کمال مطلق است و بستر تربیت حقیقی آدمی به سوی سعادتش همین بستر است .

اقسام فطرت

انسان را دو فطرت است: فطرتی اصلی که عشق به کمال مطلق است، و فطرتی تبعی که انزجار از نقص است؛ و همه اعمال و رفتار، و تمام حرکات و سکونات آدمی به این دو فطرت باز می‌گردد؛ و جاذبه‌ها و دافعه‌ها، دوستی‌ها و دشمنیها، اقبالها و ادبارها، تاءبیدها و انکارها، تصدیقها و تکذیبها، تمجیدها و تحقیرها، تعلقها و تنفرها، حسنها و قبحها، ایمانها و کفرها... همه و همه از عشق به کمال مطلق و انزجار از نقص است؛ "حتی شخصی که انتحار می‌کند از فرط محبت است نسبت به خود، به نحوی که حاضر نیست زنده باشد و خود را غرق در شدائد و آلام ببندد، و البته این عمل مبتنی است بر زعم اینکه بعد از مرگ بدن زنده نباشد والا شدائد و مصائب حیات برزخی و ملکوتی به واسطه این عمل قبیح یعنی انتحار به مراتب شدیدتر و طولانی‌تر است و از این جهت مؤمن محاسب هرگز اقدام به چنین عمل زشتی نمی‌نماید." (117)

انسان خواهان کمال مطلق و گریزان از هر نقص است؛ و هر چند که در مصادیق اشتباه می‌نماید، اما در مفهوم فطرت اصلی و تبعی اشتباهی راه ندارد. عموماً چنین است که انسان امری ناقص را کمال می‌پندارد و در پی او می‌رود. انسان به هیچ چیز دلی نمی‌سپارد مگر اینکه کمالی در آن بیابد یا گمان نماید؛ و از هیچ چیز نمی‌گریزد مگر اینکه نقصی در آن بیابد یا گمان نماید، چنانکه شوقها و ترسهای آدمی از همین دو فطرت منشاء می‌گیرد؛ حتی ترس از مرگ - که بازگشت همه ترسها بدان است - به فطرت انزجار از نقص باز می‌گردد، زیرا آدمی به غلط مرگ را نقص تصور می‌کند و از این رو به فطرتش از آن

می‌گریزد، در حالی که اگر آن را کمالی بداند از آن نخواهد ترسید، بلکه شوقی بدان خواهد یافت ، همان طور که امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ درباره خود فرموده است :

و الله لابن ابي طالب انس بالموت من الطفل بئدي ائمه .⁽¹¹⁸⁾
به خدا سوگند، دل‌بستگی پسر ابوطالب به مرگ از دل‌بستگی کودک به پستان مادر بیشتر است .

و نیز فرموده است :

"و ان اءحب ما اءنا لاق الى الموت ." ⁽¹¹⁹⁾
آنچه بیشتر از هر چیز دوست دارم ، و مرا باید، مرگ است که به سر وقتم آید.

عشق به شهادت به همین امر باز می‌گردد، و هر که شهادت را کمال بداند بدان عشق می‌ورزد. امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در ضمن خطبه‌ای که پس از شهادت محمد بن ابی بکر ایراد کرده چنین فرموده است :

فوالله انى لعلى الحق ، و انى للشهادة لمحِب .⁽¹²⁰⁾
به خدا سوگند که من بر حقم ، و به راستی که دوستدار و شیفته شهادتم .
آن که دریافتی درست از کمال و نقص دارد، به فطرت خود به درستی روی می‌کند و راه تربیت حقیقی را چنان که باید طی می‌نماید. روایت شده است که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره فتنه پریش نمود و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سخنانی بیان نمود، سپس آن حضرت ، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را از شهادتش آگاه کرد و به او فرمود :

"اءبشر، فان الشهادة من ورائك ."

ای علی ، مژده باد تو را که شهادت به دنبالت خواهد بود.

آنگاه فرمود :

"ان ذلک لکذلک ، فکیف صبرک اذن؟"

سخن بدین منوال است ، شکیبایی تو آن هنگام بر چه حال است ؟

و علی علیه السلام گفت :

یا رسول الله ، لیس هذا من مواطن الصبر، و لکن من مواطن البشری و الشکر.

(121)

ای رسول خدا، نه جای شکیبایی کردن است ، که جای مژده شنیدن و شکر گزاردن است .

بنابراین خدای رحمان ، آدمیان را بدین دو فطرت راه نموده و زمینه تربیتشان را به سوی حقیقتشان فراهم ساخته است . امام خمینی (ره) در این باره چنین می نویسد :

"حق - تبارک و تعالی - با عنایت و رحمت خود، به ید قدرت خود، که طینت آدم اول را مخمر فرمود، دو فطرت و جبلت به آن مرحمت نمود : یکی اصلی ، و دیگر تبعی ، که این دو فطرت ، بُراق⁽¹²²⁾ سیر و رَفْرَف⁽¹²³⁾ عروج او است به سوی مقصد اصلی . و آن دو فطرت ، اصل و پایه جمیع فطریاتی است که در انسان مخمر است و دیگر فطریات ، شاخه ها و اوراق آن است .

یکی از آن دو فطرت - که سمت اصلیت دارد - فطرت عشق به کمال مطلق و خیر و سعادت مطلقه است که در کانون جمیع سلسله بشر، از سعید و شقی و عالم و جاهل و عالی (و) دانی ، مخمر و مطبوع است . و اگر در تمام سلسله بشر، انسان تفحص و گردش کند و جمیع طوایف متشکته و اقوام متفرقه در عالم را تفتیش کند، یک نفر را نیابد که به حسب اصل جبلت و فطرت ، متوجه به کمال و عاشق خیر و سعادت نباشد. و مقصود از فطریات ، اموری است که بدین

مثابه باشد و از این جهت ، احکام فطرت از اَبدهِ بدیهیات و از اوضحِ واضحات خواهد بود و اگر چیزی چنین نشد از فطریات نخواهد بود.

و دیگری از آن دو فطرت ، که سمت فرعیت و تابعیت دارد، فطرت تنفر از نقص و انزجار از شر و شقاوت است که این مخمر بالعرض است ، و به تبع آن فطرت عشق به کمال ، تنفر از نقص نیز مطبوع و مخمر در انسان است .

و این دو فطرت که ذکر شد، فطرت مخموره غیرمحبوبه است که محکوم احکام طبیعت نشده و وجهه روحانیت و نورانیت آنها باقی است ، و اگر فطرت متوجه به طبیعت شد و محکوم به احکام آن گردید و محبوب از روحانیت و عالم اصلی خود شد، مبداء جمیع شرور و منشاء جمیع شقاوتها و بدبختیهاست " (124)

بر اساس فطرت عشق به کمال مطلق و انزجار از نقص شکل می گیرد که فطریات آدمی نامیده می شود و انسانیت انسان بدین امور است و رشد و تعالی آدمی بر این امور استوار است .

فطریات انسان

تمام اموری که از عشق به کمال مطلق و انزجار از نقص نشاءت می گیرد فطریات انسان است : عشق و پرستش ، ستایش و نیایش ، زیبایی دوستی ، حقیقت جویی ، خیر اخلاقی ، خلاقیت و ابداع ، دانش دوستی و علم جویی ، بیزاری از جهالت و نادانی ، آزادی دوستی و آزادگی ، عدالت دوستی و عدالتخواهی ، انزجار از ظلم و ستمگری ، میل به رافت و رحمت ، انزجار از قساوت و خشونت ، گرایش به عفت و نزاهت ، تنفر از ناپاکی و تباهاگری ، دوستی و رفق و مدارا، انزجار از شدت و تندی ، حق گرایی و حق پذیری ، انزجار از تجبر و تکبر و... (125)

عشق و پرستش انسان به ذات خود اهل پرستش است و زندگی آدمی هرگز از پرستش و تجلیات آن خالی نبوده است . انسان به فطرت اصلی خود عاشق معبود حقیقی و ذات مستجمع جمیع کمالات است .

کس نیست که افشاده آن زلف دوتانیست / در رهگذر کیست که این دام بلا نیست (126)

بر این اساس است که اصلی ترین احکام فطرت یعنی فطرت توحید در آدمی شکل گرفته است .

"باید دانست که از فطرت های الهی یکی فطرت بر اصل وجود مبدء - تعالی و تقدس - است ؛ و دیگر فطرت بر توحاید است ؛ و دیگر فطرت بر استجماع آن ذات مقدس است جمیع کمالات را." (127)

امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره اشرف فطریات و برترین جلوه فطرت آدمی فرموده است :

"و کلمه الاخلاص فانها الفطره ."⁽¹²⁸⁾

یکتا دانستن پروردگار مقتضای فطرت انسانی است .

چون انسان به فطرتش طالب کمال ، و حسن و جمال مطلق است ، همین منشاء فطرت آدمی بر توحید است و تلاش مریبان الهی بر این بوده است که مردمان را به خود آورند تا حجابهای فطرت را کنار زنند و به حقیقت فطرت توحیدی خود روی کنند که خمیره ذرات وجود آدمی ، عشق به معبود حقیقی است .

جز عشق تو هیچ نیست اندر دل ما / عشق تو سرشته گشته اندر گل ما⁽¹²⁹⁾

ستایش و نیایش ناسان به فطرت خود عاشق خدای یگانه جمیل است که تنها او سزاوار پرستش و ستایش و نیایش است . انسان پیوسته در پی این بوده است که موجودی قابل ستایش و تقدیس بیابد و او را عاشقانه بستاید و بدو نیایش برد؛ و تلاش مریبان الهی پیوسته بر این بوده است که آدمیان را متوجه تنها معبود شایسته تقدیس بنمایند و راه نیایش او را بدیشان بیاموزند تا این نیاز فطری آدمیان به درستی پاسخ یابد. پیشوای موحدان ، علی علیه السلام در نیایشی والا چنین سروده است :

اللهم اءنت اهل الوصف الجمیل ، و التعداد الكثير، ان تؤمل فخير ماءمول ، و ان ترج فخير مرجو. اللهم و قد بسطت لی فیما لا اءمدح به غیرک ، و لا اءثنی به علی اءحد سواک ، و لا اءوجهه الی معادن الخیبه و مواضع الریبه ، و عدلت بلسانی عن مدائح الادمیین ؛ و التناء علی المربوبین المخلوقین . اللهم و لكل

مثن علی من ائتی علیه مثوبه من جزاء، اءو عارفه من عطاء؛ و قد رجوتک
دلیلا علی ذخائر الرحمه و کنوز المغفره . اللهم و هذا مقام من اءفردک بالتوحید
الذی هو لک ، و لم یر مستحقا لهذه المحامد و الممادح غیرک ؛ و بی فاقه الیک
لا یجبر مسکنتها الا فضلک ، و لا ینعش من خلتها الا منک و جودک ، فهب لنا
فی هذا المقام رضاک ، و اءغنی عن مد الایدی الی سواک ؛ انک علی کل شیء
قدیر. (130)

خدایا! تویی سزاوار نیکو ستودن ، و بسیار و بی شمار ستایشت نمودن . اگر
امید به تو بندند بهترین امید بسته ای ، و اگر چشم از تو دارند، این چشمداشت
را هر چه نیکوتر شایسته ای . خدایا! در نعمت بر من گشادی ، و مرا زبانی
دادی تا بدان مدح جز تو را نخوانم ، و بر کسی غیر تو آفرین نرانم . و بدان
کسانی را نستایم که نومید کنند یا گمان آن بود که نبخشند، و زبان خود را باز
داشتم از ستودن مردمان ، و آفریدن راندن بر پروردگان و آفریدگان . بار خدایا!
هر ثناگوی را بر ثنا گفته ، پاداشی است : جزایی - در خورد ثنای آفرین
گوینده - یا عطایی نیکو - سزاوار بزرگی پاداش دهنده . خدایا! امید به تو
بستم تا راهنما باشی به اندوخته های آمرزش و گنجینه های بخشایش ! خدایا!
این بنده توست که در پیشگاهت بریاست ، یگانه ات می خواند و یگانگی
خاص تو راست . جز تو کسی را نمی بیند که سزای این ستایشهاست . مرا به
درگاه تو نیازی است که آن نیاز را جز فضل تو به بی نیازی نرساند، و آن
درویشی را جز عطا و بخشش تو به توانگری مبدل نگرداند. خدایا! خشنودی
خود را بهره ما فرما، هم در این حال که داریم ، و بی نیازمان گردان از اینکه
جز به سوی تو دست برداریم ، که تو بر هر چیز توانایی .

انسان نیازمند نیایش است تا خدای خود را بیابد که در این صورت خود را
می یابد و زمینه شکوفایی استعدادهایش فراهم می گردد.

زیبایی دوستی

زیبایی مطلق اوست و او منشاء هر زیبایی است و همه عالم جلوه زیبایی اوست ؛ و انسان به فطرت خود اهل زیبایی و زیبایی دوستی است و هر چه در این جهت سیر کند به کمال والاتری دست می یابد. امیرمؤمنان علی علیه السلام مردمان را بدین حقیقت متوجه می نماید و پیوسته درس زیبایی شناسی می دهد، چنانکه درباره آفرینش شگفت انگیز طاووس می فرماید :

و من اعجبها خلقا الطاووس الذی اقامه فی اءحکم تعدیل ، و نضد اءلوانه فی اءحسن تنضید، بجناح اءشرح قصبه ، و ذنب اءطال مسحبه . اذا درج الی الاثنی عشره من طیبه ، و سما به مطلا علی راءسه کاءنه قلع داری عنجه نوتیه . یختال باءلوانه ، و یمیس بزیفانه . (131)

و شگفت انگیزتر آن پرندگان در آفرینش ، طاووس است که آن را در استوارترین هیئت پرداخت ، و رنگهای آن را به نیکوترین ترتیب مرتب ساخت ، با پری که نای استخوانهای آن را به هم در آورد، و دُمی که کشش آن را دراز کرد. چون به سوی ماده پیش رود، آن دُم در هم پیچیده را واسازد و بر سر خود برافرازد، که گویی خود می نازد، و خرامان خرامان دم خود را بدین سو و آن سو می برد و سوی ماده می تازد.

حقیقت جویی

انسان به فطرت خود در پی دریافت حقایق است و معرفت به حقایق مدخلیت تام در صحت زندگی انسان دارد، زیرا اگر علم و عمل نباشد به هیچ وجه زندگی ممکن نیست تا چه رسد به صحت و کمال آن؛⁽¹³²⁾ و بر همین اساس است که نفس دانایی و آگاهی برای آدمی مطلوب و لذت بخش است و آدمی به فطرت خود از جهل و نادانی بیزار است و دوستدار دانایی و بینایی،⁽¹³³⁾ و مشتاق دریافت و شناخت حقایق هستی و موجودات است.⁽¹³⁴⁾ امیرمؤ

منان علی علیه السلام حکمت را گمشده مومن معرفی کرده و فرموده است:

الحکمه ضاله المؤمن ، فخذ الحکمه و لو من اهل النفاق .⁽¹³⁵⁾

حکمت گمشده مؤمن است . حکمت را فرا گیر هر چند از منافقان باشد.

و نیز فرموده است :

خذ الحکمه اءنی کانت ، فان الحکمه تکون فی صدر المنافق فتلجلج فی

صدره حتی تخرج فتسکن الی صواحبه فی صدر المؤمن .⁽¹³⁶⁾

حکمت را هر جا باشد فرا گیر، که حکمت - گاه - در سینه منافق بود، پس

در سینه اش بجنبند تا برون شود و با همسانهای خود در سینه مؤمن بیارمد.

خیر اخلاقی

انسان به فطرت خود گرایش به خیر اخلاقی دارد، یعنی گرایش به اموری که فراتر از سودجویی و زیان‌گریزی است، بلکه تمایل ذاتی به فضیلتها و کرامتها دارد، مانند گرایش به راستی و درستی از آن جهت که راستی و درستی است و انزجار از ناراستی و نادرستی؛ گرایش به پاکی و پاکدامنی و انزجار از ناپاکی و تباه‌گری، گرایش به پروا پیشگی و انزجار از پرده‌داری؛ گرایش به احسان و نیکوکاری و انزجار از تنگ‌نظری و بدکاری؛ گرایش به شجاعت و دلیری و انزجار از بزدلی و خواری‌پذیری؛ گرایش به دیگر دوستی و فداکاری و انزجار از خودخواهی و خودکامگی و... (137)

هر چه فطرت از حجابهای مرتبه طبیعت پاکتر گردد، این امور در آدمی بیشتر جلوه می‌یابد. امیر مؤمنان علی علیه السلام مردمان را بدین امور فرا خوانده و از جمله فرموده است:

جانبوا الکذب فانه بجانب للايمان . الصادق علی شفا منجاة و کرامه ، و الکاذب علی شرف مهواه و مهانه . (138)

از دروغ دوری‌گزینید که از ایمان به دور است - و چراغ او بی‌نور. راستگو بر کنگره‌های رستگاری و بزرگواری است و دروغگو کناره‌مغاک و خواری. آن حضرت در حکمتی نورانی، مردمان را به خیرهای اخلاقی برانگیخته و چنین فرموده است:

قدر الرجل علی قدر همته ، و صدقه علی قدر مروءته ، و شجاعته علی قدر اءنفته ، و عفته علی قدر غیرته . (139)

ارزش انسان به اندازه همت اوست ، و راستی و درستی او به مقدار
جوانمردی اش ، و دلیری او به میزان ننگی که از بدنامی دارد، و پارسایی او به
مقدار غیرتی که آرد.

آزادی دوستی و آزادگی

انسان به فطرت خود آزادی دوست است و میل به آزادگی دارد،⁽¹⁴⁰⁾ و این مهمترین گوهر وجود آدمی در جهت اهداف تربیتی است، چنانکه امیر مؤمنان علی علیه السلام به امام مجتبی علیه السلام یادآور شده است:

و لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حراً.⁽¹⁴¹⁾

بنده دیگری مباش که خداوند آزادت آفریده است.

بر مبنای همین آزادگی فطری است که امام علی علیه السلام مردمان را به آزادی از سخت ترین موانع تربیت آدمی - یعنی دنیای نکوهیده - فرا خوانده و فرموده است:

اءلا حر یدع هذه اللماظه لاءهلها؟ انه لیس لاءنفسکم ثمن الا الجنه ، فلا تبیعوها الا بها.⁽¹⁴²⁾

آیا آزاده ای نیست که این خرده طعام مانده در کام (دنیا) را بیفکند و برای آنان که در خورش هستند نهد؟ جانهای شما را بهایی نیست جز بهشت جاودان، پس مفروشیدش جز بدان.

آزادی معنوی انسان در گرو پروا پیشگی و پرهیزکاری اوست و فطرتش بدین آزادی می خواند؛ به بیان امیر مؤمنان علی علیه السلام:

فان تقوی الله مفتاح سداد، و ذخیره معاد، و عتق من کل ملکه ، و نجات من کل هلکه .⁽¹⁴³⁾

همانا تقوای الهی کلید درستکاری و رستگاری و اندوخته روز بازپسین و آزادی از هر بندگی و رهایی از هر تباهی است.

آزادی های فردی ، اجتماعی و سیاسی همه بر مبنای همین آزادی دوستی و آزادگی فطری آدمی شکل می گیرد و جزء حقوق ذاتی مردمان شمرده می شود، چنانکه امیر مؤمنان علی علیه السلام بیعت با خود را متوقف به انتخابی آزادانه کرد و به هیچ وجه اجازه نداد در بیعت با او اجبار و اکراه راه یابد،⁽¹⁴⁴⁾ و در این باره فرمود :

و با یعنی الناس غیر مستکرها و لا مجبرین ، بل طائعين مخیرین .⁽¹⁴⁵⁾
مردم بدون اکراه و اجبار و از سر میل و اختیار با من بیعت کردند.
با چنین نگرشی بود که امام علی علیه السلام در دوران حکومت خود هرگز - حتی در سخت ترین اوضاع و احوال - آزادی را از مردم سلب نکرد و برای حفظ آن و رشد دادن جامعه در بستر آن مصیبت های بسیار را تحمل نمود.

عدالت دوستی و عدالت خواهی

عدالت دوستی و عدالت خواهی ، و انزجار از ظلم و بیدادگری از جمله فطریاتی است که حیات آدمی و برپایی مردمان و زندگی انسان در گرو آن است و با ضعیف شدن آن ، انسانیت انسان رو به اضمحلال می رود، و با بیرنگ شدن آن در جوامع مردمان به تباهی کشیده می شوند. هر چه فطرت عدالت دوستی و عدالت خواهی در مردمان زنده تر و قوی تر باشد، سلامت فرد و جامعه بیشتر است . از منظر امیرمؤمنان علی علیه السلام عدالت دوستی و عدالت خواهی والاترین جلوه های وجود آدمی است که بازگشت تمام ارزشها بدان است ، چنانکه در توصیف والاترین انسانها فرموده است :

و ان للذکر لاءهلا اءخذوه من الدنیا بدلا، فلم تشغلهم تجاره و لا بیع عنه ، یقطعون به اءیام الحیاه ، و یهتفون بالزواجر عن محارم الله ، فی اءسماع الغافلین ، و یاءمرون بالقسط و یاءتمرون به ، و ینهون عن المنکر و یتناهون عنه . فکاءنما قطعوا الدنیا الی الآخرة و هم فیها، فشاهدوا ما وراء ذلک . ⁽¹⁴⁶⁾

همانا یاد خدا را مردمانی است که آن یاد، آنان را جایگزین زندگی - جهان فانی - است . نه بازرگانی سرگرمشان ساخته ، و نه خرید و فروش ، یاد خدا را از دل آنان انداخته . روزهای زندگی را بدان می گذرانند، و نهی و منع خدا را - در آنچه حرام فرموده - به گوش بیخبران می خوانند. به قسط و عدالت کار می کنند، و از کار زشت باز می دارند، و خود از زشتکاری به کنارند. گویی دنیا را سپری کرده و به آخرت درند، و آنچه از پس دنیاست دیده اند.

قرار دادن هر چیز در جای خودش و رساندن هر ذی حقی به حقش امری فطری و بهترین راه رشد آدمی و دینداری است .

در سخنان نورانی امیر بیان ، علی علیه السلام چنین وارد شده است :
و احرز دینک و اءمانتک بانصافک من نفسک ، و العمل بالعدل فی رعیتک .
(147)

دین خود و امانت خود را با انصاف ورزیدن از جانب خود و عمل کردن به
عدالت در میان مردمان نگاه دار.
فطریات یاد شده و دیگر فطریات که همگی به عشق به کمال مطلق و انزجار
از نقص باز می گردند، بستری مناسب را برای سیر انسان به سوی حقیقت
ملکوتی و احسن تقویم وجودی اش فراهم می کنند.

تربیت فطری

تربیتی که اساس برنامه ها و اقدامات و آموزش را بر فطریات آدمی قرار می دهد و حجابهای فطرت را می زداید و فطریات را شکوفا می نماید، تربیتی فطری و متناسب با وجود آدمی و نیازهای او و درخور حقیقت انسانی است . تربیتی که عشق به کمال مطلق و انزجار از نقص را جلوه می دهد تربیتی مطابق نقشه فطرت است .

امام خمینی (ره) در این باره می نویسد :

بدان که از برای قلب که مرکز حقیقت فطری است ، دو وجهه است : یکی وجهه به عالم غیب و روحانیت ، و دیگر، وجهه به عالم شهادت و طبیعت . و چون انسان ولیده عالم طبیعت و فرزند نشئه دنیا است - چنانچه آیه شریفه : **(اِئِمَّهُ هَاوِیَه)** ⁽¹⁴⁸⁾ نیز شاید اشاره با آن باشد - از بدو خلقت در غلاف طبیعت تربیت شود، و روحانیت و فطرت در این حجاب وارد شود، و کم کم احکام طبیعت بر آن احاطه کند، و هر چه در عالم طبیعت رشد و نمای طبیعی کند، احکام طبیعت بر آن بیشتر چیره و غالب شود. و چون به مرتبه طفولیت رسد با سه قوه ، هم آغوش باشد که آن قوه شیطنت - که ولیده واهمه است - و قوه غضب و شهوت می باشد. و هر چه رشد حیوانی کند، این سه قوه در او کامل شود و رشد نماید و احکام طبیعت و حیوانیت بر آن غالب شود؛ و شاید کریمه شریفه **لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ .** ⁽¹⁴⁹⁾

اشاره باشد به نور اصلی فطرت ، که تخمیر به ید قدرت حق تعالی شده و آن "احسن تقویم" است ، زیرا که بر نقشه کمال مطلق و جمال تام است ، و رد به "اسفل سافلین" اشاره به این احتجاب به طبیعت - که اسفل سافلین است -

باشد. و چون این احتجابات و ظلمات و کدورات بر نفس غالب و چیره است ، و کم اتفاق افتد که کسی به خودی خود بتواند از این حجب بیرون آید و با فطرت اصلیه سیر به عالم اصلی خود بنماید و به کمال مطلق و نور و جمال و جلال مطلق برسد، حق - تبارک و تعالی - به عنایت ازلی و رحمت واسعه انبیای عظام علیهم السلام را برای تربیت بشر فرستاد و کتب آسمانی را فرو فرستاد تا آنها از خارج ، کمک به فطرت داخلیه کنند، و نفس را از این غلاف غلیظ نجات دهند. و از این جهت ، احکام آسمانی و آیات باهرات الهی و دستورات انبیای عظام و اولیای کرام ، بر طبق نقشه فطرت و طریقه جبّلت بنا نهاده شده ، و تمام احکام الهی به طریق کلی به دو مقصد منقسم شود که یکی اصلی و استقلالی ، و دیگر فرعی و تبعی است ، و جمیع دستورات الهیه با این دو مقصد، یا بی واسطه یا با واسطه رجوع کند.

مقصد اول - که اصلی است و استقلالی - توجه دادن فطرت است به کمال مطلق ، که حق - جل و علا - و شئون ذاتیه و صفاتیّه و افعالیّه او است که مباحث مبداء و معاد و مقاصد ربوبیات از ایمان بالله و کتب و رسل و ملائکه و یوم الاخره ، و اهمّ و عمده مراتب سلوک نفسانی و بسیاری از فروع احکام از قبیل مهمات صلاّة و حج ، به این مقصد مربوط است ، یا بی واسطه و یا با واسطه .

مقصد دوم - که عرضی و تبعی است - تنفر دادن فطرت است از شجره خبیثه دنیا و طبیعت که ام النقایص و ام الامراض است . و بسیاری از مسائل ربوبیات ، و عمده دعوت‌های قرآنی و مواعظ الهیّه و نبویّه و ولویّه ، و عمده ابواب ارتیاض و سلوک ، و کثیری از فروع شرعیات از قبیل صوم و صدقات واجبه و مستحبّه ، و تقوا و ترک فواحش و معاصی به آن رجوع کند.

و این دو مقصد، مطابق نقشه فطرت است ، چنانچه دانستی که در انسان دو فطرت است ؛ فطرت عشق به کمال ، و فطرت تنفر از نقص . پس جمیع احکام شرایع مربوط به فطرت است و برای تخلص فطرت از حُجُبِ ظلمانیه طبیعت است . (150)

تربیتی که در جهت خلاف حقیقت جویی ، زیبایی دوستی ، علم جویی ، آزادی دوستی ، رافت گرایی ، عدالتخواهی ، حق گرایی ، و... گام بردارد، تربیتی خلاف فطرت و دین الهی است ، و هر چه اهتمام بر فطریات در یک نظام تربیتی بیشتر باشد، توفیق آن نظام در تربیت فطری و دینداری حقیقی بیشتر خواهد بود.

"انسان به حسب فطرت و ذاتش متدین است و جمیع ادیان الهی و التزامات آسمانی بیان همین دین فطری است و جمیع کتب آسمانی شرح کتاب تکوینی انفسی است و تمام انبیا شراح کتاب فطری ما هستند." (151)

رسالت تربیتی همه انبیای الهی ، تربیتی فطری بوده است . امیرمؤ منان علی علیه السلام این حقیقت را چنین بیان کرده است :

و اصطفی سبحانه من ولده انبیاء اءخذ علی الوحی میثاقهم ، و علی تبلیغ الرساله اءمانتهم ، لما بدل اءکثر خلقه عهد الله الیهم فجهلوا حقه ، و اتخذوا الانداد معه ، و اجتالتهم الشیاطین عن معرفته ، و اقتطعتهم عن عبادته . فبعث فیهم رسله ، و واتر الیهم انبیاءه ، لیستادوهم میثاق فطرته ، و یدکروهم منسی نعمته . (152)

خدای سبحان از فرزندان آدم علیه السلام پیامبرانی برگزید، و هر یک به زبان وحی پیمان او را شنید، که امانت او نگاه دارد و حکم خدا را به دیگران برساند، و این هنگامی بود که بیشتر آفریدگان از فطرت خویش بگردیدند و طومار عهد درنوردیدند، حق او را نشناختند و برابر او خدایانی ساختند. شیطانها آنان را از

خداشناسی به گمراهی کشیدند، و پیوندشان را با پرستش خدا بریدند. پس هر چند گاه پیامبرانی فرستاد و به وسیله آنان به بندگان هشدار داد تا حق میثاق فطرت بگزارند، و نعمت فراموش کرده را به یاد آرند.

البته باید در نظر داشت که برای سیر به سوی نظام مطلوب تربیتی، باید عوامل مؤثر در تربیت آدمی مورد توجه قرار گیرد و با بهره گیری درست از این عوامل زمینه شکوفایی استعدادها در جهت کمال مطلق فراهم شود.

عوامل موثر در تربیت

عوامل مؤثر در تربیت، عواملی اند که به نحو اقتضا ساختار تربیتی و شخصیت روحی انسان را سامان می دهند که عبارتند از: وراثت، محیط، سختیها و شداید، کار، عوامل ماورای طبیعت و اراده انسان. هیچ یک از این عوامل علت تامه تربیت نیست، بلکه این عوامل به نحو اقتضا در تربیت مؤثرند و آن چیزی که در تربیت آدمی اصیل و غیر قابل تغییر است و همه چیز آدمی به نحوی به آن باز می گردد، فطرت آدمی است و در تربیت، اصالت با فطرت است، بنابراین با توجه به اصالت فطرت، هر انسانی می تواند روی به کمال مطلق نماید و پرده های غفلت و ظلمتی را که به دست خود و تحت تاءثیر عوامل بیرونی بر فطرت خویش کشیده است، پس زند و به حق روی کند و هدایت یابد و تربیت فطری شود. اما در هر صورت این عوامل نقشی جدی در تربیت آدمی دارند و همین عوامل شخصیت روحی و شاکله انسانی را سامان می دهند.⁽¹⁵³⁾ پس باید به درستی شناسایی و در جهت تربیت مطلوب بهره گیری شوند.

وراثت

وراثت انتقال یافتن صفات و خصوصیات از یک اصل از موجود زنده به نسل است ، خواه این صفات و خصوصیات مختص آن نسل باشد و خواه مشترک میان تمام افراد آن نوع یا بخشی از آن ها باشد. ⁽¹⁵⁴⁾ بنابراین صفات و خصوصیات و خلقیات آبا و اجداد به نسبه‌های بعد انتقال می یابد که گاه آشکار می شود و گاه به صورت نهان می ماند. البته تاءثیر وراثت در تربیت ، تاءثیری مهم به نحو اقتضا است و نه به نحو علت تامه و عامل مسلط، چنانکه انسانی با وراثتی نادرست می تواند به درستی گراید و انسانی با وراثتی درست به نادرستی میل کند. ⁽¹⁵⁵⁾ امیر مؤمنان علی ع درباره اهمیت وراثت در نامه ای خطاب به معاویه در مقایسه ای میان خاندان خود - با بهترین وراثت - و خاندان اموی - با پست ترین وراثت - چنین فرموده است :

و اما قولک : انا بنو عبد مناف ، فکذلک نحن ، ولکن لیس اءمیه کهاشم ، و لا حرب کعبد المطلب ، و لا ابوسفیان کاءبی طالب ، و لا المهاجر کالطلیق ، و لا الصریح کالطلیق ، و لا المحق کالمبطل ، و لا المؤمن کالمدغل . و لبئس الخلف خلف یتبع سلفا هوی فی نار جهنم . ⁽¹⁵⁶⁾

اما گفته تو که ما فرزندان عبد منافیم ؛ درست است که تبار ما یکی است ، اما امیه در پایه هاشم نیست ، و حرب را با عبدالمطلب در یک رتبت نتوان آورد، و ابوسفیان را با ابوطالب قیاس نتوان کرد. آن که در راه خدا هجرت نمود چونان کسی نیست که رسول خدا آزادش فرمود؛ و خاندانی را که حسبی است شایسته ، همچون کسی نیست که خود را بدان خاندان بسته ؛ و نه با ایمان

درست کردار چون دروغگوی دغلكار. بدا پسری كه پیرو پدر شود و در پی او به آتش دوزخ در شود.

امام علی علیه السلام در این سخن هم به اهمیت انکارناپذیر وراثت در تربیت پرداخته و هم این حقیقت را آشکارا بیان فرموده است كه انسان می تواند با وجود وراثتی ناپاك ، به پاکی گراید و راه هدایت پیش گیرد و از این رو معاویه را مذمت می نماید.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در سخنانی روشن و روشنگر اهمیت وراثت را در شكل گیری شخصیت آدمی یادآور شده ، چنانكه فرموده است :

حسن الاخلاق برهان كرم الاعراق .⁽¹⁵⁷⁾

نیکویی اخلاق دلیل پاکی و فضیلت ریشه خانوادگی است .

من شرف الاعراق كرم الاخلاق .⁽¹⁵⁸⁾

نیکویی اخلاق و خوی ها از شرافت و بلندی مرتبت اصل و ریشه و وراثت آدمی است .

وراثت بستری است كه خویها و رفتارهای آدمی را سامان می دهد و بی شك شرافت وراثت در تربیت تاءثیری بسزا دارد. از امیرمؤمنان علی علیه السلام چنین نقل شده است :

اءطهر الناس اءعراقا اءحسنهم اخلاقا .⁽¹⁵⁹⁾

نیکوترین مردمان از نظر اخلاق ، پاکترین مردمانند از نظر اصل و ریشه و وراثت .

ان مواساة الرفاق من كرم الاعراق .⁽¹⁶⁰⁾

به راستی مواسات با دوستان و یکسان گرفتن خود با آنان از نیکویی اصل و ریشه و وراثت است .

بنابراین وراثت به عنوان عاملی مهم در تربیت باید مورد توجه قرار گیرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام نقش وراثت را نقشی جدی در خلیقات و رفتارهای آدمی معرفی کرده ، چنانکه فرموده است :

إذا کرم اءصل الرجل کرم مغیبه و محضره .⁽¹⁶¹⁾

وقتی اصل و ریشه انسان خوب و شریف باشد، نهان و آشکارش خوب و شریف است .

با توجه به چنین تاءثیر تربیتی است که امام علی علیه السلام در فرمانهای حکومتی خود - در امر انتخاب فرماندهان و مدیران ارشد - وراثت را نیز مهم شمرده است . آن حضرت در عهدنامه مالک اشتر در این باره بدو چنین سفارش فرموده است :

ثم الصق بذوی المروءات و الاحساب .⁽¹⁶²⁾

پس ، از آنان کسانی را بگمار که صاحب مروءتند و گوهری نیک دارند. البته چنانکه اشاره شد، وراثت - همچون دیگر عوامل مؤثر در تربیت - نقشی مسلط در تربیت ندارد و به نحو اقتضا عمل می نماید.

محیط

مجموعه عوامل عادی بیرونی که انسان را در احاطه دارند و از ابتدای جلوه یافتن حیات آدمی تا زمان پایان یافتن زندگی این جهانی بر انسان تاءثیر تربیتی می گذارند، محیط شمرده می شوند. این عوامل متعدد از زمان انعقاد نطفه تا زمان مرگ به صورت های گوناگون انسان را تحت تاءثیر قرار می دهند و همگی به نحو اقتضا و نه علت تامه در تربیت آدمی موثرند. مهمترین این عوامل عبارتند از: محیط خانه و خانواده، محیط رفاقت و معاشرت، محیط مدرسه، محیط اجتماع، محیط جغرافیایی و طبیعی.

محیط خانه و خانواده

محیط خانه و خانواده نخستین محیط تربیتی است که انسان را تحت تاءثیر خود قرار می دهد و به ساماندهی شاکله تربیتی انسان می پردازد. این محیط به دلیل مناسبات و روابط عاطفی و الگودهی و فرهنگ سازی در آن ، پایدارترین تاثیرات عاطفی ، روحی ، اخلاقی و رفتاری را در ساختار تربیتی انسان فراهم می کند. فضای خانه و خانواده ، مناسبات انسانی در آن ، ساختار محبتی آن ، اعتدال و عدم اعتدال در آن ، فرهنگ خانوادگی ، آرامش و عدم آرامش محیط خانه و خانواده ، آسایش و عدم آسایش در آن ، رفتارهای اعضای خانواده ، نحوه مدیریت خانه ، بهداشت خانواده ، آموزشهای درون خانوادگی ، دیدگاهها و رفتارهای تربیتی ، باورها و اعتقادات ... همه و همه به شدت فرد را تحت تاثیر قرار می دهد، به ویژه آنکه دوران ارتباطهای خانوادگی طولانی است و به خصوص در سالهای اول زندگی فرد که دامنه این تاثیرات بسیار گسترده تر و نفوذشان بسیار بیشتر است . بنابراین نقش خانه و خانواده در تربیت آدمی در جهات مختلف - به نحو اقتضا و نه علت تامه - نقشی اساسی است و هر چه ساختار آن از سلامت و اعتدال و محبت و آرامشی بیشتر و بنیانهایی محکمتر برخوردار باشد، شاکله تربیتی فرد نیز مطلوبتر خواهد بود. امیرمؤمنان علی ع در توصیفهای خود درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله به این امر نیز توجه داده و فرموده است :

حتى اءفضت كرامه الله سبحانه و تعالى الى محمد - فاءخرجه من اءفضل المعادن منبتا، و اءعز الاءرومات مغرسا؛ من الشجرة التي صدع منها اءنبیاءه ، و

انتجب منها اءمنائه . عترته خير العتر، و اءسرتة خير الاسر؛ و شجرة خیر الشجر. (163)

تا آنکه تشریف بزرگواری از سوی خدای باری به محمد ﷺ رسید، و او را از بهترین خاندان و گرامی ترین دودمان برکشید. از درختی که پیامبران خود را از آن جدا کرد، و امینان خویش را برگزید و بیرون آورد. فرزندان او بهترین فرزندانند، و خاندانش نیکوترین خاندان ، و دودمان او بهترین دودمان .
همچنین امیر مؤمنان علیه السلام فرموده است :

ابتعته بالنور المضى ، و البرهان الجلی ، و المنهاج البادی و الكتاب الهادی .
ءسرتة خیر اسرة ، و شجرة خیر شجرة ؛ اءغصانها معتدلة ، و ثمارها متهدلة . (164)

او را برانگیخت با نور رخشان، و برهان هویدا، و راه پیدا، و کتاب راهنما.
خاندان او نیکوترین خاندان است ، و او بهترین درخت آن درختستان است .
شاخه های آن راست ، و میوه های آن نزدیک و در دسترس همگان است .
با عنایت به اهمیت خانواده و نقش آن در شخصیت انسان ، امیر مؤمنان علی علیه السلام در عهدنامه مالک اشتر به وی سفارش کرده است که به شخصیت خانوادگی فرماندهان و مدیران ارشد خود نیز توجه نماید، چنانکه فرموده است :

ثم الصق بذوی المروءات و الاحساب ، و اءهل البیوتات الصالحة و السوابق الحسنه . (165)

پس ، از آنان کسانی را بگمار که صاحب مروءتند و گوهری نیک دارند و از خاندانی پارسایند، و از سابقتی نیکو برخوردار.

پیوندهای عاطفی خانوادگی و مناسبات انسانی در خانه ، خود بهترین زمینه رشد و تعالی آدمی است و هیچ کس از چنین پیوندها و مناسباتی بی نیاز نیست . به بیان امیرمؤمنان علیه السلام :

اےیها الناس ، انه لا یستغنی الرجل - و ان کان ذا مال - عن عترته ، و دفاعهم عنه باءیدیهم و اءلستهم ، و هم اءظم الناس حیطه من ورائه ، اءلمهم لشعته ، اءعطفهم علیه عند نازلہ اذا نزلت به . ⁽¹⁶⁶⁾

مردم ! انسان ، اگر چه مالدار باشد، از کسان خویش بی نیاز نیست تا با دست و زبان از او دفاع کنند، چه کسان وی از همه بدو نزدیکترند و جانب او را بهتر فراهم آورند؛ و به هنگام رسیدن بلا از دیگران مهربانترند.

هر انسانی به فطرت خود نیازمند روابط عاطفی و پیوندهای انسانی خانوادگی است ؛ و با توجه به چنین نیازی است که بهترین صورت تربیت یتیمان در کانونهای خانوادگی است . امیرمؤمنان علی علیه السلام پس از ضربت خوردن به دست پسر ملجم - که نفرین خدا بر او باد - در وصیت خود به حسن و حسین علیه السلام به این امر نیز توجه داده و فرموده است :

والله الله فی الایتام ، فلا تغبوا ءفواهم ، و لا یضیعوا بحضرتکم . ⁽¹⁶⁷⁾
خدا را! خدا را! درباره یتیمان ، آنان را گاه گرسنه و گاه سیر مدارید، و نزد خود ضایعشان مگذارید.

امام علی علیه السلام به رسیدگی کامل درباره یتیمان سفارش کرده است و در منظر آن حضرت ، این امر از بالاترین نیکبهاست ، چنانکه فرموده است :

من اءفضل البر بر الایتام . ⁽¹⁶⁸⁾

از برترین نیکوییها، نیکویی کردن به یتیمان است .

امر کفالت و سرپرستی یتیمان در کانونهای خانوادگی ، امری مهم و اساسی در تربیت است و با توجه به این اهمیت است که اهتمام کنندگان به این امر از والاترین مردمان به شمار آمده اند، چنانکه در سخنان امیرمؤمنان علی علیه السلام وارد شده است :

كافل الیتیم و المسکین عند الله من المکرمین . (169)

سرپرست یتیم و مسکین نزد خدا از گرامی داشته شدگان است .

كافل الیتیم اءثیر عند الله . (170)

سرپرست یتیم برگزیده و از دوستان خاص خداست .

محیط رفاقت و معاشرت

انسان موجودی اجتماعی و اهل رفاقت و معاشرت است و بدین وسیله هم نیاز فطری خود را پاسخ می دهد و هم تاثیر می گذارد و تاثیر می پذیرد و از این رو محیط رفاقت و معاشرت از محیطهایی است که به نحو اقتضا و نه علت تامه در جهت مثبت و منفی تربیت کننده است ؛ و به همین جهت است که توجه به نوع رفاقت و معاشرت در تربیت امری ضروری و اساسی است . رفاقت و معاشرت با نیکان و صالحان عامل گرایش به نیکی و صلاح است و رفاقت و معاشرت با بدان و فاسدان عامل گرایش به بدی و فساد است تا آنجا که دوستی با عاقلان و صالحان مانند قرار گرفتن در معرض نسیم بهاری است که زنده کننده و به بار نشاننده است و دوستی با جاهلان و فاسدان مانند قرار گرفتن در معرض سرمای پاییزی است که میراننده و خشک کننده است . به بیان امیرمؤمنان علی علیه السلام :

توفوا البرد فی اءوله ، و تلقوه فی آخره ، فانه یفعل فی الابدان کفعله فی الاشجار، اءوله یحرق و آخره یورق . (171)

بهریزید از سرما در آغازش (در پاییز) و استقبال کنید از آن در آخرش (در نزدیک بهار) زیرا در بدنها آن کند که با درختان کند، آغازش می سوزاند و پایانش برگ می رویاند.

ملای رومی این حقیقت را چنین بیان کرده است :

گفت پیغامبر ز سرمای بهار تن / تن میوشانید یاران زینهار

زانکه با جان شما آن می کند / کان بهاران با درختان می کند

لیک بگریزید از سرد خزان / کان کند کو کرد با باغ و رزان

راویان این را به ظاهر برده اند / هم بر آن صورت قناعت کرده اند

بی خیبر بودندند از جان آن گروه / کوه را دیده ، ندیده کان به کوه
 آن خزان نبرد خدا نفس و هواست / عقل و جان عین بهارست و بقاست
 مر تو را عقلیست جزوی در نهان / کامل العقلی بجواندر جهان
 جزو تو از کل او کلی شود / عقل کل بر نفس چون غلی شود
 پس به تاء ویل آن بودکافاس پای / چون بهارست و حیات برگ و تاء (172)

به دلیل اهمیت محیط رفاقت و معاشرت در تربیت ، امیر مؤمنان علی علیه السلام
 در سفارشی نورانی به حارث همدانی چنین نوشته است :

و احذر صحابه من یفیل راءیه ، و ینکر عمله ، فان الصحاب معتبر بصاحبه ...
 و ایاک و مصاحبه الفساق ، فان الشر بالشر ملحق . (173)

از همنشینی آن که رایش سست و کارش ناپسند بود پرهیز، که هر کس را از
 آن که دوست اوست شناسد... و از همنشینی با فاسقان پرهیز که شر به شر
 پیوندد.

تأثیر رفاقت و معاشرت در روح و روان ، و اخلاق و رفتار آدمی تأثیری
 انکارناپذیر است ، چه در جهت مثبت و چه در جهت منفی . به بیان امام علی
علیه السلام :

صحبہ الاخیار تکسب الخیر کالریح اذا مرت بالطیب حملت طیبا (و) صحبه
 الاشرار تکسب الشر کالریح اذا مرت بالنتن حملت نتنا. (174)

همنشینی با نیکان ، نیکی فراهم می آورد، همان طور که هر گاه باد بر بویی
 خوش گذر کند، آن بوی خوش را به همراه آورد، و همنشینی با بدان ، بدی به
 بار می آورد، همان طور که هر گاه باد بر بویی ناخوش گذر کند، آن بوی
 ناخوش را همراه سازد.

توجه به این امر خود می تواند انگیزه ای شود در جهت همنشینی با خردورزان با نیکان ، چنانکه در سخنان امیرمؤمنان علی علیه السلام بر آن تاکید شده است :

أكثر الصلاح و الصواب في صحبه اءولى النهى و الالباب . (175)
بیشترین صلاح و درستی در همنشینی با خردمندان و عاقلان است .

ثمره العقل صحبه الاخيار . (176)

میوه عقل و خرد همنشینی با نیکان است .

انسان خردمند در انتخاب رفیق و معاشر، و همنشین و همدم دقت می نماید و خود را در معرض تباهی همنشینی با پیروان هوا قرار نمی دهد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در این باره چنین سفارش فرموده است :

و اعلموا ان مجالسه اهل الهوى منساة للايمان ، و محضره للشيطان . (177)

بدانید که همنشینی پیروان هوا فراموش کردن ایمان ، و جای حاضر شدن شیطان است .

مسجد است آن دل که جسمش ساجد است یار بد خروَب هر جا مسجد است (178)

انسان در رفاقت و معاشرت به راحتی تاثیر می پذیرد و به مشابَهت و مشاکلت میل می کند و از همین روست که در سخنان امیر بیان ، علی علیه السلام این همه تاکید بر نوع رفاقت و معاشرت شده است . در حکمتی نورانی امام علی علیه السلام چنین فرموده است :

لا تصحب المائق ، فانه یزین لك فعله ، و یود اءن تكون مثله . (179)

همنشین بی خرد مباش که او کار خود را برای تو آراید و دوست دارد تو را چون خود نماید.

انسان به فطرت خود در دوستی و همنشینی جوپای کمال است و چنانچه مصداق کمال را اشتباه بیابد، آنچه را به خطا کمال تصور نموده است مطلوب خود می گیرد و به شدت از آن تاثیر می پذیرد. ابن ابی الحدید معتزلی حکمتی را از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل کرده که بیانگر این امر است :

لا تصحب الشرير، فان طبعك يسرق من طبعه شرا و اءنت لا تعلم .⁽¹⁸⁰⁾

با انسانهای شرور همنشینی مکن ، زیرا طبع تو بدیها را از آنان می دزدد در حالی که بدان آگاه نیستی .

با توجه به چنین تاثیری است که در سخنان پیشوای موحدان ، علی علیه السلام نسبت به رفاقت و معاشرت با دنیاپرستان ، دون همتان ، نابخردان ، تباهاکاران و بدکاران پرهیز داده شده است :

لا تصحبن اءبناء الدنيا، فانك ان اءقللت استتقلوك ، و ان اءكثرت حسدوك .⁽¹⁸¹⁾

با فرزندان دنیا همنشین مشو، زیرا اگر بی چیز باشی تحقیرت نمایند و اگر مالدار باشی رشکت برند.

من دنت همته فلا تصحبه .⁽¹⁸²⁾

با انسان دون همت همنشینی مکن . (زیرا خوی همنشین در همنشین تاثیر می کند.)

لا تصحبن من لا عقل له .⁽¹⁸³⁾

با کسی که او را خردی نیست همنشینی مکن .

احذر مصاحبه الفساق و الفجار و المجاهرين بمعاصي الله .⁽¹⁸⁴⁾

از همنشینی با فاسقان و فاجران و متظاهران به نافرمانی خدا بپرهیز.

اياك و صحبه من اءلهاك و اءغراك ، فانه يخذلك و يوبقك .⁽¹⁸⁵⁾

از همنشینی با کسی که تو را به غفلت می کشاند و حریص می گرداند
 پرهیز، زیرا که تو را به خواری گرفتار می کند و به هلاکت می افکند.

ایاک و معاشره الاشرار، فانهم کالنار مباشرتها تحرق . (186)

از معاشرت با بدان دوری کن که بی گمان آنان همچون آتشند که مباشرت با
 ایشان انسان را به آتش می کشاند.

تأثیر تربیتی مجالست و معاشرت نادرست تأثیری ویرانگر و هلاک کننده
 است و لازم است که این امر مورد توجه جدی قرار گیرد.

وای آن زنده که با مرده نشست مرده گشت و زندگی از وی بجست (187)

با توجه به این تأثیر و تاثر است که در اندیشه تربیتی امیر مؤمنان علی علیه السلام
 دوستی و همنشینی باید امری سنجیده و بر اساس ملاکهایی خردمندانه باشد و
 از رفاقتها و معاشرت های ناسنجیده و به دور از معیارهای پسندیده باید پرهیز
 شود، چنانکه در سفارشات امیر مؤمنان علیه السلام وارد شده است :

من اتخذ اءخا بعد حسن الاختبار دامت صحبته و تاءکدت مودته . (188)

هر که پس از خوب آزمودن برای خویش دوست و برادری گیرد، رفاقتش
 پایدار و دوستی اش استوار پاید.

و نیز آن حضرت فرموده است :

من اتخذ اءخا من غیر الاختبار اءلجاء الاضطرار الی مرافقه الاشرار . (189)

هر که ناسنجیده دوست و برادر گزیند، ناچار باید به رفاقت اشرار و افراد
 فاسد تن دهد.

محیط اجتماع

انسان موجودی است که در تعامل با جامعه و روابط و مناسبات اجتماعی رشد می کند و به شدت از آن تاثیر می پذیرد، به گونه ای که میان فرد و اجتماع رابطه ای حقیقی برقرار است و به همان نسبت که افراد از نظر خواص و آثار وجودی خویش در اجتماع تاثیر می گذارند و آن را بهره مند می سازند، این آثار و خواص وجودی، خود هویتی مستقل را تشکیل می دهد و یک موجودیت اجتماعی پدید می آید که این موجودیت اجتماعی به نحو اقتضا افراد را تحت تاثیر و تربیت خویش قرار می دهد. ⁽¹⁹⁰⁾

با توجه به چنین تعاملی است که امیر مؤمنان علی علیه السلام در مواقع گوناگون به تاثیر تربیتی محیط اجتماع پرداخته و اهمیت و نقش آن را در سازندگی شخصیت فرد یادآور شده است، چنانکه در نامه خود به حارث همدانی فرموده است:

و اسکن الامصار العظام، فانها جماع المسلمین، و احذر منازل الغفله و الجفاء و قله الاعوان علی طاعه الله. ⁽¹⁹¹⁾

در شهرهای بزرگ سکونت کن که جایگاه فراهم آمدن مسلمانان است، و پرهیز از جاهایی که در آن از یاد خدا غافلند و آنجا که به یکدیگر ستم می رانند، و بر طاعت خدا کمتر یاران اند.

امام علی علیه السلام به نوع روابط اجتماعی و تاثیر مناسبات حاصل از آن توجه داده و نقش تربیتی آن را این قدر مهم معرفی کرده است. همچنین آن حضرت به حارث همدانی فرموده است:

و ایاک و مقاعد الاسواق، فانها محاضر الشیطان و معاریض الفتن. ⁽¹⁹²⁾

مبادا بر سر بازارها بنشینی که جای حاضر شدن شیطان است و نمایشگاه
فتنه و طغیان .

فضای اجتماعی سودپرستانه و مناسبات کاسبکارانه چنان تاثیر تربیتی دارد
که امام علیه السلام حارث همدانی را این گونه از قرار گرفتن در چنین فضای اجتماعی
و مناسبات حاصل از آن پرهیز داده است .

بی گمان روابط سالم اجتماعی و مناسبات معتدا و عاطفی ، بر پایه کرامت
انسان و تواءم با عدالت و انصاف تاثیری سازنده در تربیت مردمان دارد؛ و
روابط ناسالم اجتماعی و مناسبات غیر معتدل (برخاسته از افراط و تفریط) و
خشونتبار، بر پایه حقارت انسان و تواءم با ستمگری و تبعیض تاثیری مخرب
در تربیت مردمان دارد. سلامت دین و دنیای مردم به سلامت جامعه بسته است .
امیرمؤمنان علی علیه السلام در حکمتی والا خطاب به جابر ابن عبدالله انصاری
فرموده است :

یا جابر، قوام الدین و الدنیا بآربعه : عالم مستعمل علمه ، و جاهل لا
یستتکف اءن یتعلم ، و جواد لا ینخل بمعروفه ، و فقیر لا یمیع آخرته بدنیاہ ؛ فاذا
ضیع العالم علمه استتکف الجاهل اءن یتعلم ، و اذا بخل الغنی بمعروفه باع الفقیر
آخرته بدنیاہ . (193)

ای جابر! دین و دنیا به چهار چیز بریاست : دانایی که دانش خود را به کار
برد، و نادانی که از آموختن سر باز نزند، و بخشنده ای که در بخشش خود بخل
نکند، و درویشی که آخرت خویش را به دنیای خود نفروشد. پس اگر دانشمند
دانش خود را تباه سازد، نادان به آموختن پردازد؛ و اگر توانگر در بخشش
خویش بخل بورزد، درویش آخرتش را به دنیا در بازد.

در جامعه ای که علم و دانش به کار نیاید و عالمان و دانشمندان به رسالت خود قیام نکنند، جهالت و ظلمت جامعه را در بر می گیرد. در جامعه ای که روابط انسانی بی رنگ شود و هر کس جز به خود نیندیشد، انسانیت و تربیت به تباهی می رود. در جامعه ای که خیر خواهی و عدالت طلبی بی معنا گردد، ستم و بیداد همه گیر می شود و خودکامگی و خودکامگی پذیری مردمان را در کام هلاکت خود فرو می بلعد. امیر مؤمنان علی علیه السلام در سخنی روشنگر و هشداردهنده فرموده است :

اءیها الناس ، لو لم تتخاذلوا عن نصر الحق ، و لم تهنوا عن توهین الباطل ، لم یطمع فیکم من لیس مثلکم ، و لم یقو من قوی علیکم .⁽¹⁹⁴⁾

ای مردم ! اگر یاری حق را فرو نمی گذاشتید، و از خوار ساختن باطل دست بر نمی داشتید، آن که به پایه شما نیست دیده طمع به شما نمی دوخت ، و هیچ نیرومندی بر شما مهتری نمی فروخت .

چنین اموری فرد را به شدت تحت تاثیر تربیتی قرار می دهد. از این روست که تربیت افراد جز با اهتمام به تربیت اجتماع و ایجاد تحولات اجتماعی در جهت اهداف تربیتی به درستی ممکن و میسر نیست و آنچه در تربیت فردی فارغ از حرکت های اجتماعی صورت می پذیرد، آن قدر اندک است که در مقایسه با عملکرد اجتماع در خور توجه نیست .⁽¹⁹⁵⁾

محیط جغرافیایی و طبیعی

محیط جغرافیایی و طبیعی و عوامل برخاسته از آن نیز همچون دیگر عوامل موثر در تربیت آدمی به نحو اقتضا و نه علت تامه انسانها را تحت تاثیر قرار می دهد. نوع آب و هوا، نور و حرارت، گرما و برودت، خشکی و بارندگی؛ نوع مکان زندگی، مسکن و نوع خوراک و مانند اینها در ساختار جسمی و روحی انسان و در خلق و خوی و رفتار آدمی تاثیر دارند. محیط کوهستانی، محیط ساحلی، محیط کویری، محیط جنگلی، محیط روستایی، محیط شهری، آرامش محیط، ازدحام محیط، بسته بودن یا باز بودن محیط زندگی و جز اینها هر یک تاثیری خاص بر روحيات و اخلاقیات انسان دارد. (196) امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره نحوه زندگی عرب جاهلی و تاثیر محیط جغرافیایی و طبیعی بر اخلاق و رفتار انسان سخنی روشنگر دارد، چنانکه فرموده است:

ان الله بعث محمدا - صلى الله عليه وآله - نذيرا للعالمين و اءمينا على التنزيل ، و اءنتم معشر العرب على شر دين ، و فى شر دار، منيخون بين حجاره خشن ، و حيايات صم ، تشربون الكدر، و تاءكلون الجشب ، و تسفكون دماءكم ، و تقطعون اءرحامكم ، الاصنام فيكم منصوبه ، و الاثام بكم معصوبه . (197)

همانا خداوند محمد صلى الله عليه وآله را برانگیخت، تا مردمان را انداز کند و فرمان خدا را چنان که باید برساند. آن هنگام شما ای مردم عرب! بدترین آیین را برگزیده بودید و در بدترین سرای خزیده بودید. منزلگاهتان سنگستانهای ناهموار، همنشینتان گرزهاى زهردار، آبتان تیره و ناگوار، خوراكتان گلوآزار، خون یکدیگر را ریزان، از خویشاوند بریده و گریزان، بتهایتان همه جا برپا و پای تا سر آلوده به خطا.

بی گمان زندگی در محیطی خشن و همراه با درگیری و جنگ ، روحیه فرد را به سوی خشونت و جمود و خودمحوری می کشاند،⁽¹⁹⁸⁾ چنانکه عرب جاهلی به هیچ وجه خود را پایبند قانون و مقررات نمی دید و به زندگی مدنی و آداب و مقررات آن به دیده بی اعتنایی و حتی ریشخند می نگریست .⁽¹⁹⁹⁾

امیرمؤمنان علی علیه السلام محیط جغرافیایی و طبیعی عرب جاهلی را بدترین محیط معرفی کرده است . آنان در میان سنگستانهای سخت و بیابانهای بی آب و علف و در کنار مارهای گزنده ای می زیستند که زهرشان را علاجی نبود. آب آشامیدنی آنان چنان تیره و بدرنگ بود که حتی انسان تشنه رغبتی به نوشیدن آن نداشت ، مگر آنجا که بیم مرگش می رفت ؛ و این به دلیل عدم سکونت عربهای بادیه نشین در محلی خاص بود که سبب می شد چاهی حفر نکنند و آبی جز به اندازه نیاز فوری خود فراهم نسازند. بی ثباتی زندگی خود در روحیه و رفتار آنان تاثیر می گذاشت . همچنین سختی و ناگواری خوراکشان در روحيات و خلیاتشان نقشی بسزا داشت . بیشتر آنان هر جنبنده و موجودی را می خوردند، چنانکه مشهور است که از عربی پرسیدند، شما در صحرا چه حیواناتی را می خورید؟ و او پاسخ داد که ما جز "ام حیین یا ام جبین " (حیواناتی که طول قامتش به اندازه کف دست انسان است) همه حیوانات را می خوریم ! و سؤ ال کننده گفت : امیدوارم که ام حیین از دست شما به سلامت جسته باشد!⁽²⁰⁰⁾

امیرمؤمنان علی علیه السلام تاثیر محیط جغرافیایی و طبیعی را درباره مردم "بصره " نیز مطرح نموده است و اینکه چگونه تن دادن به ناگواریهای محیط جغرافیایی و طبیعی و عوامل ناشی از آن ، بر تربیت انسان تاثیر می گذارد. آن حضرت در نکوهش مردم بصره فرمود :

اءرضکم قریبه من الماء، بعیده من السماء؛ خفت عقولکم ، و سفهت حلومکم ،
فاءنتم غرض لنابل ، و اءکله لآکل ، و فریسه لصائل . (201)

سرزمین شما به آب نزدیک است ، و دور از آسمان ، خرده‌هایتان اندک است
و سفاقت در شما نمایان ؛ نشانه تیر بلائید و طعمه لقمه ربایان و شکار حمله
کنندگان .

پستی زمین و آلودگی منطقه زندگی و گندیدگی آب در آن محیط و عدم
تلاش مردمان برای تغییر محیط جغرافیایی و طبیعی خویش ، تاثیرات خود را
در اخلاقیات و روحیات مردمان به جا می گذاشت . همچنین امام علی علیه السلام در
این باره فرموده است :

بلادکم اءنتن بلاد الله تربة : اءقربها من الماء، و اءبعدها من السماء؛ و بها تسعه
اءعشار الشر، المحتبس فیها بذنبه ، و الخارج بعفو الله . (202)

خاک شهر شما گنده ترین خاک است - و زمین آن مفاک - . نزدیکترین به
آب و دورترین شهرها به آسمان ؛ و نه دهم شر و فساد و نهفته در آن . آن که
درون شهر است زندانی گناه ، و آن که برون است ، عفو خدایش پناه .

اخلاقکم دقاق ، و عهدکم شقاق ، و دینکم نفاق ، و ماؤکم زعاق ، و المقیم
بین اظهرکم مرتهن بذنبه ، و الشاخص عنکم متدارک برحمته من ربه . (203)

خوی شما پست است و پیمانتان دستخوش شکست . دورویی تان شعار
است ، و آبتان تلخ و ناگوار. آن که میان شما به سر برد، به کیفر گنااهش
گرفتار، و آن که شما را ترک گوید مشمول آمرزش پروردگار.

امام علی علیه السلام شوربودن آب بصره به علت مخلوط شدن آب آن با آب دریا
و نیز گندیده بودن خاک آن جا را به خاطر رسوب فراوان آب مطرح نموده که
چنین محیط زندگی موجب بروز عوارض نامطلوب جسمی و روحی و تربیتی

است و نکوهش امیرمؤمنان علی علیه السلام بدین سبب است که آن مردم خود این محیط جغرافیایی و طبیعی و بالطبع تاثیرات تربیتی اش را برگزیده اند. ⁽²⁰⁴⁾

بنابراین توجه به محیط جغرافیایی و طبیعی به عنوان عاملی تربیتی ضروری است و تاثیرات آن در خلیقات و روحيات مردمان به خوبی قابل مشاهده و مقایسه است. ⁽²⁰⁵⁾

سختیها و شداید

از جمله عوامل موثر در تربیت انسان سختی ها و شداید است که موجب صیقل خوردن گوهر وجود آدمی و شکوفایی استعدادها و کسب کمالات است .
به بیان امیرمؤمنان علی علیه السلام :

فی تقلب الاحوال علم جواهر الرجال . (206)

گوهر انسان ها در آزمایشگاه دگرگونی احوال معلوم می شود.

تنعم و نازپروردگی روحیه انسان را شکننده و آسیب پذیر می سازد و سختی ها و شداید - با رویکردی درست بدانها - نقشی اساسی در تکامل آدمی دارد.
امیرمؤمنان علی علیه السلام وقتی از زندگی ساده و همراه با سختی خویش - که خود پذیرای آن شده بود - سخن می گوید، بدین امر اشاره می کند که اگر گوینده ای اشکالی کند که چون خوراک پسر ابوطالب اینگونه (ساده و ناگوار) است ، پس بی گمان ناتوانی بر او چیره گردد و نتواند با هموردان خود مقابله نماید و از نبرد با دلاورمردان باز ماند، باید بدو گفت :

الا و ان الشجره البریه اصلب عودا و الرواع الخضره ارق جلودا، و النباتات البدویه اقوی وقودا و ابطاء خمودا. (207)

بدانید درختی که در بیابان خشک روید چوبش سخت تر بود و سبزه های خوش نما پوستش نازک تر و رستنی های صحرائی را آتش افروخته تر بود و خاموشی آن دیرتر.

سختیها و شداید وجود آدمی را استوار و مقاوم می سازد و از ضعف و سستی دور می نماید و انسان را از تن دادن به پستی های دنیایی و خصلت های نفسانی حفظ می کند و آدمی را در جهت پاکی و بالندگی کمک می نماید،

همان طور که راحت طلبی و عافیت جویی و نازپروردگی شخصیت آدمی را ضعیف و ناتوان می سازد و بستر سقوط او را در دامن آلودگی ها و تباهی ها فراهم می نماید. به بیان پیشوای آزادگان ، علی علیه السلام :

مراره الدنيا حلاوه الآخرة ، و حلاوه الدنيا مراره الآخرة . (208)

تلخی این جهان شیرینی آن جهان است و شیرینی این جهان تلخی آن جهان

کمالات انسان در سختیها و شداید ظهور می نماید و تا آدمی سختی نبیند، خامی او به پختگی ، و ضعف او به قوت ، و نقص او به کمال تبدیل نمی شود. تا اصطکاک و تصادم با مشکلات صورت نپذیرد و در برخورد با آن صبر و استقامت به خرج داده نشود، جرقه ظهور حقیقت ملکوتی انسان زده نمی شود.

و النار فی اءحجارها مخبوءة لا تصطلى ان لم تثرها الازند (209)

آتش در درون سنگها پنهان است و اگر سنگ و آتشنزنه به هم برنخورند شعله ای و جرقه ای بر نمی خیزد.

در رویارویی با دشواریها و سختیهاست که گوهر استقامت در آدمی شعله می کشد و وجود انسان را اعتلا می بخشد. به بیان امیرمؤمنان علی علیه السلام :

"فی البلاء تحاز فضیله الصبر." (210)

در بلا و سختی است که آدمی فضیلت صبر را گرد می آورد.

سختیها و شداید در تربیت آدمی نقشی اساسی دارد و به سبب استقامت در برابر آنهاست که وجود انسان صیقل می خورد و حقیقتش جلوه می کند. سختیها و شداید باعث تهییج نیروها و بروز قدرت و کمال می شود. به تعبیر ابوتمام (211)

بوی خوش کمالات و حقیقت وجودی انسان در سایه سختیها و شداید تراوش

می کند، چنانکه اگر آتش در کنار چوب عود مشتعل نشود و حرارت و سوزش آن عود را نگیرد، بوی خوش آن ظاهر نمی شود. (212)

لولا اشتعال النار فیما جاورت ما کان يعرف طیب عرف العود (213)
اگر شعله آتش همراه چوب عود نشود، هرگز بوی خوش عود شناخته نگردد.

به حکم قانون و ناموس خلقت، بسیاری از کمالات است که جز در مواجهه با سختیها و شداید، جز در نتیجه تصادمها و اصطکاکهای سخت، جز در میدان مبارزه و پنجه نرم کردن با حوادث، جز در رو به رو شدن با بلاها و مصائب حاصل نمی شود. نه این است که اثر سختیها و شداید، تنها ظاهر شدن و نمایان شدن گوهر واقعی انسان است، به این معنا که هر کس یک گوهر واقعی دارد که رویش پوشیده است، مانند معدنی است در زیر خاک، و اثر شداید فقط این است که آنچه را در زیر خاک است نمایان می کند، و اثر دیگری ندارد. نه، این طور نیست، بالاتر است. سختیها و شداید و ابتلائات اثر تکمیل کردن و تبدیل کردن و عوض کردن دارد؛ مانند کیمیا است که فلزی را به فلز دیگر تبدیل می کند؛ سازنده است، از موجودی موجود دیگر می سازد؛ از ضعیف، قوی، و از پست، عالی، و از خام، پخته به وجود می آورد؛ خاصیت تصفیه و تخلیص دارد، کدورتها و زنگارها را می زداید؛ خاصیت تهییج و تحریک دارد، هوشیاری و حساسیت به وجود می آورد، ضعف و سستی را از بین می برد.
پس این گونه امور را نباید قهر و خشم شمرد، لطف است در شکل قهر، خیر است در صورت شر، نعمت است در مظهر نعمت.

ای جفای تو ز دولت خروبر / و انتقام تو ز جان مجبور
نار تو این است، نورت چون بود / ماتم این، تا خود که سورت چون بود؟

از حلاوتها کسه دارد چور تو / وز لطافت کس نیاید غور تو
 نالم و ترسم که او باور کند / وز گرم آن جور کتور کند
 عاشقم بر قهر و بر لطفش به جد / بوالعجب من عاشق این هر دو ضد (214)

در این میان ، عنصرهای قابل ، حداکثر استفاده را از این لطفهای قهر نما و نعمتهای نقت صورت می برند. این گونه اشخاص مایه دار نه تنها از شداید موجود بهره می برند، یک نوع حالت ماجراجویی نسبت به شداید در آنها هست ، به استقبال شداید می روند، برای خود شداید می آفرینند. مولوی برای عنصرهای قابل که از سختیها کمال می یابند و رشد می کنند و نیرومندتر می گردند مثلی می آورد، می گوید:

هست حیوانی که نامش اُنْفُرُ (215) ست / او به زخم چوب زفت و لتمر (216) است
 تا که چویش می زنی ، به می شود / او ز زخم چوب فریبه می شود
 نفس مؤمن اشغری آمد یقین / کور به زخم رنج زفت و سمن
 زیژن سبب بر انبیا رنج و شکست / از همه خلق جهان افزوترست
 تا ز جاهها جانسان شد زفت تر / که ندیدند آن بلا قوم دگر (217)

مثالی دیگر ذکر می کند، افراد سختی کشیده را تشبیه می کند به پوست

دباغی شده ، می گوید:

یوست از دارو بلاکش می شود / چون ادیم طایفی (218) خوش می شود
 ورنه تلخ و تیز ماییدی درو / گنده گشتی ناخوش و ناپاک بو
 آدمی را پوست ناممد بوغ دان / از رطوبتها شده زشت و گران
 تلخ و تیز و مالش بسیار ده / تا شود پاک و لطیف و باافره
 ورنمی توانی رضاده ای عیار / گر خدا رنجت دهد بی اختیار

به هر نسبت که مواجهه با شداید، مربی و مکمل و صیقل ده و جلابخش و کیمیا اثر است، پرهیز کردن اثر مخالف دارد، لهذا دانشمندان گفته اند بزرگترین دشمنی هایی که درباره اطفال و کودکان می شود همانها است که پدران و مادران نادان به عنوان محبت و از روی کمال علاقه انجام می دهند، یعنی نوازشهای بی حساب، مانع شدن از برخورد با سختی، نازپرورده کردن آنها؛ اینها است که طفل را بیچاره و ناتوان بار می آورد، او را در صحنه زندگی خلع سلاح می کند، کاری می کند که کوچکترین ناملایمی آنها را از پا در آورد و کمترین تغییر وضعی سبب نابودی آنها گردد. (220) او را مثل کسی بار می آورند که هرگز در همه عمر به داخل آب نرفته و شناوری نکرده و نیاموخته است و یک مرتبه مواجه شود با دریا و بخواهد در آن شناوری کند. کسی که شناوری هیچ نمی داند اولین باری که به آب بیفتد غرق می شود. شناوری هم چیزی نیست که با غیر عمل، با درس و کتاب گوشه اتاق بتوان یاد گرفت. هنر است، فن عملی است، باید رفت میان آب و در همان جا ضمن عمل و تلاش و زیر آب رفتن و بالا آمدن تدریجا آن را آموخت.

خداوند وقتی که کسی را دوست بدارد او را در شداید فرو می برد، به میان شداید می اندازد، چرا؟ برای اینکه راه بیرون شدن از شداید، راه شناوری در دریای گرفتاری را یاد بگیرد. جز این راهی نیست. لطف و محبت خدا است که با مواجه ساختن بنده با مشکلات، وسیله آموختن فن شناوری در دریای حوادث و سالم بیرون آمدن از میان آنها را فراهم می کند. پس قطعا این علامت لطف و محبت است. (221)

امیرمؤ منان علی علیه السلام درباره این حقیقت تربیتی فرموده است :

ان عظیم الاجر مقارن عظیم البلاء، فاذا اءحب الله سبحانه قوما ابتلاهم . (222)

به درستی که پاداش بزرگ همراه با بلای بزرگ است ؛ پس هر گاه خدای سبحان قومی را دوست بدارد، آنان را به سختی گرفتار می نماید.

بنابراین در تربیت درست ، متربی همراه با سختیها و شداید و به دور از نازپروردگی تربیت می شود و به متربی آموخته می شود که سختیها و شداید را با نگاهی درست ببیند و از آنها در جهت بالندگی و تعالی خویش بهره ببرد.

امیرمؤ منان علی علیه السلام در سخنی والا فرموده است :

اذا راءیت ربک یوالی علیک البلاء فاشکره . (223)

چون ببینی که پروردگارت بی در پی بر تو بلا می فرستد، پس او را شکر گزار.

با چنین عنایتی که در نظام تربیتی دین ، در عین آنکه تندی و خشونت جایی ندارد، و هیچ عملی مبتنی بر عسر و حرج نیست و تسهیل و تیسیر اصلی تربیتی است و شریعت اسلام سهله و سمحه است ، به منظور تربیت انسانهای باکرامت و عزت ، نازپروردگی و ضعیف پروری مردود است و تعالیم دین بر نوعی سختی مطابق فطرت استوار است تا افراد را از ضعف و سستی بیرون برد و در ضمن خو دادن به مشکل و سختی به سوی کمال مطلق راه برد. این امر با عبادتها و تمرینهای مکرر که با نوعی سختی مطبوع فطرت تواءم است صورت می گیرد و استعدادهای فرد در جهت کمال مطلق شکوفا می شود. بیان والای امیرمؤ منان علی علیه السلام در این باره کاملاً گویا است :

و لكن الله يختبر عباده باءنواع الشدائد، و يتعبدهم باءنواع المجاهد، و يتلبيهم بضروب المكاره ، اخراجا للتكبر من قلوبهم ، و اسكانا للتذلل فى نفوسهم ، و ليجعل ذلك اءبوابا فتحا الى فضله ، و اءسبابا ذللا لعفوه . (224)

ليكن خداوند بندگانش را با سختيهاى گوناگون مى آزمايد، و با مجاهدتها به بندگى وادارشان مى نمايد، و به ناخوشايندها آزمونشان مى کند تا خودپسندى را از دلهايشان بزدايد، و خوارى و فروتنى را در جانهائيشان جاىگزين سازد، و آن را درهايى براى بخشش او و وسيله هايى براى آمرزش او قرار دهد.

کار

کار از جمله عوامل تربیتی است که در شکل دادن شخصیت انسان - به نحو اقتضا - بسیار مؤثر است و از جهات مختلف تربیتی - به صورت مستقیم و غیر مستقیم - در شاکله تربیتی انسان نقش دارد. انسان با کار کردن فقط نقش اقتصادی و اجتماعی ایفا نمی کند، بلکه خود را نیز می سازد و رشد می دهد. از این روست که انسان از یک سو خالق و آفریننده و مدبر کار است و از دیگر سو مخلوق و آفریده و تربیت شده کار. کار در تمام وجوه شخصیت آدمی اعم از جسمانی و عاطفی و اخلاقی و عقلانی تاءثیر می گذارد. لذت بردن از زندگی و سیر به سوی تعالی در پرتو کار و کوشش سالم و پاک و مفید و سازنده است و این لذت خود امری کاملاً تربیتی و بستر شکوفایی استعدادهای کمالی انسان است. امیرمؤمنان علی علیه السلام در ضمن حکمتی والا فرموده است :

"طوبی لمن طاب کسبه ."⁽²²⁵⁾

خوشا آن که کسبی پاکیزه داشته باشد.

"لذت بردن حقیقی از زندگی برای انسان از راه کار و کوشش حاصل می شود، نه از طریق بیکاری و عاطل و باطل بودن، چنانکه برخی از تنبلان و بیکارگان چنین تصور می کنند. و این امر در ساختن فرد و اجتماع بسیار مهم است، و پیشرفت هر ملت وابسته به آن است. بنابراین لازم است که برای آن برنامه ریزی شود، و آموختن و وارد کردن آن را در ذهن همه، در برنامه های تعلیمی و تربیتی نوجوانان بگنجانند، تا چنان شود که آنان دوستدار کار بار آیند، و وجودشان با کار و عشق به کار کردن جوش بخورد.

آری ، انسان تنبل و بیکاره ، ارتباط فیزیکی خود را - از لحاظ فکری و بدنی - با جهان و آنچه در آن است قطع می کند، و خود را با عالم بیگانه می یابد، از این رو، از زندگی به صورت واقعی و در هم تنیده با واقعیت انسان و زندگی او، و هماهنگی با طبیعت خلاق اجتماع بشری ، لذتی نمی برد." (226)

کار و تلاش از جهات مختلف اهمیت دارد و در تربیت فرد و جامعه نقشی اساسی بازی می کند.

"قوانین حاکم بر جهان و مردمان و اجتماع ، به صورتی اساسی کار و ضرورت پرداختن به آن را واجب و حتمی می سازد، زیرا که بیرون آمدن موهبت‌های طبیعی از مرحله قوت و امکان به مرحله فعلیت ، و آماده کردن آنها برای بهره برداری آدمی از آنها در زندگی خویش ، به عمل و کار نیازمند است ، بلکه اغلب به طور مستقیم متوقف بر آن است . بنابراین آنچه در دسترس انسان برای به مصرف رسیدن در شب و روز قرار داد، از برکت کاری که بر روی آنها صورت می گیرد، کامل و قابل مصرف می شود.

کار همچنین سبب فعلیت پیدا کردن نیروهای بدنی آدمی است ، و مایه استواری بدن و پیچیدگی ماهیچه ها و آشکار شدن امکانات تجربی او است در هنگام دست و پنجه نرم کردن با واقعیتها در اشکال مختلف کار و سختی دیدن . پس با کار کردن و سختی دیدن قدرت کوشایی آدمی تقویت می شود و نشاط مقاوم او تجلی پیدا می کند، و بدین گونه نیروهای وی کمال و افزایش می یابد." (227)

امیرمؤمنان علی علیه السلام در این باره سخنانی هدایتگر دارد، چنانکه فرموده است :

"من يعمل یزدد قوة . " (228)

هر که کار کند قوی تر می شود.

"من يقصر في العمل يزدد فترة" (229)

هر که کمتر کار کند، سست تر می شود.

"در پرتو این نگرش، دست کشیدن از کار و بلکه آراستن از آن موجب فتور و سستی بدنی و روانی خواهد شد. و برعکس، پرکاری سبب آن می شود که نیروهای آدمی و تواناییهای جسمی او از مرحله قوت و امکان به مرحله فعلیت و آشکار شدن در آید؛ به عبارت دیگر: به همان اندازه که شخص به خوراک نیاز دارد، به کار نیازمند است و کار برای بدن آدمی همچون آب برای گیاه به شمار می رود.

واضح است که تاثیر کار در وجود انسان - از راه تقویت روحیه و ایجاد نشاط - تنها منحصر به جنبه جسمانی و بدنی نیست، بلکه از آن تجاوز می کند و به جنبه روحی و معنوی نیز می رسد، زیرا که کار، روح را تصفیه می کند، مواهب باطنی را جلا می بخشد، و وجدان آدمی را صیقل می زند؛ و با کار است که اعمال و وظایف دینی صورت می پذیرد. پس انسان تنها از لحاظ جسمی نیازمند به کار نیست، بلکه از لحاظ روح خود نیز چنین است. کار روان آدمی را می سازد و هستی معنوی وی را استحکام می بخشد. و بیکاری و بطالت - با آثار منفی بی که دارند - معنویات انسان را از میان می برند و نابود می سازند.

کار به همکاری آدمی با طبیعت و لمس کردن قوانین آن می انجامد، تا از این راه مواهب طبیعت را استخراج کند و با رموز طبیعت انس گیرد. پس انسان - با کار خود به همکاری با طبیعت و مظاهر و نمودهای آن برمی خیزد، و طبیعت نیز با انسان همکاری می کند و در او آثار مثبت بزرگی پدید می آورد، که سبب پرورده شدن و گسترش یافتن افقهای وجودی انسان و تجارب او می شود. آری

، انسان با پرداختن به کار، تهذیب پیدا می کند، و نیروهای ادراکی او در میدانهای تلاش و کوشش عملی افزایش می یابد، به همان گونه که نیروهای ادراکی وی در میدانهای اندیشه و دانش نیز چنین می شود.

انسان در ضمن کار چیزهایی را کشف می کند که پیش از آن برای وی مکشوف نبوده است . پس کار، آموزشگاه شناخت و تجربه است ، چون که چیزهایی را که نمی دانسته است به او می آموزد، و برای او از روی قوانین طبیعت پرده برمی داردت و همچون عقل عملی نیرومندی می شود که به وسیله آن بر آفاق تسلط پیدا می کند.

نقش کار در تقویت و تهذیب خلق و خوی انسان نیز آشکار است ؛ چه کار مسئولیت است ، و هر کس از این مسئولیت آگاه شود و به ادای وظیفه بپردازد از بیکاری و بی مبالاتی دور می شود، از مفاسد فراغت و زیانهای آن و زیانهای پرداختن به لهو و لعب در امان می ماند. بدین گونه نیروهای اخلاقی او شکفته می شود، و نفس آگاه به مسئولیت وی که برای انجام دادن آن تلاش می کند، مهذب می گردد.

کار و کوشش انسان را در تماس با واقعیت زندگی زمینی قرار می دهد که عبارت است از حرکتی هدفدار (و حرکت هدفدار طبیعتا تکاملی است)، و برای او این امکان را فراهم می آورد که با طبیعت پیوندی همکارانه پیدا کند، و از نزدیک با آن انس بگیرد. و این خود مرحله ای بزرگ در تجربه انسانی و سیر تکاملی است . آری ، چگونه ممکن است انسانی که طبیعت را نمی شناسد و از ابعاد غامض و اسرار ژرف آن ناآگاه است و با این ابعاد تماس برقرار نکرده است و آگاهی مستقیم از آنها ندارد، تکامل پیدا کند؟

پس با کار است که انسان در اعماق طبیعت و دریا‌های زندگی غوطه ور می شود، و در آنها فرو می رود تا نفیس ترین و گرانبهاترین چیزها را بیرون آورد، و این نفیس ترین و گرانبهاترین چیز همان آمیختگی انسان است با روح حرکت فعال و هماهنگی با همه کائنات، در هدفداری و تلاشوری. و از این راه انسان به صورت جزئی فعال و هدفدار و منسجم با دیگر اجزای عالم گسترده در می آید...

و سپس بر نردبان تکامل مطلوب بالا می رود. و این چیزی است که دست بیکاران و عاطلان و بطّالان و به لهو و لعب پردازان به آن نمی رسد، زیرا که بیهوده کاری و لهو و لعب انسان را از واقعیت و زندگی جدا می کند، و حقایق طبیعت و مضمون زمان را از او پوشیده نگاه می دارد. انسان عاطل باطل دوری از واقع را به خوبی لمس می کند، و با واقعیات حیاطی ارتباط ندارد، و از همکاری و هماهنگی با آنها و آمیختگی با روح آنها محروم می ماند.

در جانب اجتماعی نیز به این نتیجه می رسیم که کار و عمل یک ضرورت اجتماعی است، که نمی توان آن را مهمل گذاشت، و چشم پوشیدن از آن پسندیده نیست. پس بر هر فرد از افراد جامعه انسانی واجب است که به کاری اشتغال داشته باشد، و با دیگر مردمان در برآوردن نیازمندیهای مردم - که خود یکی از آنان است شریک شود، و سعی تمام به خرج دهد تا چهره زندگی را با کوشش و تولید دگرگون سازد. پس کارگر با نتیجه کار و تولید خویش به اجتماع سود می رساند، و خود نیز از کارها و تولیدهای دیگران سود می برد؛ پس او هم تولید کننده است و هم مصرف کننده، و در حال داد و ستد با دیگر مردم است، به گروهی چیزهایی می دهد و از گروهی دیگر چیزهایی می ستاند. و بدین گونه از رکود و سکون و مهمل بودن و احساس غربت کردن و از

مردمان دور بودن بیرون می آید، و به حرکت و فعالیت و تحمل رنج و انس گرفتن با دیگران دست می یابد؛ بنابراین بار خود را بر دوش دیگران نمی گذارد، و از مردمان جدا نمی ماند، بلکه در پیش راندن چرخ زندگی اجتماعی با ایشان شریک است .

چنین انسانی احساس امید می کند و به آینده همچون فردی امیدوار و بانشاط می نگرند، و از چنگال نومیدی و اهمال و بیهودگی و تکرار ملال انگیز و دیگر آثار منفی بیکاری و مفسد فراغت رهایی پیدا می کند.

از مهمترین آثار مثبت کار سر فرود آوردن نفس انسان در برابر تکالیف خویش است که در نتیجه آن به کار برمی خیزد و شانه از آن تهی نمی کند؛ و در این صورت است که شخص خود را برای خود و خانواده اش مفید و در محیط اجتماعی محترم می بیند، چون کار می کند و در نظر خویشاوندان و دوستان بیکار و مهمل نیست ، بلکه جدی و کوشا و زحمتکش به شمار می آید، که همچون انسانی متعهد باری بر دوش خویش نهاده است و در تاءمین نیازمندیها و پیشبرد زندگی با ایشان شریک است ، و به هیچ روی از تلاش کنندگان و متعهدان کناره گیری نمی کند، و همچون دیگر عزیزان عزیز است ، و چنان که بر هر فرد لازم است که سودمند و ثمربخش باشد، او نیز از این سودمند بودن برخوردار است . و این حالت فقط از برکت کاری که انسان به انجام دادن برخاسته و وظیفه خود را انجام داده است حاصل می شود. این انسان نیازمندیهای خود و خانواده خود و دیگران را فراهم می آورد، و از این راه فقر و فاقه و خواری را از خود دور می کند، و شخصیت خویش را از هر پستی و حقارت برکنار نگاه می دارد، و از رضای خداوند متعال ، احترام مردم ، و اعتماد به نفس ، حیثیت خانوادگی ، و آرامش وجدان برخوردار می شود."

(230)

کار با چنین وجوهی موجب استقلال فردی و اجتماعی ، و علاوه بر تامین نیازهای مادی ، باعث بهبود وضع اقتصادی و حفظ کرامت و شخصیت و حیثیت انسانی انسانی و تجلی ارزشهای نهفته در آدمی است . در سروده های منسوب به امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است :

لنقل الصخر من قلال الجبال / اءحب الی من ممن الرجال یقول الناس لی فی
الكسب عار / فان العار فی ذل السؤل ⁽²³¹⁾

سنگ از سستیغ کوهها بر دوش بردن ، مرا خوشتر که منت کسان برم ، گویند:
کسب روزی ننگ است ! ننگ در خواری خواهش است .

انسان همان طور که از وراثت تاثیر می گیرد، از کار و تلاش نیز تاثیر می پذیرد؛ و همان طور که وراثت نیکو، بستری مناسب برای کسب کمالات انسانی است ، کار و تلاش نیز زمینه ای اساسی در تعالی آدمی است و هر چه نیکوتر باشد، توفیق تربیتی انسان بیشتر می شود. به بیان امیرمؤمنان علی علیه السلام :

الناس ابناء ما یحسنون . ⁽²³²⁾

مردمان فرزندان تخصصهای خویشند.

"یعنی همان گونه که انسانها با پدران خویش نسبت دارند، و با پدران و قدر و منزلت پدران شناخته می شوند و قدر و منزلت می یابند، و مردم می گویند، فلانی پسر فلان کس است ؛ به همین گونه هم اشخاص به کار و مهارت و تخصص خود نسبت داده می شوند و قدر و منزلت اجتماعی کسب می کنند، مثلا می گویند صنعتگر ماهر، پزشک متخصص ، هنرمند عالی ... بنای خوب ... پس مردم ، فرزندان هنرها و تخصصهای خویشند، و با انتساب به آن هنرها و

تخصصها (صنعتگری، نویسندگی، پزشکی، مهندسی و...) شناخته می شوند، و به اندازه کاردانی و مهارت در آن ها اوج می بینند و قدر می یابند. (233)

کار متعهدانه و سختکوشی خردمندانه از والاترین جلوه های زندگی انسانی است و در اندیشه دینی و در راه و رسم پیام آوران و مصلحان الهی، کار امری مقدس و باارزش است و انسان از طریق سختکوشی به کمالات الهی دست می یابد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در توصیف داوود پیامبر علیه السلام، آن والا پیام آور الهی که کارگری پارسا بود، آنجا که درباره پارسایی و ساده زیستی و تلاشگری پیامبران سخن می گوید، فرموده است:

و ان شئت ثلثُ بداود - صلى الله عليه وسلم - صاحب المزامير، و قارىء اهل الجنة، فلقد كان يعمل سفائف الخوص بيده، و يقول لجلسائه: اءبكم يكفيني بيعها! و ياءكل قرص الشعير من ثمنها. (234)

و اگر خواهی سومین را داوود علیه السلام گویم، خداوند مزامیر - و زبور - و خواننده بهشتیان، که به دست خود از برگ خرما زنبیلها می بافت، و مجلسیان خویش را می گفت: کدامیک از شما در فروختن آن مرا یاری می کند؟ و از بهای آن زنبیل گرده ای نان جوین می خورد.

کار و تلاش انسانی - با توجه به ارزشهای یاد شده در آن - فی نفسه گرانقدر و سازنده است، چنانکه خود عبادتی والا و امری آخرتی و جهادی گرانسنگ شمرده شده است. از امام علی علیه السلام در این باره چنین روایت شده است:

ما غدوة اءحدكم فى سبيل الله باءعظم من غدوته يطلب لولده و عياله ما يصلحهم. (235)

در آمدنتان در آغاز صبح برای جهاد در راه خدا، از در آمدن آن کس که برای تامین زندگی خانواده خود کار و تلاش می کند بالاتر نیست .

در منظر امیرمؤمنان علی علیه السلام کار و تلاش شرافتمندانه و سازنده چنان بهایی دارد که ارزش و اجر جهاد در راه خدا بالاتر از آن نیست . از این روست که اهل ایمان بیشترین کار و تلاش و سازندگی را دارند، و آنان که از کار و تلاش مفید رویگردانند و طفیلی مردمانند، از ایمان بی بهره اند. پیشوای مؤمنان ، علی علیه السلام در توصیف اهل ایمان فرموده است :

المؤ من مشغول وقته . (236)

وقت مؤ من پر است و مؤ من هیچ گاه بیکار نیست .

کار و تلاش چنان سازنده است که اهل ایمان پیوسته در کار و تلاشند و از وجوه گوناگون آن در جهت کمال خود و جامعه سود می برند. در این باره در سخنان امیرمؤمنان علی علیه السلام چنین وارد شده است :

فی کل وقت عمل . (237)

در هر وقتی باید کاری کرد.

فاغتنم وقتک بالعمل . (238)

وقتی را که در آنی با کار کردن غنیمت بدان .

انسانهای تربیت شده در مدرسه تربیتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کار را چنین می دیدند و اوصیای آن حضرت همواره در کار و تلاش بودند و آن را با ارزشترین امور معرفی می کردند، چنانکه امام علی علیه السلام در توصیف اوصیای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین فرموده است :

انی لمن قوم لا تاءخذهم فی الله لومة لائم ، سیماهم سیما الصدیقین ، و کلامهم کلام الابرار، عمار اللیل و منار النهار، متمسکون بحبل القرآن ؛ یحیون

سنن الله و سنن رسوله ؛ لا يستكبرون و لا يعلون ، و لا يغفلون و لا يفسدون .
قلوبهم في الجنان و اءجسادهم في العمل ! (239)

من از آن قومم که در راه خدا سرزنش سرزنش کنندگان در آنان تاءثیری ندارد؛ سیمای آنان سیمای راستان است ، و سخن ایشان سخن نیکان ؛ زنده داران شب و نشانه های روزند؛ به ریسمان قرآن چنگ می زنند، و سنت خدا و فرستاده او را زنده می کنند؛ گردنکشی نمی کنند و بزرگی نمی جویند، و خیانت نمی ورزند تباهی نمی کنند؛ دلهایشان در بهشت است و بدنهایشان در کار و کوشش .

امیر مؤمنان علی علیه السلام - والاترین تربیت شده پیامبر و بهترین نمونه انسانی - سختکوش و پرکار بود، چنانکه درباره راه و رسم سختکوشی و پرکاری آن حضرت چنین روایت شده است :

انه لما كان يفرغ من الجهاد، يتفرغ لتعليم الناس و القضاء بينهم ، فاذا فرغ من ذلك اشتغل في حائط له ، يعمل فيه بيده ، و هو مع ذلك ذاکر الله - جل جلاله .
(240)

هر گاه علی علیه السلام از کار جهاد فارغ می شد، به کار تعلیم مردمان و داوری کردن در مرافعات ایشان می پرداخت ، و چون از این کار هم فارغ می شد، در باغچه ای که داشت با دست خود به کار مشغول می گشت و در همان حال به یاد خدا و در حال ذکر بود.

همچنین امام باقر علیه السلام درباره نگاه امیر مؤمنان علی علیه السلام به کار و سختکوشی آن حضرت فرموده است :

كان امیر المؤمنین علیه السلام يخرج في الهاجرة في الحاجه قد كفهاها يريء اءن يراه الله يتعب نفسه في طلب الحلال . (241)

امیر مؤمنان علیه السلام در گرمای شدید برای رفع نیاز خود بیرون می رفت و می خواست خداوند او را ببیند که در طلب حلال زحمت می کشد و خود را به مشقت می اندازد.

با چنین نگرشی به کار و تلاش ، امام علی علیه السلام با سخن و عمل خود، مردمان را به کار کردن - و بالطبع به بهره بردن از نتایج گسترده آن - برمی انگیزد ، چنانکه در حدیث امام کاظم علیه السلام خطاب به هشام بن حکم وارد شده است که امیر مؤمنان علی علیه السلام اصحاب خود را چنین سفارش می فرمود:

اءوصیکم بالخشیه من الله فی السر و العلانیه ، و العدل فی الرضا و الغضب ، و
الاکتساب فی الفقر و الغنی . (242)

شما را به ترسیدن از خدا در نهان و آشکار سفارش می کنم ، و به اجرای عدالت در خشنودی و خشمناکی ، و به کسب داشتن و تلاش نمودن و کار کردن در فقر و غنا.

نفس کار کردن چنان گرانقدر است که امام علیه السلام درباره آن چنین سفارش می فرماید؛ و البته ارزش کارها به آن است که با تلاش حاصل شود. آن که چیزی را ارزان و بی زحمت به دست می آورد، به ارزشی دست نمی یابد و خود را و به دست آورده را ارزان می فروشد.

ای گرانجان خوار دیدستی ورا / زان کسه بـسـ اززان خریدستی ورا

هر کسه اوارزان خردارزان دهد / گوهری طفلی به قرصی نان دهد (243)

سلامت زندگی فرد و جامعه در گرو کار کردن است و کار شرافتمندانه و متعهدانه دری از درهای تربیت الهی و راهی به سوی کمال است . بدین سبب

است که کار کردن نوعی جهاد است و همچون جهاد در راه خدا تربیت کننده و عزت بخش .⁽²⁴⁴⁾ به بیان امیر مؤمنان علی علیه السلام :

الشخص فی طلب الرزق الحلال کالمجاهد فی سبیل الله .⁽²⁴⁵⁾

جوینده روزی حلال همانند مجاهد راه خدا است .

البته آنچه در کار کردن مبنا و اساس است و تاثیر تربیتی کار بدان بسته است ، کار مفید تواءم با پاکی و پاکدامنی و حلال جویی است . امام علی علیه السلام در نامه تربیتی خود به فرزندش حسن علیه السلام یاد آور شده است :

و الحرقة مع العفه خیر من الغنی مع الفجور .⁽²⁴⁶⁾

کار همراه با پاکدامنی به مراتب از توانگری همراه با مرزشکنی و هرزگی ارزشمندتر و بهتر است .

بنابراین ، کار عاملی است اساسی در تربیت آدمی و تاثیرات آن بر جسم و جان و روح و روان ، و خلق و خوی ، و شکوفایی استعدادهای آدمی بسیار جدی است و نباید در هیچ حال از کار و تلاش فرو ماند و در آن کوتاهی روا داشت .

من قصر فی العمل ابتلی بالهم .⁽²⁴⁷⁾

آن که در کار کوتاهی ورزید، دچار اندوه گردید.

عوامل ماورای طبیعت

در میان عوامل مؤثر در تربیت عواملی وجود دارند که فراتر از امور طبیعی اند و برای انسان ملموس و محسوس نیستند، ولی این عوامل پیوسته در تعامل با انسانند و در زندگی آدمی نقشی مهم دارند و در تربیت انسان - به نحو اقتضا و نه علت تامه مؤثرند. مهمترین عوامل ماورای طبیعت فرشتگان و شیاطینند که به دلیل محسوس و ملموس نبودن نقششان در تربیت مورد توجه جدی قرار نمی‌گیرد و نیز نقش آنها در تربیت به درستی دریافت نمی‌شود، به گونه‌ای که گاه نقش این عوامل در تربیت کاملاً منتفی می‌شود و گاه به آنها به صورت علت تامه در تربیت نگاه می‌شود، در حالی که فرشتگان و شیاطین به نحو اقتضا در تربیت انسان موثرند و رابطه آنها با انسان رابطه‌ای طولی است، یعنی چون انسان اراده خیر کند، فرشتگان در همان جهت او را راهنمایی و یاری می‌کنند، ولی هیچ‌یک از آنها بر انسان مسلط نیستند و تا انسان خود راه نفوذ و زمینه و بستر مناسب را فراهم نکند، هیچ موجودی نمی‌تواند او را به سوی خیر و شر راه ببرد.

فرشتگان اسبابی الهی و عوامل اساسی در تربیت انسان و یاورانی نیکو در راه رسیدن آدمی به خیر و کمال و سعادت حقیقی‌اند. انسان مسجود فرشتگان است و همه آنان مأمور یاوری انسان در جهت سیر به سوی کمال مطلقند. خدای سبحان از زبان فرشتگان این حقیقت را اعلام فرموده است :

نحن اءولیاؤکم فی الحیاة الدنیا و فی الآخرة . (248)

ما در زندگی این جهان و در آن جهان متولی امور شمایم .

فرشتگان موکلان امور و متولیان زندگی آدمیانند و واسطه فیض رسانی و رحمت و برکت و کرامت خداوند بر انسانند. آنان نگهبان آدمیان به سوی خیر و کمالند و هر که خود را تحت ولایت الهی قرار دهد از یاری آنان بهره مند می شود.

به بیان امیر مؤمنان علی علیه السلام:

ان مع کل انسان ملکین یحفظانه . (249)

با هر انسان دو فرشته است که او را می پایند.

یاری فرشتگان در تربیت مردمان به سوی کمال مطلق چنان است که امام علی علیه السلام آنجا که سخن از اهل ذکر آورده و آنان را توصیف نموده چنین فرموده است :

و ان للذکر لاءهلا اءخذوه من الدنیا بدلا، فلم تشغلهم تجارة و لا بیع عنه ، یقطعون به اءیام الحیاة ، و یهتفون بالزواجر عن محارم الله ، فی اءسماع الغافلین ، و یاءمرون بالقسط و یاءتمرون به ، و ینهون عن المنکر و یتناهون عنه ، فکاءنما قطعوا الدنیا الی الآخرة و هم فیها، فشاهدوا ما وراء ذلك ... قد حقت بهم الملائكة ، و تنزلت علیهم السکینه ، و فتحت لهم اءبواب السماء، و اءعدت لهم مقاعد الکرامات ، فی مقعد اطلع الله علیهم فیه ، فرضی سعیمهم ، و حمد مقامهم . (250)

همانا یاد خدا را مردمانی است که آن یاد آنان را جایگزین زندگی - جهان فانی - است . نه کسب و کار سرگرمشان ساخته ، و نه خرید و فروش یاد خدا را از دل آنان انداخته . روزهای زندگانی را بدان می گذرانند، و نهی و منع خدا را - در آنچه حرام فرموده - به گوش بی خبران می خوانند. به قسط و عدالت فرمان می دهند و خود بر اساس آن عمل می کنند، و از کار زشت باز می دارند، و خود از زشتکاری به کنارند. گویی دنیا را سپری کرده و به آخرت درند، و

آنچه از پس دنیاست دیده اند... گرداگردشان فرشتگان ، آرامشان در جسم و جان ، درهای آسمان به روی آنان گشاده ، کرسیهای کرامت برایشان نهاده ، آن جا که خدا از حالشان آگاه است و از کوششان خشنود و مقامشان نزد او محمود.

فرشتگان یاوران مردمانند در دوری از مرتبت طبیعت حیوانیت و سیر در مراتب والای حقیقت ملکوتی و دستیابی به کمالات روحانی ، چنانکه در بسیاری از آداب تربیتی دین این حقیقت جلوه می یابد و به خوی روحانی فرشتگان تشبه می نماید و ملکی خوی می شود، چنانکه پیشوای موحدان ، علی علیه السلام در فلسفه حج فرمود:

و فرض علیکم حج بیده الحرام الذی جعله قبله للاءنام ... جعله سبحانه علامه لتواضعهم لعظمته ، و اذعانهم لعزته ، و اختار من خلقه سماعا ًءجابوا الیه دعوته ، و صدقوا کلمته ، و وقفوا مواقف ًءنبیائه ، و تشبهوا بملائکة المطیفین بعرشه .
(251)

خداوند زیارت خانه اش را فریضه کرد بر شما مردمان که قبله اش ساخت برای همگان ... و دو نشانه برای دینداران : فروتنی برابر عظمت او، و اعتراف به عزت او؛ و از آفریدگانش آن را گزید که چون دعوت او شنید در گوش کشید، و به جان و دل خرید. اینان به راه افتادند، و پا بر جای پیامبران نهادند، و چون فرشتگان گرد عرش بر پای بندگان ایستادند.

امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره تربیت والاترین آدمیان ، یعنی سرور عالمیان حضرت ختمی مرتبت بدین حقیقت اشاره فرموده است :

وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيمًا ًءَعْظَمَ مَلَكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ، يَسْلُكُ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ، وَ مَحَاسِنِ ًءَخْلَاقِ الْعَالَمِ، لَيْلَهُ وَ نَهَارَهُ .
(252)

هنگامی که آن حضرت از شیر گرفته شد خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگانش را شب و روز همنشین او فرمود تا راههای بزرگواری را بیامود، و خویهای نیکوی جهان را فراهم نمود.

یاری و همراهی فرشتگان بر اساس نسبتی طولی با آدمیان سنتی است الهی در جهت سیر دادن همگان به خیر و کمال سعادت .

ابلیس و سپاهیانش یعنی شیاطین جن و یاورانشان در مقابل خیر و کمال و سعادت انسان صف بسته اند و نقشی مهم - به نحو اقتضا و نه علت تامه - در تربیت آدمی - در جهت مثبت و منفی - دارند.

شیاطین نیز بر اساس نسبتی طولی ، کسانی را که راه نفوذ و سلطه شیطانی را بر خود می گشایند، تحت ولایت خویش قرار می دهند و از خیر و کمال و سعادت محروم می نمایند و به سمت تباهی و هلاکت سوق می دهند. خدای متعال درباره نسبت شیطان با انسان و حیطة و میدان تصرف او در انسان و اینکه شیطان هیچ سلطه ای بر آدمیان ندارد مگر آنکه خود ایشان بخواهند و زمینه نفوذ و سلطه فراهم سازند، آیاتی روشن نازل فرموده است :

قال رب بما اءغويتني لاءزينن لهم في الارض و لاءغوينهم اءجمعين الا عبادك منهم المخلصين قال هذا صراط على مستقيم ان عبادى ليس لك عليهم سلطان الا من اتبعك من الغاوين .⁽²⁵³⁾

(ابلیس) گفت : پروردگارا، به سبب آنکه مرا گمراه ساختی ، من نیز (گمراهی شان را) در زمین برایشان می آرایم و همه را گمراه خواهم ساخت جز بندگان مخلص تو را. فرمود: این راهی است (که) به سوی من (منتهی می شود). در حقیقت ، تو را بر بندگان من تسلطی نیست مگر کسانی از گمراهان که تو را پیروی کنند.

ابلیس که از گروه جن بود و به سبب عبادتهای بسیار در ردیف فرشتگان قرار گرفته بود، به سبب ظاهربینی و خودخواهی و گردنفرازی از فرمان سجده بر آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ سر پیچید و گردنکشی نمود. همین امر سبب دوری او از رحمت خدا و سقوطش گردید. آنگاه غفلت و سرپیچی و گمراهی خود را به خدا نسبت داد و با آدمیان اعلام عداوت کرد. اما فقط کسانی را می تواند گمراه نماید که آنان خود او را پیروی کنند.

و اذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابليس كان من الجن ففسق عن امر ربه افنتخذونه وذريته اولياء من دوني وهم لكم عدو بئس للظالمين بدلا.
(254)

و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید، پس (همه) سجده کردند جز ابلیس که از (گروه) جن بود و از فرمان پروردگارش سر پیچید. آیا (با این حال) او و نسلش را به جای من دوستان خود می گیرید، و حال آنکه آنها دشمن شمايند؟ و چه بد جانشینانی برای ستمگرانند.

ابلیس در آزمون سجده بر آدم، گردنکشی خود را آشکار ساخت و اعلام نمود که به واسطه آراستن امور (دنیا) انسان ها را گمراه می سازد. امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ درباره این آزمون و گردنکشی ابلیس و اعلام دشمنی با آدمی فرموده است:

ثُمَّ اخْتَبَرَ بِذَلِكَ مَلَائِكَتَهُ الْمُقَرَّبِينَ، لِيَمِيزَ الْمُتَوَاضِعِينَ مِنْهُمْ مِنَ الْمُسْتَكْبِرِينَ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ وَهُوَ الْعَالِمُ بِمُضْمَرَاتِ الْقُلُوبِ وَ مَحْجُوبَاتِ الْغُيُوبِ: (إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ، فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ، فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ إِذْ جُمِعُوا إِلَّا ابْلِسَ) (255) اعترضته الحمية فافتخر على آدم بخلقه، و تعصب عليه لاءضله فعدو الله إمام المتعصبين و سلف المستكبرين، الذي وضع أساس العصبيّة، و نازع الله رداء الجبريّة، و أدرع لباس التعزُّز، و خلع قناع التذلل. اءلا

تَرَوْنَ كَيْفَ صَغَّرَهُ اللَّهُ بِتَكْبِيرِهِ، وَ وَضَعَهُ بِتَرْفَعِهِ، ... فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ، إِذْ أَحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ، وَ جَهْدَهُ الْجَهِيدَ - وَ كَانَ قَدْ عَبَدَ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ لَا يُدْرِي أَمِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ سِنِي الْآخِرَةِ عَنْ كِبَرِ سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ. (256)

پس فرشتگان مقرب خود را بدان بیازمود، و بدین آزمایش فروتتان را از گردنکشان جدا فرمود. پس خدای سبحان که داناست بدانچه نهان است در دل‌های همگان و در پرده‌های غیب پنهان، گفت: "همانا می‌آفرینم آدمی از گل، پس چون آن را راست و درست کردم، و از روح خود در آن دمیدم، بیفتید برای او سجده‌کنان، پس سجده کردند فرشتگان همگی، جز شیطان" که رشک او را فرا گرفت و به آفرینش خویش بر آدم نازید و به اصل خود (که آتش است) بر او تعصب ورزید. پس دشمن خدا - شیطان - پیشوای متعصبان است، و پیشرو مستکبران، که پایه عصیبت را نهاد، و بر سر لباس کبریا با خدا در افتاد؛ رخت عزت را در بر کرد، و لباس خواری را از تن برآورد. نمی‌بینید چگونه خداوند به خاطر بزرگ منشی کوچکش ساخت، و به سبب بلند پروازی به فرودش انداخت ... پس، از آنچه خدا با شیطان کرد پند بگیرید، که کردار دراز مدت او را باطل گرداند و کوشش فراوان او بی‌ثمر ماند. او شش هزار سال با پرستش خدا زیست، از سالیان دنیا یا آخرت - دانسته نیست - اما با ساعتی که تکبر کرد، خدایش از بهشت بیرون آورد.

ابلیس و نسل او بر آنان که گمراهی را انتخاب می‌نمایند، سرپرستی می‌یابند و آنان را در گمراهی یاری می‌کنند و به هیچ وجه بر آنان که گمراهی را نخواهند سلطه نمی‌یابند. قضای الهی چنین است که خداوند شیطان را بر افرادی که خودشان میل به پیروی او را دارند و سرنوشت خود را به دست او می‌سپارند، مسلط کرده است و این‌ها ایند که شیطان برشان حکمفرمایی می‌کند. (257)

انما سلطانه على الذين يتولونه والذين هم به مشركون . (258)

تسلط او فقط بر کسانی است که وی را به سرپرستی برمی گیرند، و بر کسانی که آنها به خدا شرک می ورزند.

كتب عليه اءنه من تولاه فاءنه يضلله ويهديه الى عذاب السعير. (259)

بر شیطان مقرر شده است که هر کس او را به دوستی گیرد، قطعاً او وی را گمراه می سازد و به عذاب آتشش می کشاند.

واستفزز من استطعت منهم بصوتك واجلب عليهم بخيلك ورجلك وشاركهم في الاموال و الاولاد و عدهم و ما يعدهم الشيطان الا غرورا عبادة ليس لك عليهم سلطان و كفى بربك وكيلا. (260)

و از آنان هر که را توانستی با آوای خود تحریک کن و با سواران و پیادگان بر ایشان بتاز و با آنان در اموال و اولاد شرکت کن و به ایشان وعده بده و شیطان جز فریب به آنان وعده ای نمی دهد. در حقیقت تو را بر بندگان من تسلطی نیست ، و حمایتگری (چون) پروردگارت بس است .

شیطان در ادراکات و تخیلات انسان به واسطه امور دنیایی تصرف می نماید و باطل و زشتی و پلیدی را بر آدمیان می آراید و البته در این راه سلطه ای بر کسی ندارد و جز به واسطه خود نفسانی انسان کاری نمی تواند بکند. امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره این حقیقت چنین فرموده است :

فاحذروا - عباد الله - عدو الله اءن يعديكم بدائه، و اءن يستفزكم بندائه، و اءن يجلب عليكم بخيله و رجله، فلعمري لقد فوق لكم سهم الوعيد، و اءغرق لكم بالنزع الشديد، و رماكم من مكان قريب، و قال: (رب بما اءغويتني لاء زين لهم في الاءرض و لاء غويتهم اءجمعين) (261). قذفا بغيب بعيد، و رجما بظن غير مصيب صدقه به اءبناء الحمية، و اخوان العصية، و فرسان الكبر و الجاهلية. حتى اذا انقادت له اءجامحة منكم، و استحكمت الطماعية منه فيكم، فنجمت الحال من

السِّرِّ الْخَفِيِّ إِلَى الْأَمْرِ الْجَلِيِّ، اسْتَفْحَلَ سُلْطَانُهُ عَلَيْكُمْ، وَ دَلَفَ بِجُنُودِهِ نَحْوَكُمْ. فَأَقْحَمُوكُمْ وَ لَجَاتِ الذُّلِّ، وَ أَعْلُوكُمْ وَ رَطَاتِ الْقَتْلِ، وَ أَوَطَّوْءُوكُمْ إِثْخَانَ الْجِرَاحَةِ، طَعْنَا فِي عُيُونِكُمْ، وَ حَزَّأَ فِي حُلُوفِكُمْ، وَ دَقَّا لِمَنَاخِرِكُمْ، وَ قَصَدَا لِمَقَاتِلِكُمْ، وَ سَوَقَا بِخَزَائِمِ الْقَهْرِ إِلَى النَّارِ الْمُعَدَّةِ لَكُمْ، فَأَصْبَحَ أَعْظَمَ فِي دِينِكُمْ حَرْجًا، وَ أَوْرَى فِي دُنْيَاكُمْ قَدْحًا، مِنْ الَّذِينَ أَعْصَبَتْهُمْ لَهُمْ مُنَاصِبِينَ، وَ عَلَيْهِمْ مُتَاءَلِّبِينَ. فَاجْعَلُوا عَلَيْهِ حَدَّكُمْ، وَ لَهُ جِدُّكُمْ،⁽²⁶²⁾

پس بندگان خدا پرهیزید از اینکه - شیطان - شما را به بیماری خود مبتلا گرداند، و با بانگ خویش برانگیزاند و سوارگان و پیادگان خود را بر سر شما کشاند. به جانم سوگند که تیر تهدید را برایتان سوفار⁽²⁶³⁾ ساخته، و کمان را سخت کشیده - و تاخته - شما را نشانه کرده و از جای نزدیک تیر - گمراهی - بر شما افکنده که گفت: "پروردگارا، به سبب آنکه مرا گمراه ساختی، من نیز (گمراهی شان را) در زمین برایشان می آریم و همه آنان را گمراه نمایم." از ناپیدا و از روی گمان خطا سخنی گفت، و نادانسته اندیشه ای در دل نهفت، و متعصبان سخن او را شنفتند و یکه تازان میدان خودخواهی و جهالت گفته وی را پذیرفتند تا چون سرکش شما او را فرمانبردار شد و طمع وی در شما استوار و آنچه پوشیده و نهان بود پدیدار، قدرت او بر شما فراوان گردید و سپاهیانش آهسته آهسته به سویتان روان. پس شما را مقهور و خوار ساختند و به ورطه هلاکت در انداختند و به آسیبهای سختتان پی سپردند که گویی نیزه در دیده هایتان فرو بردند و گلوهایتان را بریدند، و بینی هایتان را خود گردانیدند، و خواستند تا شما را بکشند و مهار بر نهاده، به آتش آماده دوزخ کشند تا چنان شد که آسیب او در دین سوزی و در کار دنیایتان آتش افروزی، بر شما بیش از

آنان گردید که به پیکارشان برخاسته اید، و برای ستیزشان آراسته اید. پس بدو بخروشید و در دفع او بکوشید.

امیرمؤمنان علی علیه السلام این سخن شیطان را که همه مردمان را گمراه می نماید، سخنی به خطا از روی گمان معرفی کرده و اینکه شیطان نادانسته اندیشه ای در نهفته است؛ و تا آدمی خود به سبب میل به طبیعت حیوانی راه نگشاید، شیطان نمی تواند او را مقهور و خوار سازد و به ورطه هلاکت در اندازد. البته انسان به دلیل غفلت ناشی از روی کردن به خود و پشت کردن به حق، آنچه را که شیطان بر اساس این زمینه مناسب بدو القا می کند، از خود می پندارد که معنای قریب شیطان را خوردن و در تحت سرپرستی او در آمدن همین است که انسان گمراه بشود و نداند چه کسی او را گمراه کرده است. ⁽²⁶⁴⁾ از این رو آدمی باید سخت مراقبت نماید تا تحت تاثیر القائنات شیطانی قرار نگیرد، چنانکه امیرمؤمنان علی علیه السلام هشدار داده است.

اتخذوا الشیطان لاءمرهم ملاکا، و اتخذهم له اءشراکا، فباض و فرخ فی صدورهم، و دب و درج فی حجورهم، فنظر بءءینهم، و نطق بءءلسنتهم، فرکب بهم الزلل، و زین لهم الخطل، فعل من قد شرکه الشیطان فی سلطانه، و نطق بالباطل علی لسانه. ⁽²⁶⁵⁾

شیطان را پشتوانه خود گرفتند؛ و او از آنان دامها یافت، در سینه هایشان جای گرفت و در کنارشان پرورش یافت. پس آنچه می دیدند شیطان بدیشان می نمود، و آنچه می گفتند سخن او بود. به راه خطایشان برد و زشت را در دیده آنان آراست، شریک او شدند، و کردند و گفتند، چنانکه او خواست.

این سخن امام علیه السلام که در نکوهش کسانی است که به حق پشت کردند و با آن حضرت مخالفت نمودند، گویاترین توصیف درباره انسانهایی است که خود را در اختیار شیطان قرار می دهند و شیطان را همه کاره خود می نمایند. ⁽²⁶⁶⁾

امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره نفوذ شیطان و بستن راه های نفوذ او هشدارهایی بی مانند داده است که توجه بدان در تربیت ضروری است .

فاتقی عبد ربه ، نصح نفسه ، و قدم توبته ، و غلب شهوته ، فان اءجله مستور عنه ، و اءمله خادع له ، و الشیطان موکل به ، یزین له المعصیه لیرکبها، و یمنیه التوبه لیسوفها، اذا هجمت منیته علیه اءغفل ما یکون عنها. ⁽²⁶⁷⁾

پس ، بنده باید پروای پروردگار دارد، خیرخواه خود باشد و پیش از رسیدن مرگ توبه آرد. بر شهوت چیره شود و رهایش نگذارد چه مرگ او پوشیده است و آرزوی دراز را فریبنده ؛ و شیطان بر او نگهبان و هر لحظه گمراهی اش را خواهان . گناه را در دیده او می آراید، تا خویش را بدان بیالاید، که : بکن و از آن توبه نما! و اگر امروز نشد فردا؛ تا آنکه مرگ او سر بر آرد، و او در غفلت خود را از اندیشه آن فارغ دارد.

واعلموا ان الشیطان انما یسئ لکم طرقه لتتبعوا عقبه . ⁽²⁶⁸⁾

بدانید که شیطان راه های خود را برای شما هموار می کند، تا در پی او بروید - و از راه خدا به در شوید.

ان الشیطان یسئ لکم طرقه و یرید ان یحل دینکم عقده ، و یعطیکم بالجماعه الفرقة ، و بالفرقة الفتنه . فاصدقوا عن نزغاته و نفثاته . ⁽²⁶⁹⁾

همانان شیطان راه های خود را به شما آسان می نماید، و خواهد که گره های استوار دینتان را یکی پس از دیگری بگشاید؛ و به جای هماهنگی بر پراکندگی تان بیفزاید، پس ، از دمدمه و وسوسه او روی برگردانید و نصیحت آن کس را

که خیرخواه شما است قبول کنید و در گوش نشانید و به جان بپذیرید - تا
زیانبار نمانید.

اراده

انسان در میان عوامل موثر در تربیت ، اراده انسان مهمترین نقش را - به نحو اقتضا - در تربیت دارد، به گونه ای که سعادت و شقاوت آدمی به دست خودش است . خدای رحمان راه سعادت و شقاوت انسان را بدو نموده و او را در انتخاب این راه و پیمودنش آزاد گذاشته است تا خود، خویش را انتخاب کند و به هر چه می خواهد متصف گردد و در این امر اکراه و اجباری نیست .⁽²⁷⁰⁾

انسان خود باید اراده خیر و سعادت نماید و از امکانات این عالم به درستی در جهت کمال خویش بهره گیرد و از تباه کردن استعدادهای کمالی خود بپرهیزد و راه شقاوت را نپیماید، که خوشبختی و بدبختی آدمی در گرو خود او و نتیجه عمل اوست ؛ به بیان امیرمؤمنان علی علیه السلام :

السعيد من وعظ بغيره و الشقي من انخدع لهواه و غروره .⁽²⁷¹⁾

خوشبخت کسی است که از دیگران پند پذیرد (و خود را به پاکی پرورش دهد) و بدبخت کسی است که فریب هوای نفس خویش خورد (و به ناپاکی گراید).

انسان به دست خود سعادت و شقاوت خود را تصویر می کند و در این باره لازم است سعادت و شقاوت را به درستی بشناسد و خود، خویش را بیافریند.⁽²⁷²⁾ امام خمینی (رحمة الله علیه) در این باره می نویسد:

"آنچه در نزد عرف و عقلا سعادت محسوب می شود، عبارت از آن است که همه موجبات لذت و استراحت فراهم شود و همه وسائل شهوات و خواسته های نفس حاصل آید و هر آنچه با قوای نفس سازگار است همیشه و یا بیشتر اوقات تحقق یابد و نقطه مقابل این چیزها را شقاوت می دانند.

پس هر کس که وسائل لذتهای نفسانی را در اختیار داشته باشد و همه قوای نفسانی اش برای همیشه در آسایش و لذت باشد او سعید مطلق است؛ و اگر هیچ وسیله لذت نسبت به هیچ یک از قوای نفسانی اش در هیچ وقت نداشته باشد چنین کسی شقی مطلق است؛ و اگر نه چنان باشد و نه چنین، پس سعادت و شقاوت چنین کسی، اضافی و نسبی خواهد بود.

و چون در نظر کسانی که ایمان به عالم آخرت دارند، همه لذتهای دنیا و تمام مشتهیات آن در جهت کیفی و کمی اش نسبت به لذتهای عالم آخرت و لذتهای بهشتی که همه خواسته های دل و لذتهای چشمگیر را به طور دائم و به گونه ای جاوید در بر دارد چیز بسیار کوچک و غیر قابل توجه است، بلکه در حقیقت میان متناهی و غیر متناهی نسبتی نمی توان فرض کرد، بنابراین سعادت در نظر مؤمنین به عالم آخرت در آن است که موجب رفتن به بهشت باشد و شقاوت به نظر آنان در آن است که موجب رفتن به دوزخ باشد. خدای تعالی می فرماید:

فأما الذين شقوا ففي النار لهم زفير وشهيق خالدين فيها ما دامت السماوات و الارض الا ما شاء ربك ان ربك فعال لما يريد و اما الذين سعدوا ففي الجنة خالدين فيها ما دامت السماوات و الارض الا ما شاء ربك عطاء غير مجذوذ. (273)

اما کسانی که شقی شدند آنان را در آتش فریاد و فغانی است و جاوید در آتش خواهند بود مادام که آسمانها و زمین برقرار است، مگر آنچه پروردگار بخواهد؛ همانا که پروردگارت هر چه را بخواهد حتما انجام می دهد. و اما کسانی که سعادت مند شدند، جاودانه در بهشتند مادام که آسمانها و زمین برقرار است مگر آنچه پروردگارت بخواهد و این عطایی است بی پایان.

پس کسی که پایان کار او به خیر انجامد و بهشت برای او مقرر شده باشد، سعادت مند است، هر چند که در دنیا به زحمت و بیماری و سختی و تنگدستی و نیازمندی دچار باشد و کسی که - پناه بر خدا - خاتمه کارش به شر انجامد و

آتش برای او مقدر گردد، بدبخت و شقاوتمند است ، هر چند که در دنیا در عیش و لذت و آسایش باشد، زیرا لذتهای دنیا نسبت به لذت آخرت و عذاب دنیا نسبت به عذاب آخرت قابل قیاس نیست ، نه در شدت و نه در عدت و نه در مدت .

و گروهی خیر و نیکی را که در معنا مساوی با وجود است ، سعادت می دانند؛ پس بنا به نظر آنان وجود هر چه هست خیر و سعادت است و تفاوت مراتب سعادت بر حسب تفاوت کمال وجود است که هر چه وجود کاملتر باشد خیر و سعادتش بیشتر خواهد بود.⁽²⁷⁴⁾ پس خیر مطلق به معنای سعادت مطلق است و سعید به طور اطلاق آن است که موجود کامل بوده باشد و نقص بر حسب مراتبی که دارد در مقابل این سعادت و کمال واقع است ، بدان معنی که هر اندازه وجودش ناقص باشد، از سعادت محروم و به شقاوت نزدیک خواهد بود.

اکنون پس از آنکه معنای سعادت و شقاوت معلوم شد، باید توجه داشت که این چنین سعادت و شقاوت هر کدام نتیجه کار و کسب خود انسان است ، چنانکه خدای تعالی می فرماید:

فأما من طغى و آثر الحياة الدنيا فان الجحيم هي المأوى و أما من خاف مقام ربه و نهى النفس عن الهوى فان الجنة هي المأوى .⁽²⁷⁵⁾

اما آن کس که سرکشی کند و زندگی دنیا را مقدم بدارد جایگاه وی در دوزخ خواهد بود و اما آن کس که از مقام و منزلت پروردگارش بترسد و نفس خود را از خواسته هایش باز دارد پس بهشت جایگاه او خواهد بود.

اگر آنچه را گفتیم نیکو فهمیده باشی برای تو روشن خواهد شد که سعادت و شقاوت از امور ذاتی نیستند که نیازی به علت نداشته باشند، زیرا نه جزء ذات انسانند و نه لازم ماهیت انسان ، بلکه هر دو از امور وجودی اند که محتاج به

علتند و نه تنها نیازمند علتند تا وجود یابند بلکه از امور اختیاری و ارادی بنده اند که هر یک از آن دو را بخواهد می تواند به دست آورد. (276)

انسان مادام که در این عالم است می تواند به اختیار و اراده خود در جهت سعادت و شقاوت خویش عمل کند و امکان تربیت در هر دو جهت برای او میسر است و اگر جز این بود، نوید و تهدید، و پاداش و کیفر باطل بود و ارسال رسل و انزال کتاب و تلاش تربیتی عاطل بود.

سخن امیر مؤمنان علی علیه السلام در این باره کاملا گویا و راهگشا است . شریف رضی آورده است که چون کسی از آن حضرت پرسید: اءکان مسیرنا الی الشام بقضاء من الله و قدر؟ (رفتن ما به شام به قضا و قدر خدا بود؟) حضرت فرمود: ویحک ! لعلک ظننت قضاء لازما، و قدرا حاتما! و لو کان ذلک کذلک لبطل الثواب و العقاب ، و سقط الوعد و الوعید. ان الله سبحانه امر عباده تخییرا، و نهاهم تحذیرا، و کلف یسیرا، و لم یکلف عسیرا، و اءعطی علی القلیل کثیرا؛ و لم یعص مغلوبا، و لم یطع مکرها، و لم یرسل الاءنبیاء لعبا، و لم ینزل الکتاب للعباد عبثا، و لا خلق السماوات و الارض و ما بینهما باطلا. (ذلک ظن الذین کفروا فویل للذین کفروا من النار.) (277). (278)

وای بر تو! شاید قضای لازم و قدر حتم را گمان کرده ای ، اگر چنین باشد پاداش و کیفر باطل بود، و نوید و تهدید عاطل . خدای سبحان بندگان خود را امر فرمود - و در آنچه بدان ماءمورند - دارای اختیارند، و نهی نمود تا بترسند و دست باز دارند. آنچه تکلیف کرد آسان است نه دشوار، و پاداش او بر - کردار - اندک ، بسیار. نافرمانی اش نکنند از آنکه بر او چیرند، و فرمائش نبرند از آن رو که ناگزیرند. پیامبران را به بازیچه نفرستاد و کتاب را برای بندگان

بیهوده نداد: "این گمان کسانی است که کافر شدند. وای بر آنان که کافر شدند از آتش."

همه ارزش آدمی به اراده او در جهت سعادات حقیقی است و این راه بر انسان کاملاً گشاده است. امام علی علیه السلام در سخنی والا فرموده است:

قدر الرجل علی قدر همته . (279)

ارزش انسان به اندازه همت اوست .

انسان می تواند خود طبیعی و قالب حیوانی را بشکند و آن گوهر حقیقی و مرتبه ملکوتی خویش را ظاهر نماید و به کمالات انسانی دست یابد و سعادت را بر خود رقم زند؛ و این جز به اراده آدمی تحقق نمی یابد.

ای ز غیرت بر سبوی سنگی زده / وان شکستت خسود درستی آمده
خشم شکسته ، آرزو ناریخته / صد درستی زمین شکست انگیزه
جزو جزو خم به رقص است و به حال / عقل جزوی را نموده این محال (280)

ای کسی که از روی همت و اراده ، سنگی بر سبوی حیوانیت وجودت زده ای و این مرتبه را شکسته ای و زیر پا نهاده ای ، این کوزه شکستن مایه درستی و کمال تو شده است . کوزه شکسته ولی آب درون آن نریخته است و از این شکستگی صد گونه درستی و کمال پیدا شده است ، زیرا هر گاه وجود موهوم و مجازی شخص ، در وجود حقیقی حضرت وجود، فانی شود، بقای حقیقی حاصل می شود؛ (281) و این به دست خود انسان تحقق می یابد. ساده اندیشان گمان می کنند "خود طبیعی" را شکستن ، از بین رفتن است ، در صورتی که شکستن "خود طبیعی" عالی ترین درست شدن را در پی دارد. (282) امیرمؤمنان علی علیه السلام در آغاز عهدنامه مالک اشتر، او را چنین سفارش فرموده است :

و امره ان یکسر نفسه من الشهوات و یزعها عند الجمحات ، فان النفس

امارة بالسوء الا ما رحم الله . (283)

او را فرمان می دهد که خواهشهای نفسانی و پست خود را در هم شکند و هنگام سرکشیهای نفس ، به فرمانش آرد که همانا نفس به بدی وا می دارد، مگر آنکه خدا رحمت آرد.

انسان از این امکان برخوردار است که تا در عالم طبیعت است بتواند خود را انتخاب کند و در جهت سعادت یا شقاوت خویش گام بردارد. این راه - مادام که انسان در عالم طبیعت است و با ماده اولی قابل تطور و دگرگونی و اختلاف دم ساز است - به روی آدمی گشوده است و هیچ یک از عقاید و اخلاق و ملکات ، ذاتی انسان نیست ، بلکه همه آنها از عوارض وجود و غیر ذاتی و جعلی است و انسان با اراده و تلاش و کسب و عمل خود را می سازد؛⁽²⁸⁴⁾ به بیان امام علی علیه السلام:

من طلب شیئا ناله اء و بعضه .⁽²⁸⁵⁾

آن که چیزی را جوید، بدان یا به برخی از آن رسد.

اراده

اراده انسان عاملی اساسی در تربیت آدمی است و هر چند که عوامل دیگر در آن تاثیرگذار است ولی انسان هرگز نباید به سستی و ناامیدی تن بسپارد و از تلاش برای اصلاح و سیر به سوی کمال باز ماند. پیشوای آزادگان، علی علیه السلام در سفارشی مبهم فرموده است:

علیک بالجد و ان لم یساعد الجسد. ⁽²⁸⁶⁾

بر تو باد به کوشش و جدیت، اگر چه پیکر همراهی نکند.

اگر آدمی خود را در جهت سعادت حقیقی خویش تلاش نکند، دیگر عوامل نمی تواند او را به سعادت برساند که انسان فرزند اراده و تلاش خویش است؛ به بیان امیرمؤمنان علی علیه السلام:

من اءبطاء به عمله لم یسرع به نسبه. ⁽²⁸⁷⁾

آن که کرده وی او را به جایی نرساند، نسب او وی را پیش نراند.

راه کمال را با پای خود می توان طی کرد و جز با بال و پر خود نمی توان در فضای بیکران کمال به پرواز در آمد و استعدادهای شگفت را شکوفا نمود.

بیرمن رستت هم از ذات خویش / بیرنجفانم دو بیرمن با سریش ⁽²⁸⁸⁾

توفیق آدمی در زندگی و سیر به سوی اهداف انسانی و مقاصد الهی جز به اراده ای خلل ناپذیر میسر نمی شود. پیام آوران الهی جلوه کامل چنین اراده ای بوده اند، چنانکه امیرمؤمنان علی علیه السلام آنان را توصیف نموده است:

ولکن الله سبحانه جعل رسله اولی قوة فی عزائمهم. ⁽²⁸⁹⁾

خدای سبحان پیامبران خویش را از نظر عزم و اراده قوی قرار داد.

آنان با عزمی استوار و اراده ای شکست ناپذیر مردمان را سیر دادند؛ و پیامبر اکرم ﷺ برترین پیام آور الهی ، والاترین نمونه چنین تربیتی است . علی عَلِيٍّ در توصیف آن حضرت فرموده است :

اللهم ... اجعل شرائف صلواتك ، و نوامی برکاتک ، علی محمد عبدک و رسولک الخاتم لما سبق ، و الفاتح لما انغلق ، و المعلن الحق بالحق ، و الدافع جيشات الاءباطيل ، الدامغ صولات الاءضاليل ، كما حمل فاضطلع ، قائما بءمرک ، مستوفزا فی مرضاتک ، غير ناکل عن قدم ، و لا واه فی عزم .⁽²⁹⁰⁾

بار خدایا! بهترین درودها و پربرترین برکتها را خاص بنده و پیامبر خود گردان ، که خاتم پیامبران پیشین است ، و گشاینده درهای بسته (رحمت بر مردم زمین). آشکار کننده حق یا برهان ، فرو نشاننده طغیان و در هم کوبنده شوکت گمراهان . چنان که او بار رسالت را نیرومندانانه برداشت (و حق آن را چنان که باید بگذاشت). در انجام فرمانت برپا، و در طلب خشنودی ات پویا؛ نه از اقدامی روگردان و نه در عزمی سست و ناتوان .

خدای رحمان ، این نعمت را بر همه گسترانیده است تا راه به سوی او را به همت خود هموار کنند، که والا همتی از ویژگی ها و صفات اهل ایمان است ، چنانکه علی عَلِيٍّ در این باره فرموده است :

المؤ من ... بعید همّه ... نفسه اءصلب من الصلد.⁽²⁹¹⁾

مؤ من والا همت است و نفس او سخت تر از سنگ خارا (در راه دینداری) است .

امیرمؤ منان علی عَلِيٍّ اراده انسان را در سیر به سوی کمال مطلق چنان می داند که مردمان را این گونه سفارش می فرماید:

اءیها الناس ، لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقلّة اءهله .⁽²⁹²⁾

ای مردم! در طریق هدایت از کمی تعداد وحشت نکنید (و ماء یوس نشوید).
پیشوای موحدان ، علی علیه السلام نمونه والا همتی و شکست ناپذیری و تربیت
نبوی را معرفی می کند تا راه و مسیر تربیت را به درستی بنمایاند، چنانکه می
فرماید:

كان لی فیما مضی اءخ فی الله ؛ ⁽²⁹³⁾ و كان یعظمه فی عینی صغر الدنیا فی
عینه . و كان خارجا من سلطان بطنه ، فلا یشتهی ما لا یجد، و لا یکتر اذا وجد.
و كان اکثر دهره صامتا فان قال بذ القائلین ، و نفع غلیل السائلین . و كان ضعیفا
مستضعفا! فان جاء الجد فهو لیث غاب ، و صل واد، لا یدلی بحجة حتی یاءتی
قاضیا. و كان لا یلوم اءحدا علی ما یجد الغدر فی مثله ، حتی یسمع اعتذاره ؛ و
كان لا یشکو وجعا الا عند برئه ، و كان یقول ما یفعل و لا یقول ما لا یفعل ؛ و
كان اذا غلب علی الکلام لم یغلب علی السکوت ؛ و كان علی ما یسمع اءحرص
منه علی اءن یتکلم ؛ و كان اذا بدعه اءمران ینظر اءیهما اءقرب الی الهوی فیخالفه
. فعلیکم بهذه الخلائق فالزموها و تنافسوا فیها، فان لم تستطیعوها فاعلموا اءن
اءخذ القلیل خیر من ترک الكثير. ⁽²⁹⁴⁾

در گذشته برادری دینی داشتم که خردی دنیا در دیده اش وی را در چشم
من بزرگ می داشت و شکمش بر او سلطه ای نداشت ، پس آنچه را نمی یافت
آرزو نمی کرد و آنچه را می یافت فراوان استفاده نمی کرد. بیشتر اوقات
خاموش بود، و اگر سخن می گفت بر گویندگان چیره بود و تشنگی پرسشگران
را فرو می نشاند. افتاده بود و در دیده ها ناتوان ، و به هنگام کار چون شیر
بیشه بود و مار بیابان . تا نزد قاضی نمی رفت حجت نمی آورد و کسی را که
عذری داشت سرزنش نمی کرد تا عذرش را می شنید. از هیچ دری شکوه نمی

کرد مگر آن گاه که بهبود می یافت . چیزی را بر زبان می آورد که انجامش می داد و بدانچه نمی کرد دهان نمی گشود.

اگر در گفتار بر او پیروز می شدند، در خاموشی کسی بر او چیره نمی شد. بر شنیدن حریص تر بود تا گفتن . هر گاه دو کار برایش پیش می آمد، می نگرست که کدام به خواهش نفس نزدیکتر است تا راه مخالفت با آن را پوید. بر شما باد چنین خصلتها را یافتن و در به دست آوردنش بر یکدیگر پیشی گرفتن ؛ و اگر نتوانستید، بدانید که اندکی را به دست آوردن بهتر است تا همه را وا نهادن .

پی نوشت ها :

1- امام روح الله موسوی خمینی ، صحیفه نور، مجموعه رهنمودهای امام خمینی ، چاپ اول ، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ، 1361 - 1371 ش . ج 14، ص 224 (بخشی از پیام امام خمینی به مناسبت برگزاری کنگره هزاره نهج البلاغه ، 27 اردیبهشت 1360).

2- ابو منصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل التعالی ، بیتمة الدهر فی محاسن اهل العصر، شرح و تحقیق مفید محمد قمیحه ، الطبعه الثانيه ، دارالکتب العلمیه ، بیروت ، 1403 ق . ص 3، ص 155؛ جمال الدین احمد بن علی الحسینی المعروف بابن عنبه ، عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب ، اشرف علی مراجعته و مقابله الاصول لجنه احیاء التراث ، دار مکتبه الحیاه ، بیروت ، ص 236.

3- ن . ک : ابوبکر احمد بن علی الخطیب البغدادی ، تاریخ بغداد اءو مدینه السلام ، دارالکتب العلمیه ، بیروت ، ج 2، ص 246؛ ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن الجوزی ، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک ، دراسة و تحقیق محمد عبدالقادر عطا، مصطفی عبدالقادر عطا، راجعه و صححه نعیم زرزور، الطبعه الاولى ، دارالکتب العلمیه ، بیروت ، 1412 ق . ج 15، ص 115؛ ابوالفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر الدمشقی ، البدایه و النهایه ، تحقیق علی شیری ، الطبعه الاولى ، دار احیاء التراث العربی ، بیروت ، ج 12، ص 4؛ محمد باقر الخوانساری ، روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات ، الطبعه الاولى ، الدار الاسلامیه ، بیروت ، 1411 ق . ج 6، ص 178؛ کارل بروکلمان ، تاریخ الادب العربی ، نقله الی العربیه عبدالحلیم النجار، الطبعه الثانيه ، افست دارالکتاب الاسلامی ، قم ، ج 2، ص 62.

- 4- ابو اسحاق ابراهيم بن هلال حرانی از ادیبان و کاتبان برجسته قرن پنجم هجری بوده است . وی در نویسندگی و انشا مقامی بلند داشت و او را در شمار ابن عمید آورده اند. ابو اسحاق بر آیین صابئین (پیروان حضرت یحیی) بود و بر آیین خود تعصب می ورزید. ر.ک : محمد بن اسحاق الندیم ، الفهرست ، طبع تجدد، تهران ، 1393 ق . ص 149؛ یتیمه الدهر، ج 2، صص 287 - 368؛ شهاب الدین ابو عبدالله یاقوت الحموی ، معجم الادباء، دار احیاء التراث العربی ، بیروت ، ج 2، صص 20 - 94؛ شمس الدین ابوالعباس احمد بن محمد بن خلکان ، وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان ، تحقیق احسان عباس ، دار الثقافه ، بیروت ، ج 1، صص 52 - 54؛ عباس بن محمد رضا القمی ، الکنی و الالقاب ، المطبعه الحیدریه ، النجف ، 1376 ق . ج 2، صص 366 - 368؛ زکی مبارک ، النثر الفنی فی القرن الرابع ، الطبعه الثانيه ، مکتبه السعاده ، القاہره ، ج 2، صص 290 - 295.
- 5- ن . ک : ابوالحسن محمد بن الحسین الموسوی (الشریف الرضی) ، دیوان الشریف الرضی ، الطبعه الاولى ، وزاره الارشاد الاسلامی 1406 ق . ج 1، صص 381 - 385.
- 6- الکنی و الالقاب ، ج 2، ص 368.
- 7- یتیمه الدهر، ج 3، ص 155.
- 8- ن . ک : یتیمه الدهر، ج 3، ص 155؛ عمدہ الطالب ، ص 237
- 9- السيد عبد الزهراء الحسيني الخطيب ، مصادر نهج البلاغه و اءسانیده ، الطبعه الثانيه ، موسسه الاعلمی للمطبوعات ، بیروت ، 1395 ق . ج 1، ص 87
- 10- سيد هبه الدين شهرستاني ، در پیرامون نهج البلاغه ، ترجمه سيد عباس میرزاده اهری چاپ سوم ، بنیاد نهج البلاغه ، 1359 ش . ص 19
- 11- ر.ک : ابوالحسن محمد بن الحسین الموسوی (الشریف الرضی) ، خصائص اءمیرالمومنین علی بن اءبی طالب عليه السلام ، منشورات الرضی ، قم ، 1363 ش . صص 1-4
- 12- ابوالحسن محمد بن الحسین الموسوی (الشریف الرضی) ، نهج البلاغه ، ضبط نصه و ابتکر فهارسه العلمیه صبحی الصالح الطبعه الاولى ، بیروت ، 1387 ق . مقدمه الشریف الرضی ، صص 34-33
- 13- ابوالحسن محمد بن الحسین الموسوی (الشریف الرضی) ، نهج البلاغه ، ضبط نصه و ابتکر فهارسه العلمیه صبحی الصالح ، الطبعه الاولى ، بیروت ، 1387 ق . مقدمه الشریف الرضی ، ص 35
- 14- در نسخه ها و شروح مختلف نهج البلاغه این تعداد اندکی مختلف است و دلیل آن این است که برخی ، یک خطبه و جز آن را دو بخش نموده و گاهی دو خطبه و غیر آن را تحت یک عنوان

و شماره ذکر کرده اند همچنین در بخش حکمتها شریف رضی پس از آوردن 260 حکمت فصلی از حکمتهایی گشوده است که غریب می نماید و نیازمند تفسیر است و در این فصل 9 حکمت را ذکر کرده است و سپس به ادامه بخش حکمتهایی پرداخته است که نیازمند تفسیر نیست و با شماره 261 به بعد مشخص شده است. از این رو آن 9 حکمت گاهی در شمارش حکمتها از یاد رفته و تعداد حکمتها کمتر معرفی شده است.

15- مقدمه نهج البلاغه، ص 36

16- احمد بن اءبی یعقوب بن جعفر بن واضح الیعقوبی، مشاکله الناس لزمانهم، الطبعه الاولى، دار الکتب الجدید، بیروت، ص 15

17- اءبوالحسن علی بن الحسن المسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، دار الاندلس، بیروت، ج 2، ص 419

18- آخرین و گرانقدرترین تاءلیف در این باره، اثری است با عنوان نهج السعاده فی مستدرک نهج البلاغه، تاءلیف شیخ محمد باقر محمودی، از عالمان سختکوش معاصر که تا کنون هشت مجلد آن به چاپ رسیده است و بالغ بر دوازده مجلد خواهد شد. در انگیزه و صورت این اقدام بزرگ ن. ک: محمد باقر المحمودی، نهج السعاده فی مستدرک نهج البلاغه، الطبعه الاولى، مؤ سسه الاعلمی للمطبوعات، مؤ سسه التضامن الفکری، بیروت، 1385-1397 ق. ج 1، مقدمه، صص 7-16

19- مقدمه نهج البلاغه، ص 36

20- محمد عبده، شرح نهج البلاغه، الطبعه الاولى، دار البلاغه، بیروت، 1409 ق. صص 12-13

21- مرتضی مطهری، سیری در نهج البلاغه، چاپ دوم، انتشارات عین الهی، 1358 ش. صص 4-5

22- مصادر نهج البلاغه، ج 1، ص 43

23- عزالدین عبدالحمید بن هبه الله ابن اءبی الحدید المعتزلیت شرح نهج البلاغه، بتحقیق محمد اءبوالفضل ابراهیم، الطبعه الاولى، دار احیاء الکتب العربیه، مصر، 1378 ق. ج 1، ص 24

24- شمس الدین اءبوالمظفر یوسف بن قزءوغلی (سبط ابن الجوزی) تذکره الخواص، مؤ سسه اهل البیت، بیروت، 1401 ق. ص 114

25- مقدمه نهج البلاغه، صص 35-36

26- مقدمه نهج البلاغه، ص 36

- 27- سیری در نهج البلاغه ، صص 26-30
- 28- شرح ابن اءبی الحدید، ج 10، صص 128-129
- 29- این مجموعه شامل چهار بخش اصلی ((موانع و مقتضیات تربیت))، ((مبانی تربیت))، ((اصول تربیت)) و ((روشهای تربیت)) پیش از این با عنوان ماه مهرپرور نشر یافته است و اینک با توجه به نیاز جداگانه به هر یک از چهار بخش یاد شده ، به طور مجزا تنظیم شده است .
- 30- مصطفی دلشاد تهرانی ، سیری در تربیت اسلامی ، چاپ سوم ، مؤ سسه نشر و تحقیقات ذکر، 1377 ش . ص 24.
- 31- نهج البلاغه ، خطبه 1؛ در تمام کتاب از ترجمه های زیر استفاده شده است :
- الف . ترجمه سید جعفر شهیدی ، چاپ اول ، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی ، 1368 ش .
- ب . ترجمه عبدالمحمد آیتی ، چاپ اول ، بنیاد نهج البلاغه ، 1376 ش .
- ج . ترجمه اسدالله مبشری ، چاپ پنجم ، دفتر نشر فرهنگ اسلامی ، 1371 ش .
- د. ترجمه و شرح فشرده ، محمد جعفر امامی و محمد رضا آشتیانی ، زیر نظر ناصر مکارم شیرازی ، چاپ اول ، مؤ سسه مطبوعاتی هدف ، قم .
- ه. ترجمه و شرح علینقی فیض الاسلام ، چاپخانه حیدری ، 1330 ش .
- 32- ابو محمد الحسن بن علی بن الحسین بن شعبه الحرانی ، تحف العقول عن آل الرسول ، مكتبة بصیرتی ، قم ، 1394 ق . ص 119.
- 33- جمال الدین محمد خوانساری شرح غرر الحکم و درر الکلم ، با مقدمه و تصحیح و تعلیق میر جلال الدین حسینی ارموی ، چاپ سوم ، انتشارات دانشگاه تهران ، 1360 ش . ج 4، ص 413.
- 34- جمال الدین محمد خوانساری شرح غرر الحکم و درر الکلم ، با مقدمه و تصحیح و تعلیق میر جلال الدین حسینی ارموی ، چاپ سوم ، انتشارات دانشگاه تهران ، 1360 ش . ج 5، ص 189.
- 35- نهج البلاغه ، نامه 31.
- 36- نهج البلاغه ، نامه 31.
- 37- نهج البلاغه ، نامه 31.
- 38- نهج البلاغه ، نامه 31.
- 39- نهج البلاغه ، خطبه 103.
- 40- نهج البلاغه ، نامه 31.

- 41- شرح غرر الحکم ، ج 6، ص 172.
- 42- شرح غرر الحکم ، ج 6، ص 148.
- 43- شرح غرر الحکم ، ج 4، ص 575.
- 44- شرح غرر الحکم ، ج 6، ص 143.
- 45- شرح غرر الحکم ، ج 2، ص 386.
- 46- شرح غرر الحکم ، ج 2، ص 419.
- 47- عبدالواحد التیمی الآمدی ، غرر الحکم و درر الکلم ، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات بیروت ، 1407 ق . ج 2، ص 164.
- 48- شرح غرر الحکم ، ج 4، ص 372.
- 49- شرح غرر الحکم ، ج 5، ص 405.
- 50- نهج البلاغه ، حکمت 149.
- 51- شرح غرر الحکم ، ج 5، ص 387.
- 52- محمد رضا حکیمی ، محمد حکیمی ، علی حکیمی ، الحیاه ، ترجمه احمد آرام ، چاپ اول ، دفتر نشر فرهنگ اسلامی ، 1371 - 1377 ش . ج 1، صص 362 - 365.
- 53- خدای متعال خطاب به موسی علیه السلام فرمود: و اضمم یدک الی جناحک تخرج بیضاء من غیر سوء آیه اخری . (و دست خود را به پهلویت ببر، سپید بی گزند برمی آید، (این) معجزه ای دیگر است .) قرآن ، طه / 22.
- 54- مراد مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی ، در گذشته به سال 672 هجری است .
- 55- محمد اقبال لاهوری ، کلیات اشعار فارسی ، با مقدمه احمد سروش ، کتابخانه سنایی ، تهران ، 1343 ش . ص 177.
- 56- کیف تکفرون بالله و کنتم اءمواتا فاءحیاکم یمیتکم ثم یحییکم ثم الیه ترجعون هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا ثم استوی الی السماء فسواهن سبع سماوات و هو بکل شیء علیم . (چگونه خدا را منکرید؟ با آنکه مردگانی بودید و شما را زنده کرد؛ باز شما را می میراند و باز زنده می کند و آن گاه به سوی او باز گردانده می شوید. اوست کسی که آنچه در زمین است همه را برای شما آفرید، آن گاه به آسمان پرداخت و هفت آسمان را استوار ساخت ، و او به هر چیزی داناست .) قرآن ، بقره / 28 - 29.
- 57- قرآن ، بقره / 34.
- 58- نهج البلاغه ، خطبه 1.

59- و علم آدم الاسماء كلها ثم عرضهم على الملائكة فقال انبئوني باءسماء هولاء ان كنتم صادقين قالوا سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت العليم الحكيم قال يا آدم انبئهم باءسمائهم فلما انبئهم باءسمائهم اءلم اءقل لكم انى اءعلم غيب السماوات و الارض و اءعلم ما تبءون و ما كنتم تكتمون . (و خداوند) همه اسما را به آدم تعليم كرد، سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود: اگر راست مى گوئيد، مرا از اين اسما خبر دهيد. گفتند: منزهى تو، ما را علمى نيست مگر آنچه به ما تعليم كرده اى كه توبى دانا و حكيم . فرمود: اى آدم ، ايشان را از اسامى آنان خبر ده . و چون (آدم) ايشان را از اسمايشان خبر داد، فرمود: آيا به شما نگفتم كه من غيب آسمانها و زمين را مى دانم ؛ و آنچه را آشكار مى كنيد، و آنچه را پنهان مى داشتيد مى دانم . (قرآن ، بقره / 31 - 33).

60- جلال الدين محمد بلخى (مولوى)، مثنوى معنوى ، به كوشش توفيق ه سبحانى ، چاپ دوم ، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى ، 1374 ش . دفتر اول ، ص 166.

61- و اذ قال ربك للملائكة انى جاعل فى الارض خليفه . (و چون پروردگار تو به فرشتگان فرمود: من در زمين جانشينى خواهم گماشت .) . قرآن ، بقره / 30.

62- قرآن ، جايه / 12.

63- مثنوى معنوى ، دفتر اول ، ص 176.

64- احمد بن محمد مهدى نراقى ، مثنوى طاقديس ، به اهتمام حسن نراقى ، چاپ دوم ، انتشارات امير كبير ، 1362 ش . صص 36 - 38.

65- قرآن ، ص / 71 - 74.

66- نهج البلاغه ، خطبه 192.

67- قطب الدين ابوالحسن محمد بن الحسين بيهقى كيدرى ديوان امام على ع تصحيح ترجمه مقدمه اضافات و تعليقات ابوالقاسم امامى چاپ اول انتشارات اسوه 1373 ش ص 236

68- نهج البلاغه ، خطبه 147.

69- نهج البلاغه ، نامه 31.

70- نهج البلاغه ، خطبه 159.

71- نهج البلاغه ، خطبه 108.

72- نهج البلاغه ، خطبه 1.

73- كليات اقبال لاهورى ، ص 239.

74- نهج البلاغه ، كلام 220.

- 75- نهج البلاغه ، خطبه 21.
- 76- نهج البلاغه ، حکمت 474.
- 77- نهج البلاغه ، نامه 31.
- 78- نهج البلاغه ، کلام 42 (در برخی نسخه های نهج البلاغه ((سلیحق باءیه)) آمده است .)
- 79- ن .ک :اسماعیل بن حماد الجوهری ، الصحاح ، تاج اللغه و صحاح العربیه ، تحقیق احمد عبدالغفور عطار، الطبعة الرابعة ، دار العلم للملایین ، بیروت ، 1990 م . ج 5، ص 1863؛ اءبو منصور محمد بن احمد الازهری ، تهذیب اللغه ، حققه جماعه من العلماء، الدار المصریه للتالیف و الترجمة ، مصر، 1384 ق ، ج 15، صص 631 - 635.
- 80- نهج البلاغه ، خطبه 64.
- 81- نهج البلاغه ، خطبه 161.
- 82- نهج البلاغه ، حکمت 410.
- 83- نهج البلاغه ، خطبه 183.
- 84- نهج البلاغه ، خطبه 190.
- 85- نهج البلاغه ، خطبه 191.
- 86- ن .ک :کمال الدین میثم به علی بن میثم البحرانی ، شرح نهج البلاغه ، دفتر تبلیغات اسلامی ، قم ، 1362 ش . ج 4، صص 101 - 102.
- 87- نهج البلاغه ، خطبه 230.
- 88- شرح نهج البلاغه ابن میثم ، ج 1، ص 301.
- 89- نهج البلاغه ، کلام 16.
- 90- نهج البلاغه ، خطبه 114.
- 91- ابوالفضل نصر بن مزاحم المنقری ، وقعه صفین ، تحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون ، افسست مکتبه المرعشی النجفی ، قم ، 1403 ق . صص 530 - 531.
- 92- نهج البلاغه ، حکمت 130.
- 93- نهج البلاغه ، خطبه 193.
- 94- نهج البلاغه ، خطبه 193.
- 95- نهج البلاغه ، خطبه 193.
- 96- بیوسیدن :انتظار داشتن .
- 97- نهج البلاغه ، خطبه 1.

- 98- الصحاح ، ج 2، ص 781؛ جمال الدين محمد بن مكرم ابن منظور، لسان العرب ، نسقه و علق عليه و وضع فهارسه على شيرى ، الطبعة الاولى ، دار احياء التراث العربى ، بيروت ، 1408 ق . ج 10، ص 285.
- 99- ابوالقاسم الحسين بن محمد الراغب الاصفهاني ، المفردات فى غريب القرآن ، تحقيق و ضبط محمد سيد كيلانى ، دارالمعرفه ، بيروت ، ص 382.
- 100- لويس معلوف اليسوعى ، المنجد، الطبعة الحاديه و العشرون ، دار المشرق ، بيروت ، 1973 م . ص 587.
- 101- الصحاح ، ج 2، ص 781؛ مجد الدين ابو السعادات المبارك بن محمد المعروف بابن الاثير الجزرى ، النهايه فى غريب الحديث و الاثر، تحقيق طاهر احمد الزاوى ، محمود محمد الطناحى ، چاپ چهارم ، افست انتشارات اسماعيليان ، قم ، 1364 ش . ج 3، ص 457؛ لسان العرب ، ج 10، ص 286.
- 102- امام روح الله موسوى خمينى ، جهل حديث ، چاپ ششم ، مؤ سسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى ، 1374 ش . ص 179.
- 103- المفردات ، ص 382.
- 104- نهج البلاغه ، خطبه 185.
- 105- خُنيدين : جستن .
- 106- ن .ك : جمال الدين محمد بن عبدالله بن مالك الاندلسى ، الفيه ابن مالك فى النحو الصرف ، دارالكتب المصريه ، القاهره ، 1348 ق . ص 41.
- 107- ن .ك : محمد على شاه آبادى ، رشحات البحار، چاپ اول ، نهضت زنان مسلمان ، 1360 ش . كتاب الانسان و الفطره ، ص 3.
- 108- ن .ك : امام روح الله الموسوى خمينى ، طلب و اراده ، ترجمه و شرح سيد احمد فهري ، چاپ اول ، مركز انتشارات علمى و فرهنگى ، 1362 ش . صص 152 - 153.
- 109- ن .ك : السيد محمد حسين الطباطبائى ، الميزان فى تفسير القرآن ، دارالكتاب الاسلامى ، قم ، 1393 ق . ج 7، صص 177 - 178.
- 110- رشحات البحار، كتاب الانسان و الفطره ، صص 37 - 39.
- 111- نهج البلاغه ، خطبه 72.
- 112- طلب و اراده ، صص 152 - 153.
- 113- ن .ك : جهل حديث ، صص 182 - 184.

- 114- اقتباس است از این بیت حکیم نظامی :
- همه هستند سرگردان چو پرگار پدیدآرنده خود را طلبکار
- ابو محمد الیاس بن یوسف بن زکی بن مؤید نظامی گنجوی ، خمسه نظامی ، تصحیح بهروز ثروتیان ، انتشارات توس ، 1373 ش . ج 2 ، خسرو و شیرین ، ص 73.
- 115- اشاره است به این بیت از ترجیع بند هاتف اصفهانی
- دل هر ذره را که بشکافی آفتابیش در میان بینی
- سید احمد هاتف اصفهانی ، دیوان اشعار، به تصحیح وحید دستگردی ، چاپ ششم ، کتابخانه ابن سینا، تهران ، 1347 ش . ص 18.
- 116- امام روح الله موسوی خمینی ، شرح حدیث جنود عقل و جهل ، چاپ اول ، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ، 1377 ش . صص 80 - 82.
- 117- رشحات البحار، کتاب الانسان و الفطره ، ص 8.
- 118- نهج البلاغه ، خطبه 5.
- 119- نهج البلاغه ، خطبه 180.
- 120- شرح ابن ابی الحدید، ج 6، ص 100.
- 121- نهج البلاغه ، خطبه 156.
- 122- ((بَراق)) اسب تیزرو را گویند و نیز مرکب رسول خدا (ص) در شب معراج ((بَراق)) نام داشت . ر.ک : محمد معین ، فرهنگ فارسی ، چاپ چهارم ، انتشارات امیرکبیر ، 1360 ش . ج 1، ص 493.
- 123- ((رَفَرَف)) به معنای فرش گستردنی و بستر چیزی است . ر.ک : فرهنگ معین ، ج 2، ص 1664.
- 124- شرح حدیث جنود عقل و جهل ، صص 76 - 77.
- 125- ر.ک : رشحات البحار، کتاب الانسان و الفطره ، صص 6 - 57.
- 126- شمس الدین محمد حافظ شیرازی ، غزلهای حافظ، تدوین سلیم نیساری ، چاپ دوم ، انتشارات بین المللی الهدی ، 1371، ش . ص 62.
- 127- چهل حدیث ، صص 181 - 182.
- 128- نهج البلاغه ، خطبه 110.
- 129- امام روح الله موسوی خمینی ، دیوان امام : سروده های حضرت امام خمینی ، چاپ چهارم ، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ، 1373 ش . ص 44.

- 130- نهج البلاغه ، خطبه 91.
- 131- نهج البلاغه ، خطبه 165.
- 132- رشحات البحار، كتاب الانسان و الفطره ، ص 21.
- 133- انسان به فطرتش دوستدار دانایی است و رفتن انسان در پی فلسفه ، تلاشی است در جهت پاسخگویی به این شائن وجودی خود، چنانکه واژه فلسفه بر همین حقیقت دلالت دارد. (فلسفه)) مصدر جعلی عربی واژه (فیلسوفیا)) در زبان یونانی است . واژه (فیلسوفیا)) از دو واژه (فیلو)) به معنای (دوستداری)) و (سوفیا)) به معنای (دانایی)) ساخته شده است و (فیلسوفیا)) یعنی (دوستداری دانایی)) . رک : اءبو یوسف یعقوب بن اسحاق الکندی ، رسائل الکندی الفلسفیه ، حققها و اءخرجها و قدم لها محمد عبدالهادی اءبو ریده ، دارالفکر العربی ، مصر، 1950 م . ص 172.
- 134- تعریف حکمت نیز در اصطلاح اهل معرفت همین است : الحکمه هی العلم بالحقائق علی ما هی علیه . (حکمت علم به حقایق موجودات است آن گونه که هستند.) داود بن محمود القیصری ، شرح فصوص الحکم ، به سعی و اهتمام اسد الله المحلاتی ، چاپ سنگی ، مطبعه دارالفنون ، تهران ، 1299 ق . ص 226؛ و نیز گفته اند: الفلسفه استکمال النفس الانسانیه بمعرفه حقائق الموجودات علی ما هی علیها... (فلسفه به کمال رساندن نفس انسانی است با شناخت حقایق موجودات آن گونه که هستند.) صدرالدین محمد بن ابراهیم الشیرازی (صدرالمتألهین)، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه (الاسفار الاربعه)، مکتبه المصطفوی ، قم ، ج 1، ص 20.
- 135- نهج البلاغه ، حکمت 80.
- 136- نهج البلاغه ، حکمت 79.
- 137- ن . ک : مرتضی مطهری ، فطرت ، چاپ اول ، انجمن اسلامی دانشجویان مدرسه عالی ساختمان ، 1361 شز ص 53.
- 138- نهج البلاغه ، خطبه 86.
- 139- نهج البلاغه ، حکمت 47.
- 140- ن . ک : رشحات البحار، كتاب الانسان و الفطره ، صص 10 - 11.
- 141- نهج البلاغه ، نامه 31.
- 142- نهج البلاغه ، حکمت 456.
- 143- نهج البلاغه ، خطبه 230.

- 144- ن. ک: ابوالحسن احمد بن يحيى البلاذرى ، انساب الاشراف ، حقه و قدم له سهيل زكار، رياض زرکلى ، الطبعة الاولى ، دارالفكر، بيروت ، 1417 ق . ج 3، صص 8 - 9؛ ابوالمويد الموفق بن احمد الحنفى المعروف بآءخطب خوارزم (الخوارزمى)، المناقب ، قدم له محمد رضا الموسوى الخرسان ، مكتبه نينوى الحديثه ، طهران ، ص 15.
- 145- نهج البلاغه ، نامه 1.
- 146- نهج البلاغه ، كلام 222.
- 147- شرح غرالحكم ، ج 4، ص 36.
- 148- جاىگاه او (كسى كه ميزان اعمال وى خفيف باشد) جهنم است . قرآن ، قارعه / 9.
- 149- هر آينه انسان را در نيكوترين صورت و هياءت آفريديم . آن گاه او را به پايين ترين مراتب نازل كرديم . قرآن ، تين / 4 - 5.
- 150- شرح حديث جنود عقل و جهل ، صص 78 - 80.
- 151- رشحات البحار، كتاب الانسان و الفطره ، ص 30.
- 152- نهج البلاغه ، خطبه 1.
- 153- ن. ك: سيري در تربيت اسلامى ، صص 99 - 105.
- 154- صالح عبدالعزيز، عبدالعزيز عبدالمجيد، الترييه و طرق التدريس ، الطبعة الثانية عشره ، دارالمعارف ، القاهره ، 1976 م . ج 1، ص 124.
- 155- ن. ك: سيري در تربيت اسلامى ، صص 106 - 107.
- 156- نهج البلاغه ، نامه 17.
- 157- شرح غرالحكم ، ج 3، ص 392.
- 158- شرح غرالحكم ، ج 6، ص 17.
- 159- شرح غرالحكم ، ج 2، ص 405.
- 160- غرالحكم ، ج 1، صص 214 - 215.
- 161- شرح غرالحكم ، ج 3، ص 188.
- 162- نهج البلاغه ، نامه 53.
- 163- نهج البلاغه ، خطبه 94.
- 164- نهج البلاغه ، خطبه 161.
- 165- نهج البلاغه ، نامه 53.
- 166- نهج البلاغه ، خطبه 23.

- 167- نهج البلاغه ، نامه 47.
- 168- شرح غررالحكم ، ج 6، ص 44.
- 169- شرح غررالحكم ، ج 4، ص 633.
- 170- شرح غررالحكم ، ج 4، ص 634.
- 171- نهج البلاغه ، حکمت 128.
- 172- مثنوی معنوی ، دفتر اول ، صص 117 - 118.
- 173- نهج البلاغه ، نامه 69.
- 174- شرح غررالحكم ، ج 4، صص 202 - 205.
- 175- شرح غررالحكم ، ج 2، ص 424.
- 176- شرح غررالحكم ، ج 3، ص 327.
- 177- نهج البلاغه ، خطبه 86.
- 178- مثنوی معنوی ، دفتر چهارم ، ص 577.
- 179- نهج البلاغه ، حکمت 293.
- 180- شرح ابن ابی الحديد، ج 20، ص 272.
- 181- شرح غررالحكم ، ج 6، ص 300.
- 182- شرح غررالحكم ، ج 5، ص 443.
- 183- شرح غررالحكم ، ج 6، ص 262.
- 184- شرح غررالحكم ، ج 2، ص 277.
- 185- شرح غررالحكم ، ص 303.
- 186- شرح غررالحكم ، ص 289.
- 187- مثنوی معنوی ، دفتر اول ، ص 97.
- 188- غررالحكم ، ج 2، ص 224.
- 189- غررالحكم ، ج 2، ص 224.
- 190- سیری در تربیت اسلامی ، ص 116.
- 191- نهج البلاغه ، نامه 69.
- 192- نهج البلاغه ، نامه 69.
- 193- نهج البلاغه ، حکمت 372.
- 194- نهج البلاغه ، خطبه 166.

- 195- سیری در تربیت اسلامی ، ص 117.
- 196- سیری در تربیت اسلامی ، ص 118.
- 197- نهج البلاغه ، خطبه 26.
- 198- ن. ک: السيد جعفر مرتضى العاملی ، الصحيح من سيره النبي الاعظم ، الطبعه الاولى ، قم ، 1400 ق . ج 1، ص 82.
- 199- سيد جعفر شهیدی ، تاريخ تحليلی اسلام تا پایان امویان ، چاپ اول ، مرکز نشر دانشگاهی . 1362 ش . ص 21.
- 200- شرح نهج البلاغه ابن میثم ، ج 2، ص 24.
- 201- نهج البلاغه ، کلام 14.
- 202- نهج البلاغه ، کلام 13.
- 203- نهج البلاغه ، کلام 13.
- 204- شرح نهج البلاغه ابن میثم ، ج 1، ص 291.
- 205- ن. ک: ابویزید عبدالرحمن بن محمد بن خلدون ، دیوان المبتداء و الخیر فی تاریخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوی الشاءن الاکبر (تاریخ ابن خلدون) ، تحقیق خلیل شماده و سهیل زکار، الطبعه الثانيه ، بیروت ، 1408 ق . ج 1 (مقدمه) صص 108 - 109.
- 206- نهج البلاغه ، حکمت 217.
- 207- نهج البلاغه ، نامه 45.
- 208- نهج البلاغه ، حکمت 251.
- 209- مرتضی مطهری ، بیست گفتار، انتشارات صدرا، 1358 ش . ص 164.
- 210- شرح غررالحکم ، ج 4، ص 399.
- 211- ((حبیب بن اوس بن حارث طائی)) معروف به ((ابوتمام)) شاعر بزرگ قرن سوم هجری و گردآورنده دیوان الحماسه است . او را یکی از امیران بیان شمرده اند. شیخ حر عاملی در شرح حال او یادآور شده است که وی شیعه ای فاضل و ادیب و نویسنده بود. بسیاری از بزرگان بر این عقیده اند که ابوتمام در شعر و شاعری به مرتبت و مقامی دست یافت که هیچ کس پیش از او و پس از او بدان مرتبت و مقام دست نیافت . ابوتمام در هر میدانی شعر سروده است و در مرثیه نابغه ای است که تمام شاعران را پشت سر نهاده است . وی در سال 231 یا 232 هجری دیده بر جهان فرو بست . ر.ک: ابوالفرج علی بن الحسین بن محمد الاصفهانی ، الاغانی ، شرحه و کتب هوامشه عبد علی مهنا و سمیر جابر، الطبعه الاولى ، دارالکتب العلمیه ، بیروت ، 1407، ق . ج 16،

- صص 414 - 431؛ تاریخ بغداد، ج 8، صص 248 - 253؛ جمال الدین محمد بن مکرم ابن منظور، مختصر تاریخ دمشق لابن عساکر، الطبعة الاولى، دارالفکر، دمشق، 1404 - 1408 ق. ج 6، صص 178 - 182؛ وفيات الاعیان، ج 2، صص 11 - 26؛ الکنی و اللقب، ج 1، صص 28 - 31؛ السيد محسن الامین العاملی؛ اعیان الشیعه، دارالتعارف، بیروت، ج 4، صص 389 - 538.
- 212- مصطفی دلشاد تهرانی، سیره نبوی (منطق عملی)، دفتر اول، سیره فردی، چاپ دوم، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، 1376 ش. ص 703.
- 213- ابوبکر محمد بن یحیی بن عبدالله المعروف بالصولی، شرح الصولی لیدیوان اءبی تمام، دراسه و تحقیق خلف رشید نعمان، الطبعة الاولى، وزاره الاعلام الجمهوریه العراقیه، 1977 م. ص 395.
- 214- مثنوی معنوی، دفتر اول، ص 99.
- 215- اشغر (که اسغر هم نوشته شده) جوجه تیغی، خاریشت است که عادتش به بیرون افکندن تیغهای پشت (است) چون بر او حمله آرند. رینولد نیکلسون، شرح مثنوی معنوی مولوی، ترجمه و تعلیق حسن لاهوتی، چاپ اول، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، 1374 ش. دفتر چهارم، ص 1418.
- 216- ((زُفت)) به معنای درشت، ستبر و فربه است. فرهنگ معین، ج 2، ص 1742. و ((لمتر)) نیز به معنای فربه، پرگوش و قوی هیكل است. فرهنگ معین، ج 3، ص 3624.
- 217- مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص 528.
- 218- ادیم طایفی: پوست دباغی شده منسوب به شهر طایف. ادیم به معنای پوست دباغی شده است و جمع آن: اُدُم و آدم. طایف شهری است در حجاز جنوبی در دوازده فرسنگی مشرق مکه که پوستهای دباغی شده آن بس مرغوب و مشهور است. کریم زمانی، شرح جامع مثنوی معنوی، چاپ اول، انتشارات اطلاعات، 1372 - 1376 ش. دفتر چهارم، ص 50.
- 219- مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص 528.
- 220- ن. ک: ژان ژاک روسو، امیل، ترجمه غلامحسین زیرک زاده، چاپ چهارم، انتشارات شرکت سهامی چهر، 1342 ش. صص 16 - 17، 23 - 25.
- 221- بیست گفتار، صص 176 - 182.
- 222- شرح غررالحمک، ج 2، ص 527.
- 223- شرح غررالحمک، ج 3، ص 142.

- 224- نهج البلاغه ، خطبه 192.
- 225- نهج البلاغه ، حكمت 123.
- 226- الحياة ، ترجمه ، ج 5، ص 489.
- 227- الحياة ، ترجمه ، ج 5، ص 446.
- 228- شرح غررالحكم ، ج 5، ص 204.
- 229- شرح غررالحكم ، ج 5، ص 204.
- 230- الحياة ، ترجمه ، ج 5، صص 445 - 451.
- 231- ديوان امام علي عليه السلام ، صص 434 - 437.
- 232- شرح غرر الحكم ، ج 1، ص 309.
- 233- الحياة ، ترجمه ، ج 5، ص 440.
- 234- نهج البلاغه ، خطبه 160.
- 235- ابو حنيفه النعمان بن محمد التميمي المغربي ، دعائم الاسلام و ذكر الحلال و الحرام و القضايا و الاحكام ، تحقيق آصف علي اصغر فيضي ، دار المعارف ، القاهرة ، 1289 ق . ج 2، ص 15؛ حسين بن محمد تقى النورى الطبرسي ، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل ، الطبعة الثانية ، مؤسسہ آل البيت لاحياء التراث ، بيروت ، 1408 ق . ج 13، صص 13، 54.
- 236- نهج البلاغه ، حكمت 333.
- 237- شرح غرر الحكم ، ج 4، ص 396.
- 238- شرح غرر الحكم ، ج 2، ص 507.
- 239- نهج البلاغه ، خطبه 192.
- 240- احمد بن فهد الحلبي ، عدة الداعي و نجاح الساعي ، صححه و علق عليه احمد الموحدي القمي ، الطبعة الاولى ، دار المرتضى ، دار الكتاب الاسلامي ، بيروت ، 1407 ق . ص 111، مستدرک الوسائل ، ج 13، ص 25.
- 241- ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه (الصدوق) ، من لا يحضره الفقيه ، صححه و علق عليه علي اكبر الغفاري ، الطبعة الثانية ، منشورات جماعة المدرسين ، قم ، 1404 ق . ج 3، ص 163؛ محمد بن الحسن الحر العاملي ، وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة ، بتصحيح و تحقيق و تذييل عبدالرحيم الرباني الشيرازي ، دار احياء التراث العربي ، بيروت ، ج 12، ص 13.

- 242- تحف العقول ، ص 291؛ محمد باقر المجلسی ، بحار الانوار الجامعه لعلوم الائمه الاطهار،
الطبعه الثالثه ، دار احیاء التراث العربی ، بیروت ، 1403 ق . ج 1، ص 141، ج 78، ص 304 -
305.
- 243- مثنوی معنوی ، دفتر اول ، ص 106.
- 244- سیری در تربیت اسلامی ، ص 125.
- 245- دعائم الاسلام ، ج 2، ص 15؛ مستدرک الوسائل ، ج 13، ص 13.
- 246- نهج البلاغه ، نامه 31.
- 247- نهج البلاغه ، حکمت 127.
- 248- قرآن ، فصلت / 31.
- 249- نهج البلاغه ، حکمت 201.
- 250- نهج البلاغه ، خطبه 222.
- 251- نهج البلاغه ، خطبه 1.
- 252- نهج البلاغه ، خطبه 192.
- 253- قرآن ، حجر / 39 - 42.
- 254- قرآن ، کهف / 50.
- 255- قرآن ، ص / 71 - 74.
- 256- نهج البلاغه ، خطبه 192.
- 257- تفسیر المیزان ، ج 12، ص 166.
- 258- قرآن ، نحل / 100.
- 259- قرآن ، حج / 4.
- 260- قرآن ، اسرا / 65.
- 261- قرآن ، حجر / 39.
- 262- نهج البلاغه ، خطبه 192.
- 263- سونار، جایی است از تیر که چله کمان را در آن نهند. نهج البلاغه ، ترجمه شهیدی ، ص
500.
- 264- ن .ک : تفسیر المیزان ، ج 8، صص 41 - 42.
- 265- نهج البلاغه ، خطبه 7.
- 266- شرح نهج البلاغه ابن میثم ، ج 1، ص 282.

- 267- نهج البلاغه ، خطبه 225.
- 268- نهج البلاغه ، خطبه 138.
- 269- نهج البلاغه ، خطبه 121.
- 270- ن .ك : تفسير الميزان ، ج 20، ص 122.
- 271- نهج البلاغه ، خطبه 86.
- 272- ن .ك : محمد مهدي بن ابي ذر النراقي ، جامع السعادات ، تحقيق السيد محمد كلانتر، الطبعة الثانية ، منشورات جامعه النجف الدينيه ، 1383 ق . ج 1، ص 36.
- 273- قرآن ، هود / 106 - 108.
- 274- ر.ك : الاسفار الاربعه ، ج 9، ص 121.
- 275- قرآن ، نازعات / 41 - 37.
- 276- طلب و اراده ، صص 137 - 140.
- 277- قرآن ، ص / 27.
- 278- نهج البلاغه ، حكمت 78.
- 279- نهج البلاغه ، حكمت 47.
- 280- مثنوى معنوى ، دفتر اول ، ص 151.
- 281- عبدالباقي گولينارلى ، نثر و شرح مثنوى شريف ، ترجمه و توضيح توفيق - ه سبحانى ، چاپ اول سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى ، 1371 - 1374 ش . دفتر اول ، ص 391؛ شرح جامع مثنوى ، دفتر اول ، ص 743.
- 282- محمد تقى جعفرى ، تفسير و نقد و تحليل مثنوى ، چاپ دوم ، انتشارات اسلامى ، تهران ، ج 2، ص 364.
- 283- نهج البلاغه ، نامه 53.
- 284- ر.ك : الامام روح الله الموسوى الخمينى ، اءنوار الهدايه فى التعليقه على الكفايه ، الطبعة الثانية ، موسسه تنظيم و نشر آثار الامام الخمينى ، 1415 ق . ج 1، صص 85 - 86.
- 285- نهج البلاغه ، حكمت 386.
- 286- غرر الحكم ، ج 2، ص 23.
- 287- نهج البلاغه ، حكمت 23.
- 288- مثنوى معنوى ، دفتر دوم ، ص 324.
- 289- نهج البلاغه ، خطبه 192.

290- نهج البلاغه ، خطبه 72.

291- نهج البلاغه ، حکمت 333.

292- نهج البلاغه ، کلام 201.

293- در اینکه مراد امام علی علیه السلام از این برادر کیست ، چند احتمال داده شده است . نظر برخی بر آن است که منظور آن حضرت ، رسول خدا (ص) است و برخی مراد امام علیه السلام از این برادر ابوذر و عده ای مقدار دانسته اند؛ و برخی نیز گفته اند که مراد امام علیه السلام شخص خاص نیست ، بلکه آن حضرت صرفاً خواسته است مثال و نمونه ای کلی را مطرح نماید. رک : شرح ابن اءبی الحدید، ج 19، صص 183 - 184.

294- نهج البلاغه ، حکمت 289.

فهرست مطالب

2	پیشگفتار
2	جایگاه نهج البلاغه
4	مؤلف نهج البلاغه
7	چرایی و چگونگی تالیف نهج البلاغه
9	تبویب نهج البلاغه
10	کمیت نهج البلاغه
12	وجه تسمیه و وجه شاخص تالیف
14	کتابی شگفت
18	روشهای مرور و مطالعه نهج البلاغه
19	روش ترتیبی
21	روش تجزیه ای
22	روش موضوعی
24	دییچه
28	منظر مهر: مبانی تربیت
28	شناخت انسان
29	اهمیت و جایگاه شناخت انسان
33	1- شناخت عیوب نفس
34	2- شناخت تواناییها و امکانات نفس
35	3- معرفت فضایل نفس
36	4- شناخت دیگر مردمان و مراتب ایشان
37	5- شناخت خدای متعال
38	حقیقت انسان

45	اهداف تربیت
47	وارستگی و بندگی امیرمؤمنان
65	مفهوم فطرت
68	حقیقت فطرت
72	اقسام فطرت
76	فطریات انسان
80	زیبایی دوستی
81	حقیقت جویی
82	خیر اخلاقی
84	آزادی دوستی و آزادگی
86	عدالت دوستی و عدالت خواهی
88	تربیت فطری
92	عوامل موثر در تربیت
93	وراثت
96	محیط
101	محیط رفاقت و معاشرت
106	محیط اجتماع
109	محیط جغرافیایی و طبیعی
113	سختیها و شداید
120	کار
132	عوامل ماورای طبیعت
143	اراده
149	اراده
170	فهرست مطالب